المقصد الثالث مباحث الحجّة

- بسم الله الرحمن الرحيم
  - المستعات بک یا صاحب الزمان
    - توضیحات
      - این تقریر برگفته از جزوه" اسناد معظم عابدی" حفظه الله اثر برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
      - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد،تماما متوجه این حقیر می باشد.
      - این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
      - این اثر برای استفاده آموزشی می باشد و هرگونه استفاده مالی از آن شرعا مجاز نمی باشد
      - ثواب این اثر را هدیه میکنم به مادر سادات "حضرت زهرا سلام الله علیها"به برکت "۵ صلوات" بر محمد و آل محمد
      - حقیر را از دعای خیر فراموش نفرمایید
    - توجه
      - متن کتاب شریف اصول مظفر در این قالب می آید
  - تمهید
    - «إنّ مقصودنا من هذا البحث - و هو «مباحث الحجّة
      - تنقیح ما یُصلح أن یکون دلیلا و حجّة علی الأحکام الشرعیّة، لنتوصّل إلی الواقع من أحکام اللّه تعالی
      - تنقیح آن چه صلاحیت دلیل و حجّت واقع شدن برای استنباط احکام شرعیّه و وصول به واقع و حکم واقعی الهی را دارند
    - اگر به واقع و حکم الله رسیدیم که
      - فذلک هو الغایة القصوی و المقصد الأعلی
    - اگر خطا کردیم
      - معذور هستیم و عقاب نخواهیم شد
      - علت معذریت
        - هو أنّنا قد بذلنا جُهدَنا و قصاری وُسعنا فی البحث عن الطرق الموصلة إلی الواقع من أحکام اللّه
          - تلاش خود را برای رسیدن به واقع انجام دادیم
    - موضوع المقصد الثالث
      - مصنف در ابتدا موضوع مقصد ثالث را اینطور بیان میکند
        - کلّ شیء یَصلح أن یُدّعی ثبوتُ الحکم الشرعیّ به، لیکون دلیلا و حجّة علیه
          - مقصود ما از بیان مباحث حجت تبین موضوع آن میباشد
          - این تعریف اشکالاتی به همراه دارد لذا مصنف در ادامه تعریف حقیقی را ارائه میدهد
      - موضوع علم اصول دلیل به ما هو دلیل ست
        - اما موضوع مقصد ثالث در حقیقت
          - هو «ذات الدلیل» بما هو فی نفسه. لا بما هو دلیل
      - در نهایت جمع بندی مصنف بعد از بیان اقوال
        - و النتیجة أنّ الموضوع
          - هو کلّ شیء یصلح أن یدّعی أنّه دلیل و حجّة
      - نکته
        - علت بحث از حجیت
          - رسیدن به واقع و داشتن عذر نزد مولا تعالی
        - این بحث نیز در موضوع مقصد سوم وارد میشود
          - البحث عن مسألة التعادل و التراجیح
            - لأنّ البحث فیها عن تعیین ما هو حجّة و دلیل من بین المتعارضین
    - لغوی
      - کلُّ شیءٍ یَصلح أن یُحتجّ به(الشیءُ علی الغیر
        - هر چیزی که به درد احتجاج در ظرف خصومت می خورد
      - پیروزی بر دیگری به دوشکل می باشد
        - معذر
          - و إمّا بأن یلجئه إلی [قبول] عذر صاحب الحجّة، فتکون الحجّة معذِّرة له لدی الغیر
          - اگر حجت را دلیل حکم خود قرار دهد خصم ساکت میشود
        - منجز
          - إمّا بإسکاته و قطع عذره و إبطاله
          - مثال
            - بچه ای تو کوچه میرود، و پدر میگوید: چرا رفتی، میگوید
              - مامان به من اجازه داد، این میشود جهت معذریت
            - بابا صبح به بچه بگوید: برو نان بخر. شب میشود و بچه میگوید: یادم رفت نان بخرم
              - اینجا بابا به بچه میگوید: مگر امن به تو نگفتم برو نان بخر
                - یعنی قطع عذر از بچه. یعنی هیچ گونه عذری نداری
      - مثال فقهی
        - معذریت و منجزیت
        - یک حدیثی صحیح سند باشد و بگوید: نماز جمعه در عصر غیبت حرام است. یعنی خبر ثقه باشد که همه قائل به حجیت آن هستند
        - حجیت دارد یعنی
          - نماز جمعه می خواند
            - عمل به خبر واحد
            - اگرخبر واحد مطابق واقع باشد
              - نمازجمعه حرام است
              - در این صورت شما مطیع هستی و استحقاق ثواب داری
            - اگرخبر واحد مطابق واقع نباشد
              - نمازجمعه واجب است
              - تکلیفی صورت نگرفته
                - آیا مستحق عقاب ست ؟
                - جهت معذریت
                - مثل همان جایی که بچه میگفت مامان به من گفته بود، اینجا میگوید: ضرارة به من گفته بود!
                - در این حالت عبد علی المولی احتجاج میکند و این روایت را حجت قرار میدهد
          - نماز ظهر می خواند
            - اگرخبر واحد مطابق واقع باشد
              - نمازجمعه حرام است
              - مولا علی العبد احتجاج میکند و بر بنده حجت می آورد
                - جهت منجزیت
                - یعنی من گفتم: نماز جمعه نرو، چرا رفتی؟
            - اگرخبر واحد مطابق واقع نباشد
              - نمازجمعه واجب است
              - مثلا راوی بد فهمیده، یا شاید من فقیه فکر کردم این فرد ثقه است، یا ...
                - تجرّی
                - جرئت یافتن بر اینکه خلاف دستور مولا رفتار کنی
      - خلاصه
        - جهت منجزیت ¬ عند مصادفة الواقع یدید می اید
          - اتفاقا نماز جمعه حرام باشد، و مکلف نماز جمعه رفته باشد
        - جهت معذریت ¬ عند عدم مصادفة الواقع یدید می آید
          - اگر در خانه نماز خواند، و اتفاقا مشخص شد، نماز جمعه واجب بوده است
      - نکته
        - حجت لغوی از این حیث که قابل احتجاج ست
          - میتواند اماره قرار بگیرد
    - معنی الحجّة
      - اصطلاحی
        - ما عند المناطقة
          - کلّ ما یتألّف من قضایا تُنتج مطلوبا
            - مجموعه صغری و کبری یا همان استدلال
          - گاهی نیز حجت اطلاق میشود به
            - الحدّ الأوسط
        - ما عند الأصولیّین
          - کلّ شیء یُثبت متعلّقه و لا یَبلغ درجة القطع
            - أن طریقی ظنی کاشف از حکم شرعی واقعی ست
            - اولا خود حجت موضوعیت ندارد اثبات متعلق میکند
            - ثانیا قطعی نیست و ظنی ست یعنی کاشفیت ناقصه دارد
          - مثال
            - زراره به عنوان ثقه این خبر را حکایت میکند «نماز جمعه در عصر غیبت حرام است»
              - این خبر متعلق خود را که حرمت نماز جمعه در عصر غیبت باشد اثبات میکند
            - نظر مصنف
              - قطع حجت اصولی نیست. بلکه حجت لغوی
                - جهت معذریت و منجزیت دارد
          - فالحجّة بهذا الاصطلاح لا تشمل القطع
            - أی: إنّ القطع لا یسمّی حجّة بهذا المعنی الأصولیّ، بل بالمعنی اللغویّ
            - و تکون الحجّةُ بهذا المعنی الأصولیّ مرادفةً لکلمة «الأمارة»
              - کما أنّ کلمة «الدلیل»، و کلمة «الطریق
          - خلاصه
            - حجت اصولی آن چیزی که شارع میتواند برایش جعل طریقیت کند
              - کاشف ظنی معتبر را حجت اصولی گویند
            - از طرفی اماره همانند حجت لغوی جهت معذریت و منجزیت دارد
              - پس به جای حجت میگوییم اماره - طریق یا دلیل ظنی
              - قابل احتجاج از جانب مولا
              - قابل احتجاج از جانب مکلف نسبت به مولا
            - دو طریق داریم
              - قطعی: حجیتش ذاتی ست نه قابل جعل ست نه قابل سلب ست
              - ظن: اگر شارع طریق قرار داد میتواند اثبات حکم کند
            - رابطه بین حجت لغوی و اصولی
              - عام و خاص مطلق است
                - عام
                - حجت لغوی
                - شامل اصول عملیه میشود
                - خاص
                - حجت اصول
                - شامل اماره ایی که جهت منجزیت و معذریت دارد
      - نکته
        - فرق حجت اصولی با اصول عملیه
          - حجت
            - آن چیزی ست که کاشف از حکم الله واقعی یا جعل شارع ست
            - خبری از اثبات منطق یا کشف نیست
          - اصول عملیه
            - آن چه که با آن روشن میشود حکم شرعی در ظرف تحیر و عدم دسترسی به واقع ست
  - المقدّمة
    - «مدلول کلمة «الأمارة» و «الظنّ المعتبر
    - الظنّ النوعیّ
    - الأمارة و الأصل العملیّ
    - المناط فی إثبات حجیّة الأمارة
    - حجیّة ذاتیّة
    - موطن حجیّة الأمارات
    - الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق
    - مقدّمات دلیل الانسداد
    - اشتراک الأحکام بین العالم و الجاهل
    - تصحیح جعل الأمارة
    - الأمارة طریق أو سبب؟
    - المصلحة السلوکیّة
      - حدّی
    - الحجیّة أمر اعتباریّ أو انتزاعیّ؟
  - الباب الأوّل الکتاب العزیز
  - الباب الثانی السنّة
  - الباب الثالث الإجماع
  - الباب الرابع الدلیل العقلیّ
  - الباب الخامس حجیّة الظواهر
  - الباب السادس الشهرة
  - الباب السابع السیرة
  - الباب الثامن القیاس
  - الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستعانُ بک یا صاحب الزمان
    - توضیحات
      - این تقریر برگفته از جزوه" استاد معظم عابدی" حفظه الله اثر برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
      - اثر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد تماما متوجه این حقیر می باشد
      - این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
      - این اثر برای استفاده آموزشی می باشد و هرگونه استفاده مالی از آن شرعا مجاز نمی باشد
      - ثواب این اثر را هدیه میکنم به مادر سادات "حضرت زهرا سلام الله علیها" به برکت "5 صلوات" بر محمد و آل محمد
      - حقیر را از دعای خیر فراموش نفرمایید
    - توجه
      - متن کتاب شریف اصول مظفر در این قالب می آید
  - تمهید
  - المقدّمة
    - مدلول کلمة «الأمارة» و «الظنّ المعتبر»
      - مقدمه
        - در قسمت قبلی گفتیم که
          - حجت [اصولی] همان اماره است
        - در این قسمت
          - میخواهیم در مورد معانی گوناگون اماره صحبت کنیم
        - در بسیاری از موارد اصولیون واژه اماره را بر ظن اطلاق میکنن
          - «و یقصدون من الظنّ «الظنّ المعتبر
            - ظنی که از طرف شارع معتبر و حجت ست
            - اماره و ظن معتبر جای هم استعمال میشود
            - مثلا میگویند: خبر واحد ثقه، ظن معتبر است
        - این استعمال سبب ایجاد توهم ترادف معنایی بین اماره وظن شده ست
          - و فی الحقیقة أنّ هذا تسامحٌ فی التعبیر منهم علی نحو المجاز [به علاقه سبب و مسبب] فی الاستعمال
            - علت این تسامح و مجاز
              - زیرا ظن حالت نفسانی است اما اماره و خبر واحد که حالت نفسانی نیست
              - .خبر واحد و اماره در واقع سبب ظن است یعنی تولید این حالت نفسانی را در من میکند
        - متن کتاب
          - و إنّما مدلول الأمارة الحقیقی
            - مدلول حقیقی اماره
            - هو کلّ شیء اعتبره الشارع لأجل
              - هر چیزی که شارع آن را معتبر ساخته
              - .أنه یکون سببا للظنّ
                - به دلیل اینکه سبب ست برای ظن
                - کخبر الواحد و الظواهر
        - در اینجا دو مجاز وجود دارد
          - از جهت اطلاق
            - السبب علی مسببه
              - اماره بر ظن
              - أنّ السرّ فی اعتبار الأمارة
                - ظنی که به سبب اماره پدید می آید اماره خوانده میشود
                - الذی یُفید الظنّ علی الأغلب
                - یقولون
                - الظنّ النوعیّ"
            - المسبب علی سببه
              - ظن بر اماره
              - أنّ السرّ فی اعتبار الأمارة
                - اماره ایی که سبب ظن هست اماره خوانده میشود
                - فیقولون
                - الظنّ المعتبر
                - یا الامارة المعتبرة
                - الظنّ الخاصّ
                - یا الامارة الخاصة
                - علت معتبر گشتن اماره و حجت و طریق شدنش همواره یا بیشتر اوقات افاده ظن میکند
            - اعتبار و خصوصیت به سبب ظن تعلق دارد نه به خود ظن
        - نتیجه
          - پس اماره در واقع سبب ظن است
            - لذا خبر واحد یکی از امارات است
              - مثلا خبر زارة برای ما تولید ظن میکند نه اینکه خودش ظن باشد
    - الظنّ النوعیّ
      - تعریف
        - اماره ایی که برای غالب افراد ایجاد ظن میکند
          - مثل
            - خبر واحد ثقة یا ظهورات کلام که عند غالب مردم تولید ظن میکند
        - پس اگر برای شخصی ظن فعلی تولید نکند خللی در اعتبار و حجیت آن به وجود نمی آید
      - سوال
        - اگر مولا اماره ایی را به علت حصول ظن نوعی حجت قرار دهد
          - اگر برای شخصی ارائه شد
            - با مواجهه این اماره ظن حاصل نشد
              - حجت یا نه؟
        - چون ملاک نوع و غالب افراد است
      - جواب
        - بله
          - خصوصیت ظن نوعی ست که حتی اگر برای شما ظن نیاورد کفایت میکند و بر شمایی که ظن حاصل نشده حجت ست
        - مقتضی برای حجیت بخشی ظن شخصی یا فعلی نیست
          - ظن فعلی یعنی فعلیت یافته برای فرد
        - مقصود اصولیون از به کار بردن «الظنّ الخاصّ»، أو «الظنّ المعتبر»، أو «الظنّ الحجّة»، و أمثال هذه التعبیرات
          - سبب ظن یا اماره معتبره ست گرچه ظن فعلی تولید نکند
    - الأمارة و الأصل العملیّ
      - و اصطلاح الأمارة- حجت اصولی [لا یشمل «الأصل العملیّ».
        - اماره
          - کاشفیت دارد
            - برای کشف حکم الله واقعی به کار میرود
        - اصول عملیه
          - کاشفیت ندارد
            - جهل یا عدم دسترسی به حکم واقعی جهت رفع تحیر از اصول عملیه استفاده میکنیم
              - کالبراءة، و الاحتیاط، و التخییر، و الاستصحاب
      - این دو متباین اند
        - حجت هستند به معنای لغوی نه حجت به معنای اصولی
      - چرا اصرار دارد اصول عملیه را معذر بداند نه منجز؟
        - اگر استصحاب کردید
          - مطابق با واقع بود
            - وجود نماز جمعه در عصر غیبت به جهت واقع منجز ست نه استصحاب
            - منجز بودن تطابق واقع با عمل ست
          - مطابق با واقع نبود
            - اگر اگر طبق استصحاب عمل نکردی تجری کردی
            - در اینجا اختلاف مبنا ست لذا بازهم منجز نمیشود
        - قدر متیقن : حجت لغوی و اصول عملیه صرفا معذر، تکلیف اند
      - نکته
        - اصول عملیه هم حجت است اما حجت لغوی است نه اصولی؛
          - در آنها کشف و حکایت واقع و اثبات متعلق نیست بلکه در ظرف جهل به واقع استفاده میشود
    - المناط فی إثبات حجّیّة الأمارة
      - ملاک حجیت دلیل قطعی ست
        - قطع به حجیت در موضوع امارت اخذ شده
      - قبل از ورود به موضوع مقصد سوم باید روشن شود که
        - أنّ المناط فی إثبات حجّیّة الأمارة [ما هو؟]
          - و أنّه بأیّ شیء یُثبت لنا أنّها [الامارة] حجّة، یعول علیها [بر آن اعتماد کنی]؟
        - أصل اولیه در ظن
          - عدم اعتبار وحجیت ست الا ما خرج به الدلیل
            - مثل: مستثنیات ظن/ امارات/ ظن خاص/ ظن معتبر
      - إنّه لا شکّ فی أنّ الظنّ بما هو ظنّ لا یصحّ أن یکون هو المناط فی حجّیّة الأمارة
        - و لا یجوز أن یعوّل علیه اء: الظن بما هو ظنّ فی إثبات الواقع
      - نتیجه
        - فالقاعدة تقتضی أنّ الظنّ بما هو ظنّ لا یجوز العمل علی مقتضاه
          - صرف ظن داشتن مجوز عمل صادر نمیکند
        - .هر ظنی باید به علم ختم بشود؛ زیرا حجیت علم ذاتی و برای خودش است
          - پس
            - مناط در حجیت یک اماره، قطع و علم است
      - دلایل
        - لقوله تعالی
          - ۱ إنّ الظنّ لا یُغنی من الحقّ شیئاً
          - ۲ انْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ
          - ۳ قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُونَ
            - اگر برای ظن اذنی بیاید میشود اذن الله اما اگر نیاد میشود افترا وحرام
        - خلاصه ظنی از ذیل اصل اولیه ظنون خارج میشود که
          - لا یکون(هو: هذا الظن الخاصّ) خرصا، و تخمینا، ولا افتراء
            - و لا یغنی من الحق شیئا
            - آیه اول چون اختلافی ست مصدق بیان نکرده
      - و خروجه من القاعدة
        - خروج موضوعی
          - یکون تخصیصا
            - بالنسبة إلی آیة الافتراء
        - خروج حکمی
          - یکون تخصیصا
            - بالنسبة إلی آیة النهی عن اتّباع الظنّ
      - هر ظنی موجب ضلالت است الا مستثنیات
      - خلاصه
        - فی الحقیقة أنّ الأخذ بالظنّ المعتبر
          - به معنای عمل به هر ظنی نیست بلکه عمل به ظنی ست که در نهایت به یقین و قطع می رسد
            - ذلک القطعُ الذی قام علی اعتبار ذلک السبب المتحقّق للظنّ
        - و سیأتی أنّ القطع حجّة بذاته، لا یحتاج [قطع] إلی جعل من أحد
          - مثل نمک که شوری اش برای خودش است و از چیزی نمیگیرد
      - برای حجیت، علم میخواهیم
        - قالوا: یکفی فی طرح أرمی به، القاء الأمارة أن یقع الشکّ فی اعتبارها
          - .اگر شک در حجیت کنیم، شک در حجیت مساوق است با علم به عدم حجیت
          - مثال
            - برای اثبات عدم حجیت شهرت فتوایه
              - همین که علم به حجیت آن نداریم و شک در حجیت اش داریم، کافی است
    - حجّیة ذاتیّة
      - فإنّ معناه أنّ حجیّته منبعثةٌ من نفس طبیعة ذاته
        - فلیست مستفادةً من الغیر
        - و لا تحتاج إلی جعل من الشارع
        - و لا إلی صدور أمر منه باتّباعه
        - *در این حالت عقل حکم به تبعیت میدهد*
      - وجود مانعیت در قطع
      - ادعای شیخ انصاری
        - لا إشکال فی وجوب متابعة القطع و أوأو تفسیر [العمل علیه ما دام موجود!
        - دلیل
          - طریقیت در ذات قطع هست و شارع اثباتا ونفیا نمی تواند در آن دخالت کند
      - فما المراد من کون القطع حجّة بذاته؟
        - قطع حجت ست
          - یعنی
            - طریق ست و کاشفیت دارد
            - وجوب عمل بر طبق آن
    - موطن حجّیّة الأمارات
    - الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق
    - مقدّمات دلیل الانسداد
    - اشتراک الأحکام بین العالم و الجاهل
    - تصحیح جعل الأمارة
    - الأمارة طریق أو سبب؟
    - المصلحة السلوکیّة
      - حقّی
    - الحجّیّة أمر اعتباریّ أو انتزاعیّ؟
  - الباب الأوّل الکتاب العزیز
  - الباب الثانی السنّة
  - الباب الثالث الإجماع
  - الباب الرابع الدلیل العقلیّ
  - الباب الخامس حجّیّة الظواهر
  - الباب السادس الشهرة
  - الباب السابع السیرة
  - الباب الثامن القیاس
  - الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث یک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
  - «مدلول کلمة «الأمارة» و «الظنّ المعتبر
  - الظنّ النوعیّ
  - الأمارة و الأصل العملیّ
  - المناط فی إثبات حجّیّة الأمارة
  - حجّیة ذاتیّة
  - موطن حجّیّة الأمارات
    - محل بحث
      - در جایی که میتوان تحصیل علم کرد آیا میشود به خبر ظنی اعتنا کرد؟
        - حجیت اماره در چه موضعی است؟
        - یا
          - آیا عمل به اماره فقط مخصوص زمان انسداد باب علم ست؟ یا درزمان انفتاح باب علم نیز میسر ست؟
    - حجیت خبر واحد
      - انسدادی ها
        - باب علم چون بسته ست مطلق ظنون حجت ست.چون یک مرحله پایین تر ازعلم ست
      - بحث ما اعم از باب انسداد و انفتاح ست
      - لذا برای حجیت خبر واحد دلیل به خصوص می خواهیم
    - انسداد کبیر
      - کلا راهی به علم نداریم
    - انسداد صغیر: میتوان استدلال آورد بر –
      - در دایره علم اجمالی به مطابق ها بر ما منسد ست در نتیجه باید اطاعت بکنید
      - یکی از شروط علم اجمالی اگر فرض شود علم تفصیلی به وقوع نجاست علم اجمالی بتواند بقیه ات را بکبرد
    - کلّ ظنّ قام دلیل قطعیّ علی حجیّته و اعتباره بخصوصه غیرُ دلیل الانسداد الکبیر
      - فیکون المراد منه الأمارة التی هی حجّة مطلقا،
    - حتی مع انفتاح باب العلم، و یسمّی أیضا «الطریق العلمیّ نسبةً إلی العلم باعتبار قیام العلم علی حجّیّته
    - یعنی ظنی آای: سبب ظن آ که برای حجیت اتن، دلیل خاص از ادله وجود دارد. نه دلیل عام مقدمات انسداد
    - الظنّ الخاصّ
      - دلیل حجیت خبر واحد
        - (آیه نبأ (صاحب الموجز رد کرد، ولی مصنف تلقی به قبول میکند
        - (آیه نفر (صاحب الموجز رد کرد، ولی مصنف تلقی به قبول میکند
        - (روایات متواتره (صاحب الموجز و مظفر هر دو تلقی به قبول کردن: امام و استاد مددی نمی پذیرند
        - (سیره (همه این را پذیرفتن، افا سبحانی، امام، مظفر، اصفهانی و نایینی
      - مثل خبر واحد ثقه بنا بر نظر مشهور اقایان
        - لذا به خبر واحد ثقه، ظن خاص میگوییم
    - الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق
      - کلّ ظنّ قام دلیلٌ الانسداد الکبیر
        - ظنی آمنظور سبب ظنی آ که بعد از آنکه قائل به ظن معتبر، معتقد میشود باب علم و علمی منسد است
          - همان ظن خاص، که پشتوانه اش علم به انسداد مقدمات است
      - الظنّ المنطلق
        - باب علم منسد است
          - به امام دسترسی وجود ندارد
        - باب علمی منسد است
          - یعنی تمام ادله ای که به عنوان دلیل خاص بر حجیت ظن (مثل سیره، ...) اقامه میشود، مخدوش است
      - نکته
        - قائلین به انسداد معتقد اند
          - ظن مطلق حجت است یا مطلق ظن حجت است
            - بامقدمات (باب علم وعلمی منسد و...) اثبات میکنند که تمام ظنون الا ما خرج بالقطع حجت است
    - نتیجه بحث
      - پس ما فقط از ظنون خاص بحث میکنیم
        - و از ظنون مطلق بحث نمیکنیم
      - دلیل
        - چون اماراتی که برای ما حجیتش ثابت ست ما را از فرض انسداد باب علم و علمی بی نیاز می سازد
          - یعنی با اثبات حجیت اماراتی مانند خبر واحد دیگر باب علمی منسد نیست
          - پس بحث انسداد باب علم و علمی نادرست می باشد
    - حجیت مطلق ظنون
    - مقدمات انسداد
      - مقدماتی که ثابت میکند انسداد راه علم و علمی را، و بالعرض راه تمام ظنون را باز میکند
    - بایه دیگر مقدمات همین مقدمه اول ست
    - مقدمه اول
      - دعوی انسداد باب العلم و العلمیّ فی معظم أبواب الفقه
        - باب علم و علمی منسد است
          - و هی دعویً قد ثبت عندنا عدم صحّتها؛ لثبوت انفتاح باب الظنّ الخاصّ
      - علم رعایی حاصل میشود که سند یا دلالت قطعی باشد
      - علم یا قطع منسد ست
        - سند قطعی
          - یعنی مستقیما از خود امام بشنود
            - پای هیچ غیر معصومی وسط نیاید
            - یعنی قران یا روایات متواتر باشد
        - دلالت قطعی
          - نص باشد نه ظهور
            - جای هیچ شک و شبهه ای در کلام امام نباشد
      - علمی منسد ست
        - یعنی اماره
          - چون در تمام ادله حجیت یک ظن خاص، خدشه میکنند
            - لذا نتیجه اش این میشود که باب علمی نیز منسد است
          - مثلا برای حجیت خبر واحد ۴ دلیل اقامه کردیم که در همه آنها خدشه میکنند
    - مقدمه دوم مورد قبول همه اقایان اصولی است
      - چه انسدادی و چه انفتاحی
    - مقدمه دوم
      - علم اجمالی بعدم صدالبه مکلف قسلیم و یک سری واجبات و محرمات داریم
      - أنّه لا یجوز إهمال امتثال الأحکام الواقعیّة المعلومة إجمالا، و لا یجوز طرحها فی مقام العمل
        - اهمال بعدی حرمت مخالفت قطعیه
          - و إهمالها و طرحها یقع بفرضین
            - برائت یعنی نگفتیم به گردن نداریم استصحاب عدم تکلیف
            - و إمّا بأن نرجع إلی أصالة البراءة، و أصالة عدم التکلیف فی کلّ موضع لا یعلم وجوبه و حرمته
            - إمّا بأن نعتبر أنفسنا کالبهائم، و الأطفال لا تکلیف علینا
              - خودمان را مکلف فرض نکنیم
              - و کلا الفرضین ضروریّ البطلان
    - البقدّمة
    - مقدمه سوم
      - یتألف ص مقدّمات أربع
        - مقدّمات دلیل الانسداد
      - سه راه اولی درست نیست به دلایل زیر
      - بعد از فرض لزوم پرداختن و عمل کردن به احکامی که به آن علم اجمالی داریم برای برائت ذمه ۴راه بیشتر وجود ندارد
        - ۱ تقلید من یری انفتاح باب العلم
          - از مجتهدی انفتاحی تقلید کنیم
        - ۲ الأخذ بالاحتیاط فی کلّ مسألة
          - احتیاط در تمام موارد
        - ۳ الرجوع إلی الأصل العملیّ الجاری فی کلّ مسألة
          - با توجه به مسئله، از اصل عملی خاص ان مسئله استفاده کنیم
          - من نحو
            - البراءة، و الاحتیاط، و التخییر و الاستصحاب، حسبما یقتضیه حالُ المسألة
        - ۴ الرجوع إلی الظنّ فی کلّ مسألة فیها ظنّ بالحکم، و فیما عداها
          - در هر مسئله ایی که ظن داریم طبق حکم شارع در باقی به اصول عملیه عمل کنیم
          - یرجع إلی الأصول العملیّة
      - و لا یصحّ الأخذ بالحالات الثلاث الأولی، فتتعیّن الرابعة
        - دلیل بر رد
          - جواب اول
            - در حالتی که مکلف متعقد به بسته بودن باب علم ست
              - فکیف یصحّ له الرجوع إلی من یعتقد بخطئه و أنّه علی جهل؟
                - پس چگونه رجوع عالم به جاهل صحیح ست؟
            - انسدادی میگوید: انفتاحی جاهل است و دارد اشتباه میکند
              - عبارت دیگر میشود تقلید عالم از جاهل! تقلید عالم از عالم حرمت دارد
          - جواب دوم
            - و هی الأخذ بالاحتیاط
              - فإنّه یلزم منه العسر و الحرج الشدیدان، بل یلزم اختلال النظام
                - این به عسر و حرج می انجامد نه تنها به عسر حرج، بلکه به اختلال در نظام می انجامد
            - مثلا یک نماز اگر بخواهد بخواند و تمام اقوال را رعایت کند باید از صبح تا شب نماز بخواند
          - جواب سوم
            - و هی الأخذ بالأصل الجاری
              - فلا یصحّ أیضا؛ لوجود العلم الإجمالیّ بالتکالیف
                - علم اجمالی جای هیچ گونه اصل عملی را نمیگیرد
                - چون مجری همه اصول عملیه شک است، خواه موافق باشد یا مخالف
                - اما احتیاط و استصحاب تکلیف هم باعث عسر و حرج میشود
            - در مورد تخییر چطور؟
              - تخییر تشکیل شده از دو برائت است
                - طرف ترک اش(یعنی هیچ کدام از طرفین را انجام دهیم) میشود علم اجمالی
                - طرف عدم ترک(یعنی همه طرفین را انجام دهیم) میشود عسر و حرج
    - مقدمه چهارم
      - بعد رد سه جواب بالا فقط یک راه می ماند
        - پس در صالبی که ظن در انها وجود دارد به این حالت رجوع میکنیم
        - و فیها یدور الأمر
          - ر بین الرجوع إلی الطرف الراجح فی الظنّ
            - مثال زمانی که ۷۰درصد(راجح) احتمال میدهیم نوشیدن شراب حرام ست و ۳۰ درصد(مرجوح) حلال ست
          - و هو قبیح عقلا
          - و بین الرجوع إلی الطرف المرجوح – أی الموهوم
      - شکی نیست عمل به طرف مرجوح عقلا قبیح ست
        - پس تعیینا باید طبق ظن عمل کنیم مگر آنکه قطع به عدم جواز تمسک به آن داشته باشیم
          - مانند قیاس که دلیل قطعی بر عدم جواز به آن داریم
            - این همان مطلوب ماست
      - توضیح اضافی
        - ،وقتی راه های قبلی زده شد تنها راه همین راه چهارم است
        - انسداد دو نوع است
          - انسداد دلیل عقلی است برای همین است
            - زیرا هیچ عاقلی طرف راجح را رها نمیکند به خاطر طرف مرجوح
          - انسداد بالحکومه
            - خود عقل حکم میکند به اخذ طرف راجح یعنی ظن. (حاکم بودن عقل
          - انسداد کشفی
            - این حکم عقلی(که در راه چهارم گفتیم) – با این مقدمات – کاشف از این است که شارع حکم به عمل به مطلق ظنون کرده است
            - لذا ظن مطلق تنها راه رسیدن به واقع ست پس کسی که انسدادی بشود، مطلق ظنون برایش حجت خواهد
        - توجه: کسی نگوید برپم سراغ ایات و روایات، چون در مقدمه اول گفتیم ما انسدادی شدیم
    - اشکال مقدر
      - یک نفر به مصنف میگوید: شما گفتی اگر ظن حاصل شد، یا در مورد مسئله ای ظن حاصل نشد، باید سراغ اصول عملیه برویم
        - چطور پای اصول عملیه باز شد، مگر نگفتید علم اجمالی جلوی اصول عملیه را میگیرد؟
    - مصنف جواب میدهد
      - بعد از این است که از منابع محرمات و واجبات را فحص کردیم
        - و لا صبرَ حینئذ بالرجوع إلی الأصول العملیّة
          - مشکلی برای رجوع دیگر وجود ندارد
          - دلیل
            - لانحلال العلم الإجمالیّ بقیام الظنّ إلی
              - اینجا علم اجمالی محل میشود
              - علم تفصیلیّ بالأحکام التی قامت علیها الحجّة،
              - یعنی از اینجا دیگر نمیتوانید بگویید: علم دارم تا رجوع به اصول عملیه متوقف نشود
              - و شکٌّ بدویٌ فی الموارد الأخری، فنجری فیها الأصول
    - اشتراک الأحکام بین العالم و الجاهل
    - تصحیح جعل الأمارة
    - الأمارة طریق أو سبب؟
    - المصلحة السلوکیّة
      - حقّی
    - الحجّیّة أمر اعتباریّ أو انتزاعیّ؟
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- الباب الثالث الإجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح
- المقصد الثالث مباحث الحجّة

بسم الله الرحمن الرحیم
المستغاث بک یا صاحب الزمان

تمهید

«مدلول کلمة «الأمارة» و «الظنّ المعتبر»
الظنّ النوعی
الأمارة و الأصل العملی
السّاط فی إثبات حجّیّة الأمارة
حجّیة ذاتیة
موطن حجّیّة الأمارات
الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق
مقدّمات دلیل الانسداد

المقدّمة

محل نزاع

دلیل اول: اجماع

جاهل مثل مجنون و عاجز و صبی نیست

اجماع شیعه جاهل همانند عالم تکلیف دارد
- لذا علم از شرایط عامه تکلیف نیست

بلکه علم شرط تنجز تکلیف است
- یعنی تا مکلّف علم به حکم نداشته باشد حکم بر او منجّز نمی‌شود به گونه‌ای که به خاطر مخالفت با آن مستحق عقوبت شود

علم و آنچه قائم مقام علم است - بنا بر نظر صحیح - شرط تنجز حکم می‌باشد، نه علت تامه آن

بنابراین بر خلاف نظر صاحب کفایه
- یعنی هرگاه بعد از فحص علم به دست نیاید، تکلیف واقعی منجّز نمی‌شود
- پس مخالفت با آن عقاب به همراه ندارد
- دلیل زیرا چنین عقوبتی مصداق قبح عذاب بلا بیان ست

صغریه
- حکم خدا فقط برای کسی که علم به آن یا حجّت بر آن دارد ثابت می‌باشد
- پس در حق کسی که علم به حکم ندارد و حجتی بر آن نیز در اختیارش نیست ،

عده دیگر معتقدند
- لذا به تصویب مجتهد معتقد اند
- و می‌گویند: همه مجتهدان در فتاوای خود بر صواب‌اند

در حقیقت و واقع حکمی ثابت نیست

دلیل دوم: خبر متواتر

- أنّ أخبارنا متواترةً معنی فی اشتراک الأحکام بین العالم و الجاهل
- روایات ما تواتر معنوی دارند در اینکه احکام خدا میان عالم و جاهل مشترک‌اند. و حق با ایشان است

و الدّلیل علی هذا الاشتراک - مع قطع النظر عن الإجماع و تواتر الأخبار - واضح
- و هو أن نقول

دلیل سوم: بیان عقلی

مقدمه اول
- أنّ الحکم لو لم یکن مشترکا لکان مختصّا بالعالم به؛ إذ لا یجوز أن یکون مختصّا بالجاهل به
- اگر قائل به اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل نشویم؛ میشود اختصاص الاحکام بالعالمین
- و هو واضح
- پس بطلان این مطلب واضح ست

مقدمه ثانیه
- و إذا ثبت أنّه مختصّ بالعالم به فإنّ مبناه تعلیق الحکم علی العلم به
- حکم مطلق بنود بر علم به حکم
- معنا اختصاص احکام بالعالمین؛ یعنی عدم در متعلق حکم آخذ میشود
- یعنی وجوب صلاه متوقف ست بر علم به وجوب صلاه ست
- بعض حاظل تکلیف ندارد

مقدمه ثالثه
- و لکن تعلیق الحکم علی العلم به محال؛ لأنّه یلزم منه الخلف
- چو عده ایی گفتن محال ، عده ای تسلسل و عده ای خلف و عده ای هم لغویت تشریع گفتن و عده ای هم نبود هیچ گونه حکمی از اساس
- یعنی اگر محال میگفت: همه این اقوال را در برمیگیرد
- خلاصه علم نمیتواند در متعلق حکم آخذ شود. للزوم المحال
- ولی مصنف میگوید: للزوم الخلف؛ ایشان در بیان اول میگوید: خلف و در بیان دوم میگوید: هیچ گونه حکمی از اساس ندارد

نکته
- مقدمه اول و دوم، وجدانی است اما مقدمه سوم عقلی است و نیاز به بیان دارد

بیان اول دلیل عقلی
- راه خلف
- ص
  - فرض
    - حکم تعلق بگیرد به علم به حکم
  - محال است اخذ علم در متعلق حکم
    - لزوم خلف فرض
  - بعض علم به حکم، خطق ما نشود
- ک
  - در اثر اختصاص الاحکام بالعالمین
    - یعنی فقط نماز بر کسانی واجب باشد که علم دارند نماز واجب است
- توضیح
  - سوال
    - منظور از این حکم چیست؟
  - جواب
    - از یک طرف فرض این است که حکم تعلق بگیرد. به حصه ای خاص از طبیعت (که همان حصه‌ی علم به حکم است
    - از طرف دیگر حکم باید تعلق بگیرد به أکلّ طبیعت؛أمراد از أطبیعت همان عنوان صلاة است؛ در مقابل معنون خارجی
    - دلیل چرا که علم به حکم حاصل نمیشود مگر اینکه حکم به طبیعت خورده باشد.
    - اجتماع نقیضین میشود که محال است

بیان دوم
- و بیان آخر فی وجه استحالة تعلیق الحکم علی العلم
- بیان جدید به آخر
- بافرض بالا هیچ حکمی در عالم طبیعت نباید باشد
- چون همه اول جاهل هستن؛ و جاهل هیچ وقت حکم ندارد
- لذا برای این که علم به حکم پیدا کنیم، باید مخاطب حکم قرار بگیرد
- در حالیکه مخاطب حکم نیست. چون حکم در مورد عالمان است
- مثل قیلمی که بیان میکند که برای بالای ۱۳ سال است، اینجا بچه ۱۲ ساله هیچ وقت خودش را مخاطب قیلم نمیداند.

نتیجه
- إذن یتعیّن أن یکون مشترکا بین العالم و الجاهل
- ،این شد که احکام مختص به عالمین نیست. یعنی اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل

در کتاب نهایه

دلیل چهارم: ضروری دین

۱
- بعد ما ثبت أنّ جعل الأمارة یشمل فرض انفتاح باب العلم
  - اثبات حجیت امارات مختص به ظرف انسداد نیست
  - یعنی امارة حتی در ظرف انفتاح باب علم نیز حجت است
- مع ما ثبت من اشتراک الأحکام بین العالم و الجاهل
  - احکام بین عالم وجاهل مشترک هست پس تکالیف الهی نیز مشترک می باشند
  - لذا جاهل نیز تکلیف دارد
- نتیجه
  - ثبتتا «شبهة عویصة» فی صحّة جعل الأمارة

۲
- و هی أنّه فی فرض التمکّن من تحصیل الواقع و الوصول إلیه کیف جاز أن یأذن الشارع باتّباع الأمارة الظنّیة
  - یا از فرد حکیم چنین خطایی سر میزند؟
  - زیرا ظن گاهی مطابق با واقع در نمی آید
  - در جایی که مکلف میتواند علم پیدا بکند چگونه شارع اذن میدهد به ظن عمل کنید
  - تحتمل الخطأ المفوّت للواقع، و الإذن فی تفویته قبیح عقلا

۳
- فإنّ الإذن باتّباع الأمارة - فی هذا الفرض
  - از دو حال خارج نیست
    - تفویت واقع
      - مع أنّ الفعل لا یزال باقیا علی وجوبه الواقعیّ
      - در جایی که دوران امر بین اباحه و وجوب ست
      - تفویت مصلحت رخ میدهد.
    - القای مفسده
      - یکون إذنا بفعل الحرام، مع أنّ الفعل لا یزال باقیا علی حرمته الواقعیة
      - درجایی که دوران امر بین اباحه و حرمت ست
      - کسب مفسده رخ میدهد

پاسخ های موجود

خلاصه
- شارع مقدس بطور اماره را حجت قرار داده است
  - در حالی که گاهی مطابق با واقع نمی باشد؟

شبهة عویصة

سببیت مخمسه
- اماره سبب و علت است برای واقع
  - اگر مطابق با واقع باشد
    - فهو المطلوب
  - اگر مطابق با واقع نباشد
    - این اماره موذی و مضموش واقع سازی میکند.
    - نظر اهل تصویب
- نکته
  - والع سازی یعنی
    - اگر ۱۰ مجتهد ۱۰ فتوی مختلف بدهند
    - هر ۱۰ فتوی در واقع و لوح محفوظ ساخته میشود
  - إذ نجوزا عن تصحیح جعل الأمارة علی نحو الطریقیّة
    - برخی علما زمانی که عاجز شدن از حل این شبهه با مکتب طریقیت رجوع کردن به مکتب سببیت و قبول قول تصویب

طریقیت محضه
- خلاصه
  - طبق این قول دیگر تفویت واقع و کسب مفسده ای رخ نمیدهد
  - لذا شبهه عویصه را با واقع سازی جواب دادن
- اماره یک راه است برای اینکه ما را به واقع برساند
  - ولی ممکن است ما را برساند و ممکن است هم نرساند

تصحیح جعل الأمارة

مقدمه
- الله تعالی و تبارک علیم و حکیم است. جامع صفات جلال و کمال است
- با قطع ثابت کردیم، فلان اماره مثل خبر واحد حجیت دارد
- با توجه به اینکه گاهی ظن موجب تفویت واقع میشود

جواب نقضی

اگر قرار بود
- قطع تنها راه رسیدن به احکام باشد
  - شارع میداد در علومی که مکلف قادر به تحصیل ست به اندازه اماره محمول و یا بیشتر خطا راه پیدا میکند
  - یعلم الشارع بأنّ خطأها سیکون مساویا لخطأ الأمارة المجعولة، أو أکثر خطأ منها
- نکته
  - در این صورت ادعای علم زیاد خواهد شد و احتمال خطا بیشتر یا مساوی اماره خواهد شد

توضیح اضافی
- انسان در روز اوامر مختلفی از پدر مادر استاد و ...دریافت میکند آیا همه اینها از روی قطع ست؟
- از طرفی طبع بشر این ست اگر در فشار و تنگنا قرار گیرد مدام ادعای قطع میکند یعنی ادعای چهل عرکب میکند
- اما اگر شارع راهی را پیش روی بشر قرار دهد که مناسب طبع بشر است. دیگر اینجا ان فشار برداشته میشود

شارع اگر اماراتی خاصه را برای تحصیل علم جعل نکند
- و قطع تنها راه رسیدن به حکم الله باشد

جواب حلی

باسخ مصنف

و الوجه فی دفع الشبهة
- أن یکون قد علم بأنّ فی عدم جعل أمارات خاصّة لظن خاص و معتبر أ تحصیل الأحکام
  - تعسیرا علی المکلّفین و مشقّة علیهم
  - عمل به احکام خیلی سخت میشود

مصلحت تسهیل
- و بناء العقلاء کلهم کان علیها
- لا سیّما بعد أن کانت تلک الأمارات قد اعتادوا سلوکها أمارات أ و الأخذ بها
  - مردم عادتا در زندگی روزمره به اماره عمل میکنند

مصلحت نوعیه

أنّ الشارع إنّما رخّص فی اتّباع الأمارات الخاصّة لغرض تسهیل الأخذ بأحکامه، و الوصول إلیها
- خداوند دو راه به غرض تسهیل امتثا کرده ست
- ظهورات - خبر واحد. دو راهی که کاملا موافق طبع بشری است

(قدر مصلحت نوعیه بر شخصیه)

و مصلحة التسهیل من المصالح النوعیّة المتقدّمة فی نظر الشارع علی المصالح الشخصیّة
- و هذا أمرٌ معلوم من طریقة الشریعة الإسلامیّة التی بُنیت فی تشریعها علی التیسیر و التسهیل

التی قد تفوت أحیانا علی بعض المکلّفین عند العمل بالأمارة لو أخطأت
- حالا این وسط بخشی از واقع نیز فوت شود که بشود
- بله درست است؛ اگر تفویت واقع صورت بگیرد، تکلیف نیز انجام نشده است
- ولی این طبق اماره عمل کردن، منجر میشود به اینکه مکلف مستحق عقاب نباشد

فرض فقط اتباع از قطع و فرض اتباع از اماره
- قطع داریم که شارع اتباع از اماره را امضاء کرده است

فإنّ الشارع فی إذنه باتّباع الأمارة - طریقا إلی الوصول إلی الواقع من أحکامه
- باید در نظر گرفت شارع در تکالیف واقعی خود تسامح کرده
- لا بدّ أن یتغاضی فیه؛ اذن در اتباع امارة أنّه قد تسامح فی التکالیف الواقعیّة عند خطأ الأمارة
- در نتیجه اماره تقدّر ور ست و مخالفش با حکم سبب عقاب نمیشود

و علی التقدیرین و الاحتمالین
- أی أنّ الأمارة تکون معذّرة للمکلّف، أتعریف تعذیر؛ فلا یستحق العقاب فی مخالفة الحکم
  - کما لا یستحق ذلک أعقاب أ عند المخالفة فی خطأ القطع
  - همانطور که در صورت خطا بودن قطع مستحق کیفر نمیگردد
  - نظر اهل تصویب
- لا أنّه بقیام الأمارة یحدث حکم آخر ثانویّ
  - نه اینکه در اثر قیام اماره حکم دومی پدید آید
  - بل شأنها فی هذه الجهة شأن القطع، بلا فرق
  - از جهت معذریت اماره همانند قطع ست
- خلاصه
  - لذا
    - در این حالت مکلف معذر ست
    - اما واقع سازی رخ نمیدهد

نکته
- علت عدم تسامح شارع در همه موارد
  - قرینه انّ این است که در برخی مباحث فقهی شارع احتیاط کرده
  - و ذلک کموارد الدماء، و الفروج

در موارد، که شارع میخواهد درهر حال و هر صورت واقع رعایت شود به احتیاط فرمان داده و به ظن بسنده نکرده

و لذا: أنّ الشارع - فی الموارد التی یرید فیها المحافظة علی تحصیل الواقع علی کلّ حال - أمر باتّباع الاحتیاط، و لم یکتف بالظنون فیها
- احتیاط یعنی تحصیل موافقت قطعیه

الأمارة طریق أو سبب؟
المصلحة السلوکیّة
حقّ
الحجیّة أمر اعتباری أو انتزاعیّ؟

المقصد الثالث مباحث الحجّة

الباب الأوّل الکتاب العزیز
الباب الثانی السنّة
الباب الثالث الإجماع
الباب الرابع الدلیل العقلیّ
الباب الخامس حجیّة الظواهر
الباب السادس الشهرة
الباب السابع السیرة
الباب الثامن القیاس
الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث بک یا صاحب الزمان
- المقدّمة
  - تمهید
  - «مدلول کلمة «الأمارة» و «الظنّ المعتبر»
  - الظنّ النوعیّ
  - الأمارة و الأصل العملیّ
  - المناط فی إثبات حجّیّة الأمارة
  - حجّیة ذاتیّة
  - موطن حجّیّة الأمارات
  - الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق
  - مقدّمات دلیل الانسداد
  - اشتراک الأحکام بین العالم و الجاهل
  - تصحیح جعل الأمارة
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - الأمارة طریق أو سبب؟
    - محل نزاع
      - أنّ الأمارة هل هی حجّة مجعولة علی نحو الطریقیّة؟
        - «طریقاً»
          - و المقصود من کونها
          - أنّها مجعولة لتکون موصلةً فقط إلی الواقع
            - للکشف عنه
        - «سبباً»
          - و المقصود من کونها
          - أنّها تکون [امارة] سببا لحدوث مصلحةٍ فی مؤدّاها
            - تقاومُ تفویتَ مصلحة الأحکام الواقعیّة علی تقدیر الخطأ
            - فیُنشئُ الشارعُ حکما ظاهریّا أحکما ثانویا علی طبق ما أدّت إلیه الأمارة
      - أو أنّها حجّة مجعولة علی نحو السببیّة، أی أنّها طریقٌ أو سبب؟
    - نظر مصنف
      - «الحقّ أنها مأخوذةٌ علی نحو «الطریقیّة»
        - دلیل
          - فإنّ القول بالسببیّة - کما قلنا - مُترتّبٌ علی القول بالطریقیّة
            - منشا پذیرش مکتب سببیت
            - عجز از تصحیح جعل طریقیت ست
          - إذا أمکن تصحیحُ الطریقیّة فلا یبقی دلیل علی السببیّة
            - تا زمانی که میشود با طریقیت اثبات کرد نوبت به سببیت نمیرسد
      - و یتعیّن کون الأمارة طریقا محضا: لأنّ الطریقیّة هی الأصل فیها
        - و معنی أنّ الطریقیّة هی الأصل أنّ طبع الأمارة - لو خُلّیت و نفسَها - یقتضی أن تکون طریقا محضا إلی مؤدّاها
          - لو خلیت؛ یعنی مانع عقلی پیش نیاد که مجبور بشیم، دست برداریم از این طبیعت اولیه اماره
          - اماره همان طریقیت و طریقیت همان اماره ست
      - دو دلیل برای اینکه اصل در اماره طریقیت است
        - لأنّ لسانها التعبیرُ عن الواقع، و الحکایة و الکشف عنه
          - ذات امارات کاشفیت ست
        - علی أنّ العقلاء إنّما یعتبرونها، و یستفرّ بناؤهم علیها، لأجل کشفها عن الواقع
          - رفتار عقلا
            - بناءُ العقلاء هو الأساس الأوّل فی حجّیّة الأمارة
          - عقلا از باب کاشفیت به آن استناد میکنند
          - مهمترین دلیل حجیت امارت سیره عقلاست
      - چون اصالت اماره طریقیت ست لذا احتیاج به بیان دلیل نمی باشیم
    - ادله قول به سببیت
      - س
        - إنّ دلیل الحجّیّة لا شکّ أنّه یدلّ علی وجوب اتّباع الأمارة
          - دلیل حجیت امارات مثل حجیت سیره و آیات است
            - حجیت یعنی اماره مصمحلت دارد حال که مصلحت دارد واجب ست تبعیت شود
            - مصلحت مبدا حکم وجوب اتباع ست
      - ک
        - و لمّا کانت الأحکام تابعة لمصالح و مفاسدَ فی متعلّقاتها فلا بدّ أن تکون فی اتّباع الأمارة مصلحةٌ تقتضی وجوب اتّباعها و إن کانت علی خطأ فی الواقع، و هذه هی السببیّة بعینها
          - احکام دائر مدار مصالح و مفاسد در متعلقاتشان است
          - اینجا حکم وجوب خورد به اتباع و معنای اتباع یعنی مصلحت داشتن موّدی
    - جواب مرحوم مظفر به ادله قائلین به سببیت
      - فإنّا نسلّم أنّ الأحکام تابعة للمصالح و المفاسد، و لکن لا یلزم فی المقام أن تکون فی نفس اتّباع الأمارة مصلحةٌ
        - بل یکفی أن ینبعث الوجوبُ من نفس مصلحة الواقع
        - فیکون جعلُ وجوب اتّباع الأمارة لغرض تحصیل مصلحة الواقع، بل یجب أن یکون الحال فیها کذلک
      - توضیح
        - احکام دائر مدار مصالح و مفاسد در متعلقاتشان است
          - منظور از متعلق یعنی متعلق واقعی که با توجه به آن جعل حکم کرده است نه متعلق وهمی و خیالی
          - و اگر اماره ای مطابق با واقع نباشد، متعلق اش خیالی است
      - پس
        - صرف تبعیت از اماره شما را به ان مصلحت نمیرساند بلکه ان اماره ای که شما را به واقع میرساند. تبعیت ازش مصلحت دارد
      - دلیل
        - لأنّه لا شکّ أنّ الغرض مِن جعل الأمارة هو الوصول بها [اماره] إلی الواقع
          - غرض از جعل اماره رسیدن به واقع ست
        - فالمُحافظة علی الواقع و الوصول إلیه [ای: واقع]، هو الباعث علی جعل الأمارة؛ لغرض تنجیزه و تحصیله
          - وصول به واقع، علم می اورد و علم نیز تنجیز می آورد
      - و لذا نقول
        - فیکون الأمر باتّباع الأمارة طریقا إلی تحصیل الواقع
          - یعنی صرف یک آدرس است بلکه راهی ست برای رسیدن به واقع
        - إذا لم تُصِب الواقعَ لا تکلیف هناک
          - :منظور تکلیف منجز است نه اینکه هیچ گونه تکلیف نداریم. چون ثابت کردیم اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل؛ یعنی جاهل تکلیف دارد اما منجز نشده
        - و لا تدارک لما فات من الواقع
          - شیخ نیز میگوید: فوت واقع میشود اما فوت واقع، جبران میشود اما طریقیه میگویند: جبران واقع نمیشود
    - فسلک طریقا وسطا
      - فتکون الأمارة
        - من ناحیة لها شأن الطریقیّة إلی الواقع
          - چون اماره واقع نما است و طریق الی الواقع است. ممکن است به واقع اصابت بکند و ممکن است خطا کند
        - و من ناحیة أخری لها شأن السببیّة
          - از یک حیث شبیه سببیه محضه است
          - از یک حیث شبیه طریقیه محضه است
      - دلیل
        - تنها و تنها مصلحت برای واقع است و در اتباع اماره لو خلی و نفسه، مصلحتی نخوابیده است
        - لذا اگر اماره مطابق با واقع در نیاید، مصلحتی در کار نیست. فقط اتباع اماره سبب عذر است
      - شیخ علاوه بر مصلحت واقع، یک مصلحت دیگری را بیان میکند
        - لذا قول شیخ، قول وسطی است
      - خلاصه قول شیخ
        - سببیه غیر محضه و طریقیه غیر محضه
    - تنها فرق طریقیت محضه و مصلحت سلوکیه
      - طریقی ها میگویند
        - (چیزی گیرش نمی آید و فقط چوب نمیخورد(معذر است
      - اما شیخ میگوید
        - واقع از دست میرود، ولی چیزی هم گیرش می آید اما نه به روش تصویبی ها! بلکه چون طبق اماره سلوک و رفتار کرده است
        - این مصلحت از دست رفته واقعی جبران میشود
      - نکته مهم
        - شبهه
          - لازمه حرف شیخ(قول به مصلحت سلوکیه) این است: اگر مطابق با واقع در بیاید، دو مصلحت باید برای مکلف حاصل شود
        - جواب
          - موضوع مصلحت سلوکیه عند الخطأ است، وقتی خطأیی نیست، دیگر مصلحت سلوکیه موضوعی ندارد
    - تفاوت ها
      - فرق شیخ با قول مشهور چیست؟
        - أنّ نفسَ سلوک طریق الأمارة و الاستناد إلیها فی العمل بمؤدّاها فیه مصلحة تعود لشخص المکلّف
          - یتدارک بها ما یفوته من مصلحة الواقع عند الخطأ
            - من دون أن تُحدِثَ فی نفس المؤدّی مصلحة
            - حتی تستلزم إنشاء حکم آخر غیر الحکم الواقعیّ علی طبق ما أدّت إلیه الأمارة
        - در سلوک طبق اماره، مصلحتی حاصل میشود که مصلحت از دست رفته واقع را جبران میکند
          - در طریقیت مصلحت ایجاد نمیشود و صرفا مکلف معذر ست
      - مصلحت سلوکیه
        - منظور از سلوک طبق اماره چیست؟
          - از اماره تبعیت کن، فارغ از موّدی اماره هرچه باشد میگویم: چشم
          - البته اگر اماره مطابق واقع در آید، مصلحت واقع حاصل میشود
          - اگر اماره مطابق با واقع نشود، مصلحت واقع از دست میرود
            - در این چشم گفتن، مصلحتی است
            - منتها مصلحت سلوکیه ان مصلحت از دست رفته را جبران میکند
        - شیخ (ره) در رسائل
          - و معنی وجوب العمل علی طبق الأمارة وجوب ترتیب [تبعیت داشتن] أحکام الواقع علی مؤدّاها
            - من دون أن تُحدِثَ فی الفعل مصلحة علی تقدیر مخالفة الواقع
      - توهم شباهت مصلحت سلوکیه بایکی از وجوه تصحیح طریقیت محضه در فرض مصلحت تسهیل
        - لأنّ الغرض من القول بالمصلحة السلوکیّة أن تُحدِثَ مصلحةً فی سلوک الأمارة
          - تعود تلک المصلحة لشخص المکلّف
          - غرض از مصلحت سهیل ایجاد یک مصلحت نوعی ست
        - أنّ غرضنا من مصلحة التسهیل مصلحة نوعیّة قد لا تعود لشخصٍ من قامت عنده الأمارة
          - و تلک المصلحة النوعیّة مقدَّمةٌ فی مقام المزاحمة عند الشارع
          - که در مقام تزاحم بین قوت یک مصلحت، نوعی مقدم ست بر شخصی
      - مصلحت سلوکیه در طول و متاخر از مصلحت تسهیل است
        - اگر مقدمات مصلحت تسهیل پذیرفته نشود
        - أنّه إذا لم تثبت عندنا مصلحة التسهیل
          - أو قلنا بعدم تقدیم المصلحة النوعیّة علی المصلحة الشخصیّة
            - فإنّا نلتجئ إلی ما سلکه الشیخ من المصلحة السلوکیّة
              - سراغ مصلحت سلوکیه میروم تا مبنا به سببیت نشویم
              - اگر بتوانیم وجه صحیح پیدا کنیم
              - دلیل
              - فرارا من الوقوع فی التصویب الباطل
            - و لم یصح عندنا أیضا احتمال مساواة خطأ الأمارات للعلوم
          - فإذ ثبت عندنا أنّ هناک مصلحةَ التسهیل فی جعل الأمارة
            - تفوّق المصالحُ الشخصیّةُ و مقدَّمةٌ علیها عند الشارع
              - در صورتی که مصلحت تسهیل بر مصالح شخصیه برتری داشته باشد بر آنها مقدم میشود
            - أصبحنا فی غنی عن فرض المصلحة السلوکیّة
              - در این حالت از فرض مصلحت سلوکیه بی نیاز خواهیم بود
      - شروع اشکالات به شیخ
        - حذفی
  - الحجّیّة أمر اعتباریّ أو انتزاعیّ؟
    - حذفی
  - الباب الأوّل الکتاب العزیز
  - الباب الثانی السنّة
  - الباب الثالث الإجماع
  - الباب الرابع الدلیل العقلیّ
  - الباب الخامس حجّیّة الظواهر
  - الباب السادس الشهرة
  - الباب السابع السیرة
  - الباب الثامن القیاس
  - الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستفات بک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
  - المقصد الثالث مباحث الحجّة
    - الباب الثانی السنّة
      - تمهید
        - السنّة فی اصطلاح الفقهاء: قول النبیّ أو فعله أو تقریره
          - اعم از عامه و امامیه
            - سنت شیءٌ و خبر واحد شیءٌ آخر
              - یعنی سنت غیر از خبر واحد است
            - اما خبر واحد حاکی از قول یا فعل و تقریر معصوم علیه السلام است
            - لذا اگر به خبر واحد عمل کردیم از باب حجیت خبر واحد است، نه از باب سنة
            - لذا سنت قطعی است و اصلا بحث سندی ندارد. چون خودم از معصوم دیدم یا شنیدم
        - أمّا: فقهاء الإمامیّة
          - أنّ المعصوم من آل البیت علیهم السّلام یجری قوله مجری قول النبیّ صلّی الله علیه و آله
            - «قولُ المعصوم أو فعلُه أو تقریره»
        - بیان اشکال عامه
          - سنت فقط اختصاص به نبی مکرم دارد
            - چرا قول و ... ائمه را جاری مجری قول و ... نبی مکرم کردید؟
        - علت اشکال انها
          - چون ائمه را فقط در حدّ راوی قبول داشتند. البته راوی‌ای که ثقه است. راوی با منبع فرق دارد
          - بهترین شاهد برای راوی بودن ائمه
            - اقرار خود ائمه علیهم السلام
              - قال الصادق علیه السلام: قال النبی صلی الله علیه و آله:..... ؛
        - جواب اهل عامه
          - در کلام اثبات کردیم، تمامی معصومین علیهم السلام عین المنبع هستند. صرف راوی نیستند
          - راوی انی است که وقتی از زراره بپرسیم، لوح محفوظ را میدانی؟
          - .نه. اما ائمه معصومین علیهم السلام عین واقع و عین لوح محفوظ هستند. لذا ثقلین هستند؛ یعنی عدل کتاب هستند
        - جواب نسبت به شاهدی که بیان شد
          - خارج از کتاب
            - از باب تبرّک و تیمّن بوده
            - از باب زنده نگاه داشتن نام مقدس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله
            - ما مبیّن کلمات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله هستیم
            - حامل علم نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله ما هستیم
            - احترام ما را نگه دارید، زیرا نبی مکرم صلی الله علیه و اله جدّ ما بوده است
            - این حکم، حکم جدیدی نیست
      - نکته
        - و إذا ثبت أنّ السنّة- بما لها من المعنی الواسع الذی عندنا- هی مصدر من مصادر التشریع الإسلامیّ
          - فإن حصل علیها الإنسان بنفسه بالسماع من نفس المعصوم و مشاهدته فقد أخذ الحکمَ الواقعیّ من مصدره الأصلیّ علی سبیل الجزم و الیقین من ناحیة السند
        - سنت وقتی قطعی است که قول و فعل و تقریر معصوم را می بینیم
          - اما انی که ما با ان روبرو هستیم حاکی از سند است، هرجا که پای غیر معصوم وسط بیاید
        - در نتیجه
          - و علی هذا، فالأحادیث لیست هی السنّة، بل هی النافلة لها[ها: السنة]، و الحاکیة عنها، و لکن قد تسمّی بالسنّة، توسّعا[مجاز(به علاقه سبب و مسبب)، عنایتا] مِن أجل کونها[ها: احادیث] مُثبِتةً لها[ها:سنة
      - مقدمه
        - مبانی فعل معصوم در علم کلام
          - نظر اول
            - .لازمه عصمت، عدم ارتکاب حرام است. ولی هیچ اشکالی ندارد که معصوم فعل مباح و مکروه و مستحب هم علاوه بر واجب انجام دهد
          - نظر دوم
            - ،معصوم فعل مکروه انجام نمیدهد. چون کراهت برخاسته از بغض خفی مولاست و مردم اگر اینها را از معصوم علیه السلام ببینند
          - نظر سوم
            - معصوم مباح نیز انجام نمیدهد به خاطر اینکه معصوم هیچ وقت خلاف قول خودش هم عمل نمیکند
          - نظر چهارم
            - معصوم فقط واجب انجام میدهد
              - هر کاری که معصوم انجام میدهد یقینا واجب است. و کار برای مکلفین خیلی سخت میشود
        - ما ۳ اباحه در فقه داریم
          - اباحه بالمعنی الاخص
            - یکی از احکام تکلیفیه در مقابل وجوب، حرمت، کراهت و مستحب
          - اباحه بالمعنی الاعم
            - یعنی نه واجب و نه حرام. و شامل استحباب و کراهت و اباحه بالمعنی الاخص میشود
          - اباحة بالمعنی الاعم
            - که با قیلی مشترک لفظی است که به معنا ترخیص در انجام است. یعنی فقط حرام نباشد
        - [اباحة بالمعنی الاعم یعنی فقط حرام نیست]
          - .مظفر معتقد است معصوم علیه السلام کراهت نیز میتواند انجام دهد
        - لا شکّ فی
          - اگر قرینه نباشد
            - أنّ فعل المعصوم- بحکم کونه معصوما- یدلّ علی إباحة الفعل علی الأقل
              - کما أنّ ترکه لفعل یدلّ علی عدم وجوبه علی الأقلّ
        - فی دلالة فعل المعصوم المجرّد عن القرائن علی أکثر من إباحة الفعل ،
          - «فقد قال بعضهم[اهل عامه]: «إنّه یدلّ بمجرّده علی وجوب الفعل بالنسبة إلینا
            - «و قیل: «یدلّ علی استحبابه
            - «و قیل: «لا دلالة له علی شیء منهما، أی إنّه لا یدلّ علی أکثر من إباحة الفعل فی حقّنا
            - و الحقّ هو الأخیر[اباحة]؛ لعدم ما یصلح أن یجعل له[ه: فعل] مثل هذه الدلالة
        - درجایی که قرینه نباشد
          - إنّما وقع الکلام للقوم فی موضعین
            - فی حجّیّة فعل المعصوم
              - ان مواردی که مخصوص نبی مکرم است، برای ما چطور میشود؟ اگر یک فعلی نمیدانستیم اختصاصی است یا خیر، چه باید بکنیم؟
        - بنابراین مصنف میگوید
          - (حداقل و حداکثر از فعل معصوم اباحه میتواند باشد(در جایی که قرینه نباشد
            - ،(فعلی را انجام دهند(در فرضی که قرینه بر بیشتر از اباحه نداریم
              - حداکثر چیزی که میتوانیم بفهمیم، حرام نیست
            - و اگر ترک کند، حداکثر چیزی که میتوانیم بفهمیم، واجب نیست
        - دلالة فعل المعصوم
          - واستدلال قائلین به وجوب
            - یدلّ علی وجوب التأسّی و الاقتداء برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی أفعاله
              - و وجوب الاقتداء بفعله یلزم منه وجوب کلّ فعل یفعله فی حقّنا و إن کان بالنسبة إلیه لم یکن واجبا
              - إلّا ما دلّ الدلیل الخاصّ علی عدم وجوبه فی حقّنا
            - اسوه کسی که افعالش الگوست برای دیگران
              - اخر ایه شریفه میفرماید برای کسانی اسوه است که لمن کان یرجو الله... عکس نقیض گرفتند: کسی که پیامبر را اسوه نگیرد، ما کان یرجوا الله و الیوم الاخر
          - اشکال های مصنف به استدلال
            - و قیل: «إنّه إن لم تدلّ الآیة علی وجوب الاقتداء فعلی الأقلّ تدلّ علی حسن الاقتداء، به و استحبابه»
            - اشکال اول
              - علامه: معنا الگو گرفتن پیامبر این است که اگر برای او استحبابی است ما نیز استحبابی انجام دهیم، یا اگر برای او واجب است، برای ما نیز واجب باشد
              - الگو ان است که فعلی را که میخواهیم انجام دهیم به وجهی باشد که نبی مکرم اسلام انجام میدهد
              - علامه حلی کراهت را بیان نمیکند. این نشان میدهد که علامه، قائل به این است که معصوم علیه السلام کراهت انجام نمیدهد
            - جواب
              - مباح: یعنی جائز الترک و جائز الفعل
                - .در «مباح» تمام موضوع روی اعتقاد به مباح بودن است
              - انجام میدهم چون نبی مکرم انجام داد؛ یعنی انچه که مباح را از واجب جدا میکند، چون مباح هست انجام میدهم
              - لذا در عنصر مباح کار میکند. این اعتقاد است که مباح را از واجب و مباح را از حرام جدا میکند
              - چون اباحه هر دو طرفش مساوی است اما مستحب معمولا حیثیت فعل اش قوی است
            - اشکال دوم
              - من اصلا قبول ندارم که ایه دلالت بر وجوب الگو گرفتن باشد. حداکثر استحباب را میرساند
            - جواب
              - وجوب را نیز قبول نمیکند بلکه میگوید حداکثر چیز استحباب است. با این بیان دوم مصنف همراه قبل میشود
            - اشکال سوم
              - قضای این ایه شریفه در ضمن ایات قبل و بعد آن، تأسی در حرب است. و این فقط راجع به یک مورد است
              - نه برای تمام افعال. یا این حرف قبل (به قول استحباب) را هم ز
        - نتیجه کلام مصنف
          - و الخلاصة أنّ دعوی دلالة هذه الآیة الکریمة علی وجوب فعل ما یفعله النبیّ صلّی اللّه علیه و آله مطلقا، أو استحبابه مطلقا، بالنسبة إلینا بعیدةٌ کلّ البعد عن التحقیق
            - اگر نبی مکرم صلی الله علیه و اله یا ائمه علیهم السلام فعلی را انجام دهند. حداکثر چیزی که میتوانیم بفهمیم، حرام نیست. و اگر ترک کند، حداکثر چیزی که میتوانیم بفهمیم، واجب نیست
              - در فرضی که قرینه بر بیشتر از اباحه نداریم
      - دلالة تقریر المعصوم
        - فرد
          - آگاه باشد
            - بر معصوم واجب ست
              - امر به معروف و نهی از منکر
          - جاهل باشد
            - بر معصوم واجب ست
              - ارشاد جاهل
        - تقریر معصوم زمانی کاشفیت دارد
        - المقصود من تقریر المعصوم
          - أن یفعل شخصٌ بمشهد المعصوم و حضوره فعلا، فیسکت المعصوم عنه
            - مع توجّهه إلیه
              - التفات و توجه نسبت به ان فعل داشته (.باشد (توجه و التفات مقدمه علم است
            - علمه بفعله
              - .علم نسبت به ان داشته باشد
            - کان المعصوم بحالة یسعه تنبیه الفاعل لو کان مخطئا
              - بتواند نسبت به ان تذکر (بدهد(وسعت داشته باشد
              - مواردی که نمیتواند تذکر بدهد
                - .ضیق وقت داشته باشد
                - وجود مانع داشته باشد مثلا ..خوف، تقیه، یأس از قبول و
          - فإنّ سکوت المعصوم عن ردع الفاعل
            - أو عن بیان شیء حول الموضوع لتصحیحه
              - یسمّی تقریرا للفعل
                - أو إقرارا علیه
                - أو إمضاء له
        - و یُلحق بتقریر الفعل تقریرُ بیان الحکم
      - دلالت قول معصوم
        - نکته
          - مصنف میگوید
            - تقسیم اصلی و رئیسی خبر به متواتر و واحد است
          - برخی از اقایان گفتن
            - (خبر ۳ قِسم اصلی دارد و یکی از انها خبر مستفیض است. مصنف با این عبارتش نشان میدهد که ظاهرا خبر مستفیض از ذیل خبر واحد میبرد.(کما فعل المشهور
        - «و «المتواتر
          - منظور اطمینان نیست بلکه قطع آور است
          - ما أفاد سکونَ النفس سکونا یزول معه الشکّ
            - و یحصل الجزم القاطع من أجل إخبار جماعة یمتنع تواطؤهم[تبانی] علی الکذب
              - .خبر متواتر اقلّ ندارد، ملاک افاده علم است
                - ممکن است کسی ۵۰ نفر به او خبر بدهند، علم برایش حاصل شود
                - و برای شخص دیگری باید ۱۰۰۰ نفر بگویند تا متواتر بشود
        - و إن کان المخبر أکثر من واحد، و لکن لم یبلغ المخبرون حدّ التواتر
          - خبر واحد مقارن به قرائن علم آور ¬ حجیت ذاتیه دارد؛ لذا از بحث ما خارج است
          - خبر واحدی که مقارن به قرائن علم اور نباشد ¬ میشود ظن و بحث از این میشود که ایا استثناء شده(از اصل اولیه) یا نشده است؟
            - *محل بحث ما جایی است که خبر واحد محفوف به قرینه نباشد*
        - و یقابله «خبر الواحد» فی اصطلاح الأصولیّین
- الباب الثالث الإجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستدلات یک با صاحب الزمان
- تمهید
- المقدمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - الباب الثالث الإجماع
    - خلاصه کل فصل
      - تعریف
        - لغة
          - یکی از معانی اجماع در لغت، اتفاق است
        - اصطلاحا
          - اتفاق نظر کسانی که اجماع آنها در اثبات احکام شرع دارای ارزش است
            - چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدن
      - پیشینه
        - نخستین اجماعی که به عنوان دلیل به حساب آمد
          - اجماع بر بیعت با ابو بکر به عنوان خلیفه مسلمانان ادعا شده است
      - تعریف
        - اجماع به ما هو اجماع معتبر ست
          - یکی از ادله چهارگانه
      - نزد عامه
        - قرآن
          - مخالفت با رسول الله صل الله علیه و آله و عدم تبعیت از مومنین
            - جهنم
            - ـ
        - ادله حجیت
          - سنت
            - لا یجتمع امتی علی الخطأ
              - ایشان مدّعی توانر معنوی یعنی عصمت امت از خطا هستند
          - عقل
            - صحابه مستند به دلیل حکم قطعی میکنند
              - اگر متواتر شد دیگر عادتا احتمال خطا در آن راه ندارد
      - نزد شیعه
        - اقسام
          - لغت
            - یکی از معانی اجماع در لغت، اتفاق است
          - اصطلاح
            - یک اتفاق خاص می‌باشد
              - اتفاق فقهاء مسلمان بر یک حکم شرعی
              - یا اتفاق اهل حل و عقد از مسلمانان بر حکم
              - و یا اتفاق امت محمد صلی الله علیه و سلم بر حکم
            - معنای جامع و مشترک
            - مصنف
              - اتفاق نظر کسانی که اجماع آنها در اثبات احکام شرع دارای ارزش است
                - آرا(مردم، مردم عادی و عوام را از جماعت مسلمانانی که اتفاقشان، اجماع نامیده می‌شود) استثنا کرده‌اند)
                - زیرا اجماعشان، نقشی در شناخت حکم ندارد و پیرو علما هستند
          - با این تعریف
            - اصولیون عامه
              - اجماع را یکی از منابع چهارگانه با سه گانه جهت کشف حکم شرعی می دانند
                - قیاس، اجماع، قرآن و سنت
                - اما قیاس را تا به حدی بالا برده اند که اگر آیه ابی برخلاف آن باشد آن آیه را رد میکنند
                - یعنی عامه در منابعشان چیزی به نام عقل ندارند
                - چون خدا حکم خلاف قیاس نمیدهد
            - اصولیون شیعه
              - هرچند اجماع را یکی از ادله حکم شرعی دانسته‌اند
                - از باب جنبه صوری و همراهی با روش درسی اهل سنت
              - اما صرف اجماع را
                - دلیل مستقلی در برابر کتاب و سنّت نمی‌دانند
                - بلکه تنها در صورتی آن را دلیلی معتبر می‌دانند که کاشف از سنّت، یعنی قول معصوم، باشد
              - در نتیجه
                - حجیت و عصمت برای اجماع نیست بلکه برای قول معصوم ست
                - که اجماع در شرایط خاصی کاشف از آن می‌باشد
    - مقدمه
      - سوالاتی که مصنف در پاسخ به آن اجماع مقبول نزد عامه را نقد میکند
      - ۱
        - منشأ پیدایش قول به اجماع نزد اصول‌دانان چه بود؟
          - صرف اجماع ارزش قاعده ندارد
            - صرف اتفاق و اجماع همه مردم ارزش علمی برای پی بردن به حکم خدا ندارد
            - دلیل
              - زیرا ملازمه‌ای میان آن و میان حکم خدا نیست
              - امور گوناگونی میتواند منشأ اجماع باشد مانند باور و عادات مردم
            - صلاحیت عقلیه
              - زیرا شارع از عقلا بلکه رئیس ایشان و آفریننده عقل است
          - نکته
            - تطابق آراء عقلا از آن جهت که عقلایند در قضایای مشهوره عملی مربوط به حفظ نظام و نوع انسان کاشف از حکم شرعی می باشد
              - اما این تطابق از نوع اجماع مورد نظر در این بحث نیست
            - نتیجه
              - این همان دلیل عقلی از باب حسن قبح است که ما آن را در کنار کتاب و سنت و اجماع، حجت می‌دانیم
              - اما طرفداران حجیت اجماع منکر آنند
            - خلاصه
              - اگر این اجماع حجت باشد پس اجماع مردم دیگر بر اعتبار یهودیت و مسیحیت نیز باید حجت باشد
                - که هیچ کس قبول ندارد
        - پیشینه
          - نخستین اجماعی که به عنوان دلیل به حساب آمد
            - اجماع بر بیعت با ابو بکر به عنوان خلیفه مسلمانان ادعا شده است
            - لذا برای اثبات این بیعت به علت فقد مستند آیات و روایات و حتی عقل
              - اجباراً برایش از راه اجماع مشروعیت درست کردند
            - پس منظور از اجماع نزد ایشان
              - خصوص فقها یا اهل حل و عقد در یک عصر خاص و مخصوص گروه خاص یا همان عامه هست
          - در نتیجه
            - پس از سقیفه و بعد از "اجماع ادعایی" بر بیعت با ابوبکر
              - عامه وقتی دیدن اجماع اصل خلافت را میتواند ثابت بکند،
                - در دیگر فروعات نیز آن را توسعه دادن و اجماع را دلیل معتبری دانستن
                - و برای اثبات حجیت آن سه راه در پیش گرفتند: کتاب، سنّت و عقل
      - ۲
        - آیا اجماع همه مسلمین معتبر ست یا فقط بخش قابل توجهی از علما در یک دوره خاص ؟
          - سنت
            - مدعا
              - لا یجتمع أمتی علی الخطأ
                - ایشان مدّعی توانر معنوی این روایاتند
                - و معصوم بودن امّت اسلامی از خطا و گمراهی را از آن استنباط کرده‌اند
              - در نتیجه
                - اجتماع امت مسلمان مانند سخن معصوم حجت و معتبر مستقلی برای شناخت حکم خدا خواهد بود
            - جواب
              - اولا
                - برفرض پذیرش صحت آنها
                - اینکه به خاطر توانر معنویشان علم آورند
                - برای اثبات مدعای ایشان سودمند نیست
                - دلیل
                - زیرا آنچه از «اجتماع امت» فهمیده می‌شود، اجتماع همه امت است
                - نه بعض آن
                - در حالی که منظور شان
                - اجماع خصوص فقها یا اهل حل و عقد در یک عصر خاص و آن هم گروه عامه می باشد
              - ثانیا
                - اجماع همه امت با افرادش در همه ی زمانها
                - فقط در ضروریات دین تحقق می یابد
                - و ضروریات دین از نوع اجماع مورد بحث نیست
                - و اثبات حکم به آن نیازی به باور به حجیت اجماع ندارد ،
              - ثالثا
                - اگر تعمد بر کذب در اینها راه پیدا نکند باز احتمال خطا و غفلت است
          - اجماع در بین عامه
            - دلیل مستقلی است در عرض کتاب و سنت، یعنی با اجماع چیزی که در قرآن و سنت نبوی نیست را میتوان اثبات کرد
            - نزد عامه
              - ادله حجیت اجماع
                - ۱ قرآن
                - آیه ای که مصنف به آن پرداخته است
                - وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً (۱۱۵/النساء)
                - و هر کس، پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد، و آراهی/ غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان (سو کرده واگذاریم و به دوزخش گمنانیم، و چه بازگشتگاه بدی است. (۱۱۵
                - آیات حجیت اجماع
                - استدلال
                - س
                - کسی که تابع مومنین نباشد، جهنمی است
                - ک
                - منکر اجماع تابع مومنین نیست
                - ن
                - پس منکر اجماع جنهمی است
                - بنابراین به دلالت التزامی متوجه میشویم که
                - بنابر این پیروی از اجماع مسلمانان بر حکم شرعی واجب است
                - به بیان دیگر
                - مخالفت با پیامبر جنم به دنبال داره
                - متابعت با سبیل مومنین واجب است
                - و تابع بودن از مومنین اطلاق دارد و شامل همه کارها مسلمین میشود
                - لذا اگر دو مسلم هم کاری کردن و شما همراهی نکردی، مصداق یتبع غیر سبیل المومنین، میشود که لمره اتی جهنم است.
                - کما اینکه خود اهل سنت ماندر غرق لن گفتند
                - اشکال به آیه
                - آیه اطلاق ندارد که شامل هر سبیلی بشود
                - بلکه به قرینه صدر، آیه سبیل المومنین باید در نصرت رسول خدا باشد
                - برخی ایات که در کتاب نیامده است
                - کنتم خیر امة اخرجت للناس
                - وقتی خدا بیان کرده بهترین امت هستید یعنی کارها ما را نیز تأیید کرده است. و این امت اسلام بود که اجماع کرد
                - اشکال
                - التزامی ندارد که هم کارهای بهترین امت تایید شده باشد زیرا ایشان معصوم نیستن
                - واعتصموا بحبل الله و لا تفرقوا
                - خدا امر کرده است به چنگ زدن و متفرق نشدن، یعنی اگر کسی اجماع را قبول نکند، آیه قرآن را قبول نکرده است
                - اشکال
                - چه کسی گفته مراد از ریسمان الهی شامل اجماع سنت
                - ۲ سنت
                - استدلال عامه
                - با استناد به کتب شیعه
                - (الخصال مرحوم صدوق ج2 ص549)
                - روایند طولانی و خواندنی است
                - لا یجتمع امّتی علی ضلال
                - خلاصه روایت
                - هر وقت ابوبکر نزد بولا علی ع میرفت، اقا او را تحویل نمیگرفتند. یک بار در باز بود و ابوبکر خودش را داخل خانه انداخت، این قدر نشست تا خلوت شد. بعد از حضرت سوال کرد چه این قدر از دست من ناراحت هستی؟ حضرت فرمودن: نمیدانی چرا!! ملعون اول گفت: اگر به خاطر قصه خلافت، نه من اصلا به ان میلی داشتم و نه سوادی داشتم و نه مدیریتی. فقط یاد این جمله از پیامبر ص افتادم: امت جن بر ضلالت اجتماع نمیکنند. پس حتما این کار هم ضلالت نیست، و پذیرفتم
                - خود ابوبکر هم اجماع را یک دلیل مستقل میداند.
                - استدلال عامه به این روایت
                - یعنی اجماع امت را کاشف از حقانیت است
                - با استناد به کتب خودشان
                - اضاضصدر من علم الاصول غرالحق ج ا ص 174)
                - ادعا میکند شهرت دارد
                - اشتهر من کلام الثقات من الصحابة کعمر و ابن مسعود و ابی هریرة و انس ابن مالک و
                - قال رسول الله: لا تجمع امتی علی الخطأ
                - ابوهریرة از زمانی که مسلمان بود ده سال از حیات پیامبر را درک کرد و نازد در ان ده سال هم پیامبر خیلی تحویلش نمیگرفت! ان قدر روایت نقل کرده است که کسانی که از اول تا اخر با پیامبر بودن نیز این مقدار نقل نکردن
                - از نظر سندی ظلمات فوق بعض
                - جواب به این دلیل
                - اشکال برخی از علما اهل سنت
                - مثل فخر رازی (در کتاب المحصول) این خبر را اصلا متواتر هم نمی داند
                - مسلمنا که سند تمام باشد
                - روایت میگوید: لا تجمع امتی علی الخطأ، ظهور امت در همه امت یا گروه خاصی از مسلمین؟ و حال انکه شما اجماع را برای گروه خاص میدانید
                - مگر میشود مردمی که خودشان جایز الخطا هستند، با هم که جمع بشوند، دیگر خطا نکنند
                - ۳ عقل
                - در مورد تابعین نیز چنین نظری دارند
                - مقدمه ۱
                - اگر صحابه بر امری حکمی قطعی کنند، حتما قطعشان مستند به دلیلی بوده است.
                - و الا بدون دلیل چنین ادعایی نمیکنند .
                - مقدمه ۲
                - اگر به تعداد صحابه افزوده شود تا جایی که به حد تواتر برسد، عادتا نسبت کذب یا خطا به انها محال است
                - زیرا عادتا محال است که حقیقت بر تمامی آنها پوشیده باشد
                - اگر تعمد بر کذب در اینها راه پیدا نکند باز احتمال خطا و غفلت است
                - رد دلیل
                - اولا
                - هیچ گاه عقل امکان اشتباه گروه غیر معصوم را محال نمیداند و نفی نمیکند.
                - در صورتی که اجماع را دلیل مستقلی لحاظ کنیم
                - ثانیا
                - اگر اجماع این افراد(صحابه و تابعین)موجب کشف قول معصوم ع شود، حجت است
                - که هر امتی بر هر امری اتفاق نظر داشتند، این امر نسل در نسل باید درست باشد
                - ثالثا
                - لازمه حرف شما این است
                - یعنی اتفاق یهودی ها و مسیحیان و ... بر حقانیت خودشان باید درست باشد
                - نتیجه
                - از هیچ یک از این ۳ دلیل اهل سنت نمیتوانند اجماع بما هو اجماع را منهای کاشفیت از سنت حجت بدانند
            - تفاوت اجماع اهل سنت و امامیه
            - نزد امامیه
            - ینقسم الی قسمین
  - الباب الرابع الدلیل العقلی
  - الباب الخامس حجیّة الظواهر
  - الباب السادس الشهرة
  - الباب السابع السیرة
  - الباب الثامن القیاس
  - الباب التاسع التعادل و التراجیح

المقصد الثالث مباحث الحجّة

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث یک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
  - خلاصه کل فصل
    - تعریف
    - پیشینه
    - نزد عامه
    - نزد شیعه
      - تعریف
        - اجماع
          - =
            - خبر متواتر
            - دلیل لفظی
              - من کلام ثابت میشود
              - میتوانیم به عموم یا اطلاق عمل کنیم
            - دلیل لبی
              - محتوای کلام ثابت میشود
              - فقط به قدر متیقن عمل میکنیم
              - صرف اجماع معتبر نیست بلکه اگر کاشف از قول معصوم باشد معتبر ست
    - اقسام
  - تعریف
  - مقدمه
  - نزد عامه
  - تفاوت اجماع اهل سنت و امامیه
    - اجماع در بین عامه
      - دلیل مستقلی است در عرض کتاب و سنت. یعنی با اجماع چیزی که در قرآن و سنت نبوی نیست را میتوان اثبات کرد
      - دلیل مستقلی نیست. بلکه کاشف از قول معصوم است. یعنی اگر کاشفیت داشت برای ما ارزش دارد
    - اجماع در بین امامیه
      - وقتی می بینیم قدماء همه در مسئله ای یک نظر دارند
      - توضیح جنبه کاشفیت
        - و از طرفی می دانیم اهل رعایت تقوا بوده اند و از خود حرفی نمیزدند
        - اینجا حدس میزنیم یک روایتی در کار بوده است که فقهاء چنین نظر داده اند که ان منبع یا روایت به دست ما نرسیده است
    - اجماع مردم بما هو عقلاء کاشف از قول معصوم است
    - جمع بندی کلام مصنف
      - اجماع به ما هو اجماع. کاشف از قول معصوم نیست
        - در این حالت با باقی اجماع ها را نیز حجت بگیریم
          - اجماعی که متناسب با مقتضای خصوصیات بشری است
          - اجماع غیر مسلمانها ها مثلا یهود در حقانیتشان
        - و حال انکه این طور نیست
  - تعریف اجماع
    - اجماع از آن جهت که اجماع است تا وقتی کاشف از قول معصوم نباشد. فاقد ارزش علمی است
    - پس
      - و در این صورت، داخل در سنّت بوده، دلیل مستقلی در برابر سنّت به شمار نمی‌رود
        - چون عصمت امت برای ما اثبات نشده تا کشف کننده باشد
  - تعریف خبر متواتر
    - خبر جماعة با دو شرط
      - توافق بر کذب نداشته باشند
      - توافق بر خطأ در فهم نداشته باشند
        - خبری که به نفسه مفید علم باشد متواتر گویند
    - در خبر متواتر، رواة ملاک هستند
      - رواة اینجا واسطه هستند، و نقل سنت (به معنا قول معصوم علیه السلام) میکنند
      - اما در اجماع، فقهاء هستند که نقل فتوا میکنند
        - اما اینجا فقهاء نقل فتوا می کنند
  - اجماع و خبر متواتر
    - شباهت ها
      - خبر متواتر
        - همان گونه که خبر متواتر خودش بنفسه مستقیما دلیل بر حکم شرعی نیست
      - اجماع
        - که به نحو قطعی قول معصوم را ثابت می‌کند
          - اجماع نیز خودش بنفسه دلیل بر آن نیست بلکه دلیل بر دلیل حکم است
    - تفاوت ها
      - خبر متواتر
        - خبر، در جایی که تواتر لفظی باشد، دلیل لفظی بر قول معصوم است
          - یعنی توسط آن، نفس کلام معصوم و عین عبارت او ثابت می‌شود
      - اجماع را دلیل لمّه میدانند
      - اجماع
        - اجماع دلیل لفظی محسوب نمیشود
          - یعنی قول مجزایی به ما نرسیده
            - بلکه توسط اجماع (دلیل لبی) نفس معنا و محتوا ثابت می‌شود
    - نکته
      - ادله لبی
        - عقل
          - سیره
            - اجماع
    - ثمره این تفاوت
      - دلیل
        - متواتر
          - لفظی
            - چون لفظ موجود ست عند الشک میتوانیم به عموم یا اطلاقش عمل کنیم
        - لبی
          - چون لفظ نداریم، باید به قدر متیقن آن اکتفاء کرد
            - یعنی حق نداریم اطلاق یا عموم بگیریم
  - اجماع از هیچ یک از این طرق قابل اور نیست
    - در اصل این موارد مربوط به اجماع محصل می باشد
  - نزد امامیه
    - اجماع دخولی یا طریقه تضمنیة
      - راهی است که میان قدمای اصحاب رواج داشته. سید مرتضی و تابعانش این راه را برگزیده اند
    - طریق حسی
      - تعریف
        - به اجماعی اطلاق میشود که شخص اجمالا میداند، امام در میان مجمعین است ولی به عینه امام را نمیشناسد
          - نقد
            - طریق حس و اجماع دخولی مخصوص زمان حضور است
      - در زمان ما امکان حصولش ندارد
      - اجماع محصل
        - اجماعی که شخص خودش آراء فقهاء را در مسئله ای بررسی کرده است. و نتیجه گرفته علماء همه در این مسئله یک نظر دارند
          - ارزشی در زمان غیبت ندارد
          - پیدایش قطع به حکم از این طریق تقریبا نزدیک به صفر ست
      - انواع اجماع دخولی
        - دلیل
          - اجماع‌کنندگان
            - یا بدون مستند و دلیل بر یک رأی اتفاق کردند
              - صحیح نیست
                - و اگر چنین چیزی در حق ایشان روا باشد دیگر ارزشی برای آراء ایشان باقی نمی‌ماند تا کاشف از حق باشد
                - زیرا عادتا محال ست
            - یا با مستند و دلیل
              - مدرکی دارند که بر ما پوشیده مانده
                - چون مدارک منحصر در ۴ چیز ست
                - کتاب
                  - نزد ما موجود ست
                - دلیل عقلی
                  - فهم فقها به تنهایی نمیتواند مستند حکم قرار بگیرد
                - دلیل عقلی از امور ست که آراء همه عقلا بر آن توافق دارد
        - اجماع
          - سنت
            - لذا فقط سنت ست که ممکن ست به دست ما نرسیده باشد
            - اجماع روی فهم فقها نیز نمیتواند مستند حکم قرار بگیرد
      - ویژگی
        - مخالفت
          - معلوم النسب
            - ضرری به اجماع نمیزند
              - مثلا میدانیم فلان عالم نظرش غیر از این گروه است
          - مجهول النسب
            - ضرری به اجماع میزند
              - چون شاید این شخص مجهول النسب همان امام معصوم علیه السلام باشد لذا صرف احتمالش نیز چنین اجماعی را زیر سوال میبرد
    - اجماع منقول
      - به خبر واحد
        - اجماعی که شخص دیگری آراء فقهاء را در مسئله ای بررسی کرده و برای دیگران نقل کرده است. این نوع اجماع. برای فرد دوم منقول است.
      - بعد به نظر میرسد
    - طریق لطف
      - طرق کاشف بودن اجماع از قول معصوم چیست
        - بلکه کشف قول امام از اجماع را منحصر در آن دانسته‌اند
        - این راه را شیخ طوسی و پیروانش برگزیده اند
      - تعریف قاعده لطف
        - به بیان ساده
          - لطف یعنی تدبیر و چاره اندیشی خداوند
            - تا آنچه را که میخواهد به دست بندگان برسد
        - به بیان دقیق و علمی
          - ما یُقرِّب العبد الی طاعة و یبعده عن المعصیة و لا یبلغ حدّ الاجبار و الجاء
            - در کتاب بدایة المعارف
              - ثبوت لطف
                - و اللطف واجب علی الله
                - ثبوت (ارسال رُسُل) واجب علی الله
      - تقریر استدلال به اجماع لطفی
        - اگر اجماع مخالف رأی معصوم باشد
          - بر امام واجب است که بر اساس قاعده لطف جلو تحقق اجماع را بگیرد: مستقیما یا با واسطه
        - ولا
          - با حکم الهی تعطیل میشود
          - یا اینکه امام به بزرگترین وظیفه ای که دارد، یعنی بیان احکام خلل وارد کرده است
      - مصنف
        - اشکالات مصنف
          - از کجا برای ما قطع حاصل می‌شود که امام باید در زمان غیبت خود، به هنگام حصول یک اجماع مخالف واقع، حق را اظهار کند؟
            - یعنی سندی برای این حرف نداریم
          - این قاعده اقتضا ندارد که امام حتی در صورت اختلاف هو حق را بیان کند؟
            - چون در این صورت نباید هیچ اختلافی می ماند
          - اگر اقتضاء قاعده لطف این است که اگر خلاف نظر شارع چیزی گفته شود، واجب است که امام دخول کند
            - چرا امام نباید از پس غیبت در بیاید؟ ایا لطف اقتضاء ندارد که ریشه همه اختلافات را بکند؟
        - پس
          - مثل مسئله غیبت و اشکال عدم روشن بودن این احکام متوجه امام نیست بلکه متوجه ماموین است
        - خلاصه
          - گیرای قاعده لطف را قبول دارد
            - اما سرایت دادن قاعده لطف در اینجا(اجماع) را قبول نداریم؛
      - ویژگی
        - اختصاص به زمان حضور معصوم ندارد
          - اولا
            - صرف مخالفت علمای مجهول و معلوم النسب ضرر نمی زند
              - به دو شرط
                - بدانیم امام ع بینشان نیستند
                - و برهانی که دلالت بر درستی دلیلشان داشته باشد نداشته باشند
          - ثانیا
            - اگر آیه یا سنت قطعی بر خلاف قول مجمعین وجود داشته باشد که ایشان بدان توجه نکرده باشند
              - قول آن ها حجیتی ندارد
            - دلیل
              - در این حالت امام علیه السلام نظر حق را از طریق یکی از این فقها یعنی معلوم یا مجهول بیان میکند
    - طریق حدس
      - تعریف
        - فقیه از طریق تحصیل آراء همه فقهاء در همه اعصار حدس قوی بزند به اینکه رأی معصوم نیز همین بوده
          - که در این حالت باید حکم در آن از ضروریات دین و یا مذهب، یا نزدیک به آن باشد
      - ویژگی ها
        - باید اتفاق همه علماء در همه زمان ها باشد؛ از زمان معصوم تا زمان ما
        - پس هر معلوم النسبی ضرر نمیزند
        - مخالفت
          - معلوم النسبی که نظرش دارای اعتبار و قابل اعتناء است، به این اجماع ضرر میزند
          - مجهول النسب که به طریق اولی ضرر میزند
      - نقد
        - در کدام موضوع از صدر تا ذیل همه فقهاء، یک فتوا داشته باشند؟
          - بله در وجوب صلاة و صوم و... که همه اتفاق دارند، اما این ها هم اجماع نیست بلکه جزء ضروریات است
      - تعبیر به اصطلاح
        - متسالم علیه
          - معمولا برای ضروریات دین است که همه قبول دارن نماز صبح دو رکعت است
      - مطلب خارج از درس
        - لا خلاف
          - همه حرف نزدند، اما فتواهایی که موجود است یکسان است
        - اجماع
          - همه فتوی دادند و فتوی همه یکی است
    - به طریق حدسی ملحق میشود
    - طریق تقریر
      - تعریف
        - اجماعی در حضور امام رخ دهد و ایشان درحالی که امکان ردع دارند ردعی نکنند
          - یا این شروط چنین سکوتی کاشف از امضاء و تقریر معصوم علیه السلام است
      - نقد
        - در عصر غیبت ممکن نیست
        - در تقریر لازم نیست همه اجماع داشته باشند
          - بلکه اگر صرفا تعدادی حکمی را در برا و مسمع امام بیان کنند و حضرت سکوت کنند
            - کاشف از قول معصوم علیه السلام ست
  - نظر مصنف
    - و علی کلّ حال، لم نبق لنا ثقةً بالاجماع فیما بعد عصر الامام فی استفادة قول الامام علی سبیل القطع و الیقین
      - در هر حال، اطمینانی برای ما نسبت به اجماعی که پس از عصر ائمه منعقد شده در جهت استفاده قول امام به نحو قطع و یقین باقی نمی‌ماند
  - ینقسم إلی قسمین
- الباب الثالث الإجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلی
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث بک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - الباب الثالث الإجماع
    - خلاصه کل فصل
      - تعریف
      - پیشینه
      - نزد عامه
      - نزد شیعه
      - اقسام
        - محصل
          - تعریف
            - خود فقیه شخصا تحقق اجماع را از طریق بررسی اقوال بدست آورد
          - طرق کشف اجماع
            - قطع آور نیست
            - حدسی
              - حس- دخولی- تضمنی
            - قاعده لطف
            - تقریر
        - منقول
          - تعریف
            - تحقق اجماع از طریق نقل به ما برسد
              - اگر این نقل به حد تواتر برسد حکمش از حجیت برابر با حکم اجماع محصّل است.
          - یا علم داریم اجماع منقول دخولی است
            - حجیت آن مانند خبر واحد است
          - اقسام
            - یا علم نداریم که اجماع منقول دخولی است
              - اقوال
                - عدم حجیت مطلقا
                - از مصادیق خبر واحد نمی باشد
                - حجیت مطلقا
                - چون از مصادیق خبر واحد است
                - تفصیل
                - شیخ انصاری و مصنف
                - بین نقل
                - اجماع حدسی
                - اجماع همه فقها در همه دوران ها
                - حجت ست
                - اجماع لطفی و مانند آن
                - حجت نیست
                - ملاک کشف حکم معصوم ست
            - خلاصه
              - ناقل | منقول الیه | = | حجت ست
              - ناقل | منقول الیه | = | حجت نیست
              - ناقل | منقول الیه | = | حجت ست
    - تعریف
    - مقدمه
    - نزد عامه
    - تفاوت اجماع اهل سنت و امامیه
    - نزد امامیه
    - ینقسم إلی قسمین
      - الإجماع المحصّل
        - تعریف
          - و المقصود به الإجماع الذی یحصّله الفقیه بنفسه بتتبّع أقوال أهل الفتوی
            - مطالب پیشین در مورد این قسم بود
            - خود فقیه تحقق اجماع را از طریق بررسی اقوال بررسی کند
        - الإجماع المنقول
          - تعریف
            - و المقصود به الإجماع الذی لم یُحَصِّلهُ الفقیه بنفسه، و إنّما ینقله له مَن حصّله من الفقهاء، سواء کان النقل له بواسطة، أم بوسائط
          - یا علم داریم اجماع منقول دخولی است
            - حجیت آن مانند خبر واحد است
          - اقسام
            - یا علم نداریم که اجماع منقول دخولی است
              - اقوال
                - مطلقا حجت است
                - دلیل
                - چون خبر واحد است
                - زیرا این اجماع به اعتقاد نقل‌کننده، کاشف و حاکی از قول معصوم است و در نتیجه مشمول ادله حجیت خبر می‌باشد
                - تفصیل
                - شیخ انصاری
                - بین نقل
                - اجماع حدسی
                - اجماع همه فقها در همه دوران ها شامل حکم شارع
                - حجت ست
                - اجماع لطفی و مانند آن
                - حجت نیست
                - مطلقا حجت نیست
                - دلیل
                - اگر ملاک حجیت خبر واحد حس باشد
                - لذا این ادله شامل فتوای مجتهد نمیشود
                - زیرا با دلالت مطابقی تنها از خود اقوال علما حکایت می‌کند
                - بنابراین، نقل اقوال علما از آن جهت که اقوال علماست نمی‌تواند مشمول ادله حجیت خبر واحد باشد
      - جمع بندی نهایی مصنف قول به تفصیل
        - ۱
          - همه ادله خبر واحد، اعم از آیات و روایات و بناء عقلا، نهایت چیزی که برآن دلالت دارند وجوب تصدیق ثقه و بر صواب دانستن وی در نقلش است
            - پس تعبد صحیح ست
          - لکن دلالت ندارد بر اینکه وی را در اعتقادش نیز تصدیق کنیم
            - پس تعبد صحیح نیست
            - پس ادله حجیت خبر دلالت نمی‌کند بر آنکه ناقل در رأی و حدسش بر صواب است
        - سوال مهم
          - اگر در نظر ناقل اجماع مستلزم حکم صادر از معصوم نباشد
          - ولی در نظر منقول الیه مستلزم حکم صادر از معصوم باشد
            - *آیا چنین موردی نیز مشمول ادله حجیت خبر نخواهد بود؟*
        - ۲
          - حق آن است که این مورد شایسته است که مشمول این ادله قرار گیرد
            - دلیل
            - ۱
              - زیرا پذیرش از جهت تصدیق ناقل در نقلش هست
                - نه تصدیق ناقل در رای اش
            - ۲
              - پس آنچه نقل شده نظر کسی که برای وی نقل شده، مستلزم حکم صادر از معصوم است
          - جواب
            - ناقل اجماع و منقول الیه هر دو مستلزم خبر دادن از رأی معصوم باشد
              - در این حالت
                - خبر دادن از اجماع به دلالت التزامی بر صدور حکم از معصوم دلالت می‌کند
                - یعنی ناقل
                - به دلالت التزامی
                - مشمول ادله حجیت خبر می‌باشد
            - در جایی که
              - صرفا ناقل مستلزم خبر از رای معصوم ست
                - منقول الیه از اجماع نقل شده به التزام خبر از رای معصوم نرسد
                - مشمول ادله حجیت خبر نمی‌باشد
                - اگرچه از جهت مدلول مطابقی حجت و مشمول ادله حجیت نباشد
              - ناقل مستلزم خبر از رای معصوم نباشد
                - منقول الیه از اجماع نقل شده به التزام خبر از رای معصوم برسد
                - مشمول ادله حجیت خبر می‌باشد
            - خلاصه
              - ملاک کشف حکم معصوم ست
              - ناقل | منقول الیه | = | حجت ست
              - ناقل | منقول الیه | = | حجت نیست
              - ناقل | منقول الیه | = | حجت ست
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث یک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- الباب الثالث الإجماع
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - الباب الرابع الدلیل العقلیّ
    - خلاصه
      - بیان الاراء فی الدلیل العقلی
        - اندیشه دلیل عقلی واضح نشده ست
          - گاه چنان در مفهوم آن توسعه می‌دهند
          - گاه هم مفهوم آن را ضیق میکنند
        - ابتدا عقل عملی
          - مستقلا حکمی را در مورد شایستگی یا عدم شایستگی انجام یک فعل میدهد
            - تنها درخصوص حسن و قبح عقلی
        - مکانیسم عمل عقلین
          - سپس عقل نظری
            - به تلازم میان این حکم با حکم شارع حکم میکند
          - پس حکم عقل نظری به ملازمه
            - حکم شارع به نحو قطعی معلوم می‌گردد
        - در نتیجه
          - مستقلات عقلی منحصر در یک مسئله است، و آن مسئله تحسین و تقبیح عقلی است
      - المراد من الدلیل العقلی
        - سوال
          - عقلی که استنباط حکم شرعی را درک میکند کدام ست؟
        - جواب
          - مراد نه عقل نظری و نه عقل عملی است
            - و لذا اگر عقل قطع به ملازمه پیدا کرد به لازم حکم میشود
              - که فرض ما بحث ما هم این است
              - ! یعنی حکم شرعی کشف میشود
      - وجه حجیته العقل
        - النزاع مع الاخباریّین فی حجیة العقل و الجواب عنه
    - پیشینه
      - مصنف در ابتدا چند مقدمه بیان میکند
        - .عقل از حجت های شرعی می باشد و مدرکی مستقل از کتاب و سنت برای استنباط حکم شرعی است
        - صغری
          - ایا حسن و قبح فی نفسه برای بعض افعال وجود دارد؟
          - اگر هست، ایا عقل درک میکند؟
          - اگر عقل درک کرد، ملازمه با حکم شرعی دارد؟
            - پایه 5
            - *المقدمة الثانیة*
        - کبری
          - اگر ملازمه با حکم شرع دارد، حجت شرعی هست؟
            - محل بحث
            - پایه 6
            - *المقدمة الثالثة مباحث الحجة*
        - ملازمات عقلیه
          - دلیل عقلی شامل اموری مثل قیاس نمی‌شود
      - درنگاه کلی
        - علمای اصولی ما از متقدمین
          - ادله احکام شرعی را منحصر در چهار دلیل معروف می‌دانستند، که چهارمین آنها دلیل عقلی است
        - مصنف
          - برای من روشن نیست علمای متقدم ما مقصودشان از دلیل عقلی چه بوده است
        - مرحوم شیخ مفید - متوفا در سال ۴۱۳ ه. ق
          - قدیمی ترین عبارت
          - اصول احکام
            - کتاب، سنت نبوی و اقوال ائمه علیهم السّلام
            - دلیل عقلی را از جمله ادله احکام نمی‌شمارد
          - طرق رسیدن به اصول احکام
            - لسان، اخبار، و اولین آنها عقل
              - در تعریف عقل می فرماید
                - و آن راهی است به معرفت حجیت قرآن و دلائل اخبار
        - (مرحوم شیخ طوسی (متوفا در سال ۴۶۰ ه. ق
          - ایشان اصلا دلیل عقلی را ذکر نکرده است
            - چه رسد به آنکه آن را شرح کند و یا بحث خاصی را به آن اختصاص دهد .
          - در کتاب عدّه
            - معلومات را به دو قسم
              - ضروری
                - مثال
                - علم به وجوب ردّ ودیعه و شکر منعم و قبح ظلم و کذب
              - مکتسب
                - عقلی
                - قبیح بودن قتل و ظلم توسط عقل دانسته می‌شود
                - مقصود حرمت آن ست
                - توسط عقل ادله موجب علم را بازمی‌شناسیم، و شرح نقشی در این‌باره ندارد
                - تقسیم میکند
                - سمعی
        - (مرحوم شیخ ابن ادریس (متوفّای ۵۹۸ ه. ق
          - نخستین کسی که به دلیل عقلی تصریح کرده
          - درکتاب سرائر
            - هرگاه آن سه- یعنی کتاب و سنت و اجماع- نبود، تکیه‌گاه نزد محققان تمسّک به دلیل عقل در مسئله است
          - مصنف
            - اما ایشان مقصود از دلیل عقلی را بیان نکرده است
        - (مرحوم محقق حلّی (متوفای ۶۷۶ ه. ق
          - در کتاب معتبر
            - دلیل عقلی بر دو قسم
              - ۱
                - آنچه متوقف بر خطاب است
                - لحن خطاب
                - فحوای خطاب
                - دلیل خطاب
              - ۲
                - آنچه عقل به تنهایی برآن دلالت دارد
                - وی آن را منحصر در وجوه حسن و قبح می داند
        - به تفکیک
          - علاوه بر تقسیم محقق حلی
          - (مرحوم شهید اول (متوفای ۷۸۶ ه. ق
            - در مقدمه کتاب ذکری
              - ۱
                - آنچه متوقف بر خطاب است
                - الف
                - لحن خطاب
                - فحوای خطاب
                - دلیل خطاب
                - ب
                - مقدمه واجب
                - مسأله ضدّ
                - و اصل اباحه در منافع و حرمت در مضارّ
              - ۲
                - آنچه عقل به تنهایی برآن دلالت دارد
                - الف
                - وی آن را منحصر در وجوه حسن و قبح می داند
                - ب
                - برائت اصلی
                - آنچه دلیلی برآن نیست
                - اخذ به مقدار اقلّ هنگام دوران بین اقلّ و اکثر
                - استصحاب
        - شیعه
          - بیان الاراء فی الدلیل العقلی
            - (مرحوم محقق قمی (متوفای سال ۱۲۳۱ ه. ق
              - و ظواهری مانند مفاهیم را در آن داخل دانسته است
                - یعنی مثل محقق و شهید اول برایش روشن نبوده
                - وی می فرماید
                - حکمی عقلی است که ما را به حکم شرعی می‌رساند و از علم به حکم عقلی به علم به حکم شرعی منتقل می‌شویم
            - علّامه سید محسن کاظمی
              - بهترین فرد درارائه نظر مفید
              - در کتاب محصول است
                - و شاگرد وی مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی
                - البته اشکالاتی به این بیان مطرح ست
            - مرحوم شیخ محدث بحرانی
              - در حدائق
                - مقصود از دلیل عقلی برای ایشان نیز روشن نیست
          - عامه
            - برخی از علمای اهل سنّت
              - علاوه بر ادله اربعه قیاس و استحسان و... را اضافه کردن
            - مصنف
              - اندیشه دلیل عقلی واضح نشده ست
                - گاه چنان در مفهوم آن توسعه می‌دهند
                - از تصریحات محقق و شهید اوّل روشن می‌شود
                - این‌ها همگی در حجیت ظهور داخل است
                - مانند لحن خطاب
                - و یا فحوای خطاب
                - دلیل خطاب
                - قرینه عقلی دلالت کند بر حذف لفظی
                - مقصودشان از آن مفهوم موافقت است
                - مرادشان مفهوم مخالفت می‌باشد
                - *و با دلیل عقل، که در برابر کتاب و سنّت است، ارتباطی ندارد.*
                - همچنین استصحاب، یک اصل عملی مستقل است
              - کتابهای درسی رایج، مانند معالم و رسائل و کفایه، درباره این موضوع بحث نکرده‌اند
        - نظر نهایی مصنف نسبت به اقول و محل بحث
          - مراد از دلیل عقلی در عرض کتاب و سنت
            - به عبارت دیگر
              - «کلّ حکم للعقل یوجب القطع بالحکم الشرعیّ»
                - هر حکمی برای عقل که موجب قطع به حکم شرعی شود
              - «کلّ قضیّة عقلیّة یتوصّل بها إلی العلم القطعیّ بالحکم الشرعیّ»
                - هر قضیه‌ای عقلی که توسط آن به علم قطعی به حکم شرعی برسیم
          - دلیل
            - زیرا تنها در صورتی عقل میتواند در کنار کتاب و سنت حجت به شمار آید که
              - موجب قطع باشد
            - ازاین‌رو، ظنون و مقدماتی عقلی را که صلاحیت برای قطع به حکم ندارند، شامل نمی‌گردد.
            - چون تعریف فوق نکات ابهامی دارد لذا مصنف نظر خود را جهت حل این مسئله بیان میکند
    - سوال
    - جواب
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث بک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- الباب الثالث الإجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
  - پیشینه
    - خلاصه
      - بیان الاراء فی الدلیل العقلی
      - مکانیسم عمل عقلین
      - المراد من الدلیل العقلی
        - سوال
          - عقلی که استنباط حکم شرعی را درک میکند کدام ست؟
        - جواب
          - مراد نه عقل نظری و نه عقل عملی است
            - و لذا اگر عقل قطع به ملازمه پیدا کرد به لازم حکم میشود
              - که فرض ما بحث ما هم این است
              - ؛ یعنی حکم شرعی کشف میشود
      - وجه حجیته العقل
        - النزاع مع الاخباریّین فی حجیة العقل و الجواب عنه
  - سوال
    - مقدمه
      - عقل به لحاظ مدرکات
        - هست نیست ها
          - یعنی ادراک اموری که دارای واقع است
        - عقل نظری: ما یَنبغِی أن یُعلم
          - الکلّ اعظم من الجزء
          - استحاله اجتماع نقیضین
        - عقل عملی: ما ینبغی أن یُفعل
          - باید و نبایدها
            - ادراک آنچه شایسته است عمل شود
          - حسن عدل که فاعلش سزاوار مدح است
          - یا قبح ظلم که فاعلش سزاوار ذم است
    - المراد من الدلیل العقلی
      - عقلی که استنباط حکم شرعی را درک میکند کدام ست؟
  - اگر مراد عقل نظری باشد
    - ۱
      - نمیتواند ابتداءً و مستقلا احکام شرعی را ادراک کند
        - یعنی عقل بدون استمداد از ملازمه، راهی ندارد که بداند فلان فعل نزد شارع بهمان حکم را دارد
      - دلیل
        - چون احکام خدا توقیفی است
          - تنها از طریق شنیدن از ابلاغ‌کننده احکام قابل دستیابی و شناخته شدن است
        - ملاکهای احکام
          - اولا
            - قاعده مشخصی برای شناخت قطعی ملاک احکام نزد شارع نداریم
          - ثانیا
            - ظن نیز همانطور که قبلا بیان شد کفایت نمیکند
      - نتیجه
        - کسی که حجیت عقل را نفی می‌کند اگر منظورش همین چیزی ست که ما بیان کردیم درست ست
          - یعنی ملاک احکام نزد ما نیست
          - یعنی نفی استقلال عقل نظری از ادراک احکام و ملاکهای آن
    - ۲
      - مقصود ما از دلیل عقلی
        - چون عقل به
          - ملازمه و ثبوت ملزوم قطع دارد
            - که حکم شرع و با حکم عقل است
            - ناگزیر به ثبوت لازم نیز قطع می‌یابد
              - یعنی حکم شارع
              - و لازم همان حکم شارع است ،
        - بنابراین، این ملازمات عقلی کبراهای قضایای عقلی است که با ضمیمه کردن آن به صغراهاشان، به حکم شرعی می‌رسیم
        - مثال
          - مانند حکمش به ملازمه در مسأله اجزاء و مقدمه واجب ،
          - حکمش به محال بودن تکلیف بدون بیان
          - و حکمش به مقدم ساختن اهمّ در مورد تزاحم میان دو حکم
          - و حکمش به وجوب مطابقت حکم خدا با آنچه عقلا در آراء محموده به آن حکم کرده‌اند
      - خلاصه
        - حکم عقل نظری به ملازمه بین حکم ثابت شرعی با عقلی و بین یک حکم شرعی دیگر
    - ۳
      - وجه حجیته العقل
        - النزاع مع الاخباریّین فی حجیة العقل و الجواب عنه
        - سوال
          - و آیا توحید و نبوت جز به عقل ثابت می‌شود؟
            - آیا شریعت جز به عقل ثابت می‌شود؟
              - تشکیک در حکم عقل سفسطه‌ای است که بالاتر از آن سفسطه‌ای نباشد
              - یعنی در کبرای قضیه کسی شک ندارد
        - صغری
          - از سه حال خارج نیست
          - ۱
            - امکان نهی شارع از حجیت قطع
              - مصنف
                - حجیت قطع ذاتی آن ست و شکی درش نیست
          - ۲
            - نهی شارع از پذیرش حکم عقل
              - دلیل عقلی
                - حکم شرعی تنها درصورتی که از کتاب و سنت اثبات شده باشد منجز میگردد
                - احکام شرعی مقید است به تشخیص آن از طریق کتاب و سنت
                - ماهم قبول داریم
                - اگر منظور شان این ست که
                - مصنف
                - گفتیم مطلقا محال است که احکام معلّق و مشروط به علم به آنها باشد
                - چه رسد به آنکه مقید باشد به علم حاصل از یک سبب خاص باشد
                - مستلزم خلف می باشد
                - لکن در مسأله اشتراک احکام میان عالم و جاهل
                - این محال بودن، حتی اگر نفی حجیّت قطع را ممکن بدانیم، نیز ثابت است
              - دلیل روایی
                - اما روایاتی نظیر «دین خدا با عقلها بدست نمی‌آید
                - در مقابلش روایاتی داریم که
                - خداوند بر مردم دو حجّت دارد یک حجت آشکار و یک حجت نهان
                - احکام و مدارک احکام با عقلها به استقلال بدست نمی‌آیند
                - یعنی همان اجتهاد به رای که با قیاس و استحسان حاصل میشود
                - حلّ این تعارض ظاهری
                - زیرا این روایات عقل را به خاطر آنچه وظیفه دارد ادراک کند می‌ستاید
                - نه بر ظنون و اوهام، و نه بر ادّعای ادراک آنچه عقل طبیعتا آن را ادراک نمی‌کند.
          - ۳
            - معنای حکم کردن شارع برطبق حکم عقل چیست؟
              - مطلقا ادراک حکم شرعی توسط عقل و حجت بودن این ادراک را نفی کرد
              - «احکام خدا توقیفی است، و عقول را در آن راهی نیست»
                - این استدلال فقط برای نفی ادراک ابتدائی و استقلالی حکم توسط عقل، صلاحیت دارد
                - نه برای نفی ادراک ملازمه توسط عقل که علم به ثبوت لازم را، که همان حکم است، در پی دارد.
              - علت به وجود آمدن مغالطه
                - اشتباه در فهم مقصود از ادراک عقل نظری ست
                - و تفکیک نکردن میان احکامی
                - که عقل آنها را ابتداء درک می‌کند
                - و آنهایی که از راه ملازمه ادراک می‌کند
    - ثبوت لازم یا حکم شرعی
      - شک در حجیت
        - محل بحث
        - اخباریون
  - جواب
    - اگر مراد عقل عملی باشد
      - وظیفه عقل نظری
        - شایسته بودن یا نبودن انجام کاری از نظر خصوص شارع
      - عقل
        - کبری
        - دلیل عقلی چیزی است که موجب قطع به حکم شارع شود
          - قطع ذاتا حجّت است
      - و تنها وظیفه‌ای عقل عملی
        - یعنی عقل عملی خودش درباره فعل حکم میکند، نه آنکه حکم حاکم دیگری را حکایت کند
        - ادراک استقلالی فی نفسه در شایستگی یا عدم شایستگی یک فعل ست
          - بدون توجه نظر شارع مقدس... آن
      - خلاصه
        - پس از فرض قطع به ملزوم و ملازمه توسط عقل نظری ، قطع به لازم، یعنی حکم، حاصل می‌شود
    - نتیجه نهایی
      - «مستقلات عقلی منحصر در یک مسئله است، و آن مسئله تحسین و تقبیح عقلی است
      - زیرا شارع فقط در این مورد با حکم عقل عملی مشارکت دارد، یعنی عقل نظری تنها در همین مورد حکم به ملازمه می‌کند
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
- المستغاث یک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- الباب الثالث الاجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - خلاصه
    - تمهیدات
      - صغرای اصالت ظهور
        - در اینکه این لفظ خاص در این معنای خاص ظهور دارد یا ندارد؟
          - در وضع الفاظ
          - در قیام قرینه ای عام یا خاص
        - کبرای اصالت ظهور
          - اگر لفظی ظهورش احراز شد آیا حجت نزد شارع به همین معنا ست؟
            - تا مولا بر عبد و عبد بر مولا احتجاج کند
      - طرق اثبات الظواهر
        - اگر در صغرای اصالت ظهور دچار تردید شویم
        - حجیة قول اللغوی
          - الاجماع
          - بناء العقلاء
          - حکم العقل
            - ایشان ۳ دلیل: اجماع + بناء عقلاء + حکم عقل را بیان کرد. فقط دلیل آخر را تلقی به قبول کرد و دو دلیل دیگر را رد کرد
        - الظهور التصوری و التصدیقی
          - ظهور تنها یک قسم دارد
            - دلالت تصدیقی لفظ بر مراد گوینده
              - زیرا تصورصرفا یک تداعی معنایست نه اینکه دلالت یا ظهور باشد
      - وجه حجیة الظهور
        - اشتراط اللفظ الفعلی بالوفاق
          - قبل
            - اگر ظن فعلی شخصی برای سامع و مخاطب به وفاق حاصل شد، این ظاهر حجت میشود
              - آیا معیار ظن فعلی شخصی است یا ظن نوعی؟
                - معیار ظن نوعی است
        - اعتبار عدم الظن بالخلاف
          - برای اینکه ظاهر حجت باشد، نباید ظن بخلاف داشته باشد
            - وجود ظن به خلاف موجب عدم حجیت ظاهر میشود
        - اصالة عدم القرینة
          - عقلا جز یک
            - اصل ندارند
              - و آن اصالت ظهور است
            - یک بنا ندارند
              - و آن بنای بر الغای هر نوع احتمال ناسازگار با ظهور است
                - از قبیل احتمال نصب قرینه بر ، خلاف ، غفلت، یا خطا، یا تعمّد ایهام
        - حجیة الظهور بالنسبة الی غیر المقصودین بالافهام
          - مدعا
            - ظهور برای کسانی که فهماندن به آنان مورد نظر نبوده، حجت نیست
          - یاسخ کلی
            - این سخن استوار نیست
              - ۱
                - گوینده حکیم بر قرینه‌ای تکیه کرده باشد
                - عقلا قبیح ست
                - که فقط کسی که فهماندن به وی مقصود است آن را می‌داند و می‌شناسد
              - ۲
                - کلامی که احتمال قرینه یا ... را عقلا نمیدهیم آن نص و قطعی ست
            - بر فرض پذیرش
              - کتاب عزیز
                - تکالیف قران چون عمومیت دارد- برای مخاطب حضوری و غیر حضوری - لازم است همراه با قرائنی نباشد
                - که بر غیر مخاطب حضوری پوشیده باشد
              - سنت
                - در بیشتر موارد تکالیف عامی برای همه مکلفها را دربرداره
      - حجیة ظواهر الکتاب
        - عدم حجیت ظواهر کتاب
          - یعنی
            - عمل به این ظواهر بدون آنکه بیان و تفسیری برایش از جانب اهل بیت وارد شده باشد، جایز نیست
            - به گروهی از اخباریها منسوب است
        - حجیت ظواهر کتاب
          - مقصود شما از این انکار چیست؟
            - ۱
              - عدم جواز اخذ به ظاهر بدون فحص کامل
              - هر کسی صلاحیت اخذ به ظاهر را ندارد
                - اگر مراد شما همین معنایی است که ذکر شد
                - هو المطلوب
            - ۲
              - توقف بر مواردی ست که اهل بیت علیهم السلام فرمودن
                - چنین چیزی را از ادله‌ای که برای آن ذکر کرده‌اند ثابت نمی‌کند
    - نمهیدات
      - ۱
        - در مقصد اول بیان شد
          - صغرای اصالت ظهور
            - مشخص کردن ظواهر بعضی از الفاظ از یک جهت عمومی
            - البته موارد اختلاف
        - در این مقصد ثالث
          - کبرای اصالت ظهور یا حجیت آن بررسی میشود
      - ۲
        - حجیت اصالت ظهور دلیلی در برابر کتاب و سنّت نیست
          - بلکه
            - اثبات حجیّت آن تنها برای اخذ به کتاب و سنّت است
        - زیرا
          - روشن است که بدون حجیت ظواهر کتاب و سنّت مجالی برای اخذ به آن دو نخواهد بود
          - و نصوصی که دلالتشان قطعی است در کتاب و سنّت بسیار اندک است
      - ۳
        - ظواهر نیز از جمله ظنون اند
          - تا وقتی دلیل قطعی بر حجیت ظنّ دلالت نکرده، اصل حرمت عمل کردن به آن است
      - ۴
        - بحث از ظهور در دو مرحله به انجام می‌رسد
          - مرحله ی اول
            - صغرای اصالت ظهور
              - در اینکه این لفظ خاص در این معنای خاص ظهور دارد یا ندارد؟
              - نکته
                - در مقصد نخست بحث از ظهور الفاظی بود که در مورد ظهور شان اختلافی وجود داشت
                - مانند اوامر، نواهی، عموم و خصوص و اطلاق و تقیید
              - در وضع الفاظ برای معنای مورد بحث
                - زیرا وقتی وضع لفظ برای یک معنا احراز شود ناگزیر ظاهر در آن معنا خواهد بود
                - مانند
                - وضع صیغه افعل برای وجوب
                - و وضع جمله شرطی برای معنایی که مستلزم مفهوم است
              - در ۲ مورد واقع میشود
                - در قیام قرینه‌ای عام یا خاص بر اراده معنا از لفظ
                - مانند
                - در جایی که
                - معنایی دیگر غیر از معنایی که لفظ برای آن وضع شده، مراد باشد.
                - نیاز به قرینه داریم
                - خواه متصل باشد
                - و خواه منفصل باشد
                - و یا لفظ میان چند معنا مشترک باشد
          - مر حله ی دوم
            - محل بحث
              - کبرای اصالت ظهور
            - اگر لفظی ظهورش احراز شد آیا حجیت نزد شارع به همین معنا ست؟
              - تا احتجاج مولا به آن بر مکلّف
              - و احتجاج مکلّف به آن بر مولا
                - صحیح باشد؟
    - الباب الخامس حجیّة الظواهر
      - طرق اثبات الظواهر
        - ۱
          - اگر در مرحله اول یا صغرای بحث دچار تردید شویم از طرق زیر استفاده میکنیم &
          - پژوهشگر، در صورتی که زبان‌شناس باشد
            - خودش استعمالات عرب را بررسی کند
              - و به اجتهاد خودش عمل کند
          - نظیر استنباط مصنف در مورد کلمه -امر- که بین معنای شی و طلب مشترک بود
        - ۲
          - شخص به نشانه‌های حقیقت و مجاز، مانند تبادر و امثال آن، مراجعه کند
        - ۳
          - به گلته‌های علمای لغت مراجعه شود
      - مقدمه
        - در وضع الفاظ
          - اکثر گلته‌های اهل لغت بی‌اعتبار است ،
            - زیرا
              - بیشتر معانی را که استعمال لفظ در آن رواج داشته را بیان کردن
          - مگر زمخشری در کتاب اساس اللغة و مگر برخی از کتابهای فله اللغة
        - اگر اهل لغت
          - به معنای حقیقی لفظ تصریح کنند
            - اگر تصریح ایشان باعث علم یافتن به وضع شود که مطلوب حاصل است
          - ! در غیر این صورت باید دلیلی بر حجیت ظنّ ناشی از اقوال ایشان جست
      - حجیة قول اللغوی
        - الاجماع
          - زیرا اجماع بر اخذ به قول اهل لغت وجود دارد
            - هیچ‌کس آن را نفی نکرده است
          - سوال
            - از کجا می‌توانیم این اجماع عملی ادّعاشده را نسبت به همه فقها بدست آوریم؟
            - از کجا می‌توانیم حجیت چنین اجماعی را اثبات کنیم؟
          - جواب
            - اولا
              - در فصل قبل در مورد منشاء حجیت اجماع صحبت شد
                - لذا اجماعی که حجت باشد شامل این موارد نمیشود
                - زیرا معصوم علیه السّلام به عبارات اهل لغت مراجعه نمی‌کند
        - ادله بر حجیت ظن حاصل از قول لغوی
          - بناء العقلاء
            - دلیل بر آن بنای عقلاست
              - یعنی رجوع به اهل خبره
                - مورد وثوق در همه اموری است که در شناخت آن به تخصّص و اعمال رأی و اجتهاد نیاز است
              - چون منعی از طرف شارع نشده
                - در نتیجه موافقت وی اثبات میشود
            - رد مصنف
              - بنای عقلا تنها در صورتی حجت است که از آن به نحو یقین، موافقت و تأیید شارع حاصل شود
                - موافقت شارع با بنای عقلا از مجرّد عدم ثبوت منع وی از شیوه ایشان
              - به نحو یقین
                - یک مورد برای حصول موافقت کفایت میکند
            - ۱
              - مانعی از هم روش بودن شارع با عقلا در بنا و سیره ایشان وجود نداشته باشد
                - زیرا او از عقلا بلکه رئیس ایشان ست
                - در این فرض به مجرّد عدم ثبوت منع شارع، موافقت ایشان اثبات میشود
                - مانند
                - مانند
                - ظواهر و خبر واحد از همین باب است
                - اما در مورد مراجعه متخصص و اهل خبره معنا ندارد که شارع با عقلا هم‌روش بوده باشد
                - زیرا نیازمند بودن او به متخصص در امری از امور فرض صحیحی ندارد
            - شرایط تحقق موافقت شارع
              - اگر برای هم‌روش بودن شارع با عقلا مانعی وجود داشته باشد
                - عدم منع = امضای شارع
                - مانند استصحاب
                - در امور شرعی جریان داشته
                - اگر منعی ثابت نشود
                - سکوت امام به مثابه تقریر مسلک عقلا خواهد بود
              - پس
                - در مورد رجوع به متخصص در امر لغت، جریان سیره عقلائی در اخذ به قول لغوی در خصوص امور شرعی معلوم نیست
                - تا از عدم ثبوت منع شارع به خشنودی وی از این سیره پی ببریم ،
              - ۳
                - باید دلیل خاص قطعی بر امضای سیره عملی عقلا وجود داشته باشد
                - اگر دو شرط پیشین منتفی باشد
                - چنین دلیلی نداریم
                - آیات نهی‌کننده از پیروی ظنّ برای ثبوت منع از این سیره کافی است
          - حکم العقل
            - زیرا عقل به رجوع جاهل به عالم حکم می‌کند
              - پس ناگزیر باید شارع نیز به آن حکم کند
                - ما براساس همین حکم عقلی رجوع عامی به مجتهد در تقلید را واجب شمردیم
                - به خاطر دلیل خاص، شرایط ویژه‌ای را مانند عدالت و مذکر بودن در مجتهد لازم دانستیم.
                - و چنین دلیل خاصی در مورد رجوع به قول اهل لغت وجود ندارد
                - یعنی عقل اموری مثل عدالت مذکر بودن و... را در مورد اهل لغت ودیگر متخصصین معتبر نمی داند
        - جمع بندی
          - ایشان ۳ دلیل: اجماع + بناء عقلاء + حکم عقل را بیان کرد که از این ۳، فقط دلیل آخر را تلقی به قبول کرد و دو دلیل دیگر را رد کرد
      - الظهور
        - وجه حجیة الظهور
    - الباب السادس الشهرة
    - الباب السابع السیرة
    - الباب الثامن القیاس
    - الباب التاسع التعادل و التراجیح

بسم الله الرحمن الرحیم
التسبیحات یک یا صاحب الزمان
المقدمة
الباب الأول الکتاب العزیز
الباب الثانی السنة
الباب الثالث الإجماع
الباب الرابع الدلیل العقلی

الباب الخامس حجیّة الظواهر

تمهیدات

طرق اثبات الظواهر

حجیة قول اللغوی

الظهور التصوری و التصدیقی

اشتراط الظن الفعلی بالوثاق

قیل: اگر ظن فعلی شخصی برای سامع و مخاطب به وثاق حاصل شد، این ظاهر حجت میشود

۱) اما مجاز ظن فعلی شخصی است یا ظن نوعی؟ مجاز ظن نوعی است

۲) وجود ظن به خلاف موجب عدم حجیت ظاهر میشود

اعتبار عدم الظن بالمجاز

برای اینکه ظاهر حجت باشد، نباید ظنی بخلاف داشته باشد

اصل سازیه: و آن اصالت ظهور است

اصالة عدم القرینة

علما: مثل یک

بنّاء: و آن بنای بر اتفاق هر نوع احتمال باستاکار یا ظهور است

مدعا: ظهور برای کسانی که قهمانند به آن مورد نظر نبوده، حجت نیست

حجیة الظهور بالنسبة الی غیر المشافهین بالافهام

بطلا فرع بنت

۱) گوینده حکیم بر قرینه‌ای تکیه کرده باشد

۲) کلامی که احتمال قرینه یا ... را عقلا نمیدهیم آن نفی و قطعی نیست

این سخن استوار نیست

باسخ کلی

که فقط کسی که فهمانش به وی مقصود است، آن را می‌داند و می‌شناسد

که بر غیر مخاطب حضوری پوشیده باشد

کتاب عزیز: بکلیف قرآن چون عمومیت دارد- برای مخاطب حضوری و غیر حضوری- لازم است همراه با قرائنی نباشد

قرآن پذیرش: نسبت: در بیشتر موارد تکالیف عامی برای همه مکلفها را دربردارد

وجه حجیة الظهور

حجیة ظواهر الکتاب

به گروهد از اخبار ظاهرا منسوب است

عدم حجیت ظواهر کتاب: یعنی: عمل به این ظواهر بدون آنکه بیان و تفسیری برایش از جانب اهل بیت وارد شده باشد، جایز نیست

هو المطلوب

عدم جواز اخذ به ظاهر بدون فحص کامل

۱) هر کسی سلامیت اخذ به ظاهر را ندارد

حجیت ظواهر کتاب: مقصود شما از این اشکال چیست؟

۲) موقف بر موازی بیت که اهل بیت علیهم السلام فرمودن

اگر مراد شما شیخ مفید یعنی کسی که ذکر شد

تضمین چندی، راه ارتداد که برای آن ذکر کردیدند ثابت نمی کند

تمهیدات

طرق اثبات الظواهر

حجیة قول اللغوی

هدف بان مطلوب از ظاهر بنت

مبنا وضع برای معانی خاص

التصوری: از دلالت مفردات کلام بر معانی لغوی یا عرفی‌اش و آن تابع علم به وضع است

مبنا: مجموع کلام

فقط قرینه متصل از بین نمیرد

ظهور تصدیقی نیست: لذا: ظهور تصدیقی متوقف بر فارغ شدن گوینده از سخنش است. زیرا هر گوینده‌ای حق دارد هر قرینه‌ای که می‌خواهد به لابه‌لای بیاورد

ظهور تصدیقی دوم: یعنی ظهور در اینکه این معنا همان مراد گوینده است و این است که مراد گوینده در واقع را معین می‌کند. ظهور تصدیقی دومی را به دنبال می‌آورد

زیرا معنای قرینه این ظهور را از میبرد

متوقف است بر نبودن قرینه متصل و منفصل

ظهور یک قسم است: صارت است از دلالت لفظ بر مراد گوینده. این دلالت تصدیقی: علم به مراد وی از لفظ یا ظن به آن لازم آید. که ظن به مراد لازم می‌آید! ظهور می‌باشند!

که از علم به صدور لفظ از گوینده. که علمیه به مراد لازم می‌آید! نیز

بعض تصور از مفهوم دلالت نیست. نگاه صرف یک دلالتی معانی نیست

دلالت ولفظی نباشد، ظهور هم معنا ندارد

ظهور

تصنیف

زیرا: یعنا ندارد که بگوییم: لفظ ظهور تصوری در معنای موضوع له خود دارد

آنچه بزرگتری دلالت تصوری می‌باشد، دلالت نیست. این نوعی تسامح در تعبیر بگیک از باب اینکه معانی می‌باشد

زیرا: زیرا علم و یا ظن به مراد متکلم در آن نیست. بلکه دلالت و ظهوری در کار نیست

زیرا ظهور تنها در صور نوعی ظهور است که مراد متن گوینده و به نحو یقین یا ظن معلوم دارد.

بنابراین، قرینه متفصل به تاجیل مطلق ظهور را از میان می‌برد

ظهور ابتدایی و بدوی است، که هنگام اطلاع از قرینه متفصل زایل می‌گردد

اما تقسیم ظهور تصدیقی به دو قسم نیز تسامح است

که تا که دو ظهور وجود دارد، تظهوری که با قرینه متفصل از بین می‌رود و ظهوری که با آن از بین می‌رود

اشکالی ندارد که این ظهور بدوی را ظهور ثانی بنامیم

در این بحث، ایشان میخواهد بگه دلالت، یا صورت به است یا تصدیقیه است و دلالت تصدیقیه یا اولیه است یا ثانویه

و آنی که در حقیقت نهش ظاهر میگیم دلالت تصدیقیه ثانویه است

جنبی دلالت تصدیقیه اولی هر بیان ظاهر گفته شده‌شود

ظهور تنها یک قسم دارد: دلالت تصدیقی لفظ بر مراد گوینده. زیرا صورت‌مرفا یک عنایتی بمعانیست نه اینکه دلالت یا ظهور باشد

جمع بندی

مقدمه

۱) سیره عملی اهل محاوره از عقلا در فهم مقاصد گوینده: عمل به ظواهر سخن وی و اخذ به آن می باشد

۲) در این‌رو ظاهر حجتی برای گوینده علیه شنونده است. و بدین جهت، شخص به ظاهر اقرارش اخذ و محاکمه می‌شود، هرچقدر صریح در مراد نباشد. شنونده تکلیه گوینده است

تنها دلیل حجیت ظاهر همان بنای عقلاست

۳) شارع مقدس: از سیره عملی عقلا در فهم مقاصد گوینده، عدول نکرده است. به دلیل آنکه شارع از عقلا و بلکه رئیس ایشان است و از جانب او مخالفت و منعی از همزاهی ثابت نشده است

محل بحث

با اثبات قطعی این دو مقدمه: به نحوه قطعی ثابت میشود که: ظاهر نزد شارع حجت است

حجتی برای او ثبته میکند و حجتی که برای مکلف عذر آور است

با بنای عقلا بر حجیت ظاهر، مشروط به حصول ظن فعلی به مراد است؟ یا ظواهر قرآن فقط برای مقصود حجت است یا برای غیر آنان نیز حجت است؟

با ظن فعلی موافق حاصل میشود: اما مجاز ظن نوعی است

تصنیف از اخبار بین ایشون نقل میکنند: ظاهر است ولی در حق غیر معصوم علیه السلام حجیت ندارد

اشتراط الظن الفعلی بالوثاق

قیل: اگر ظن فعلی شخصی برای مخاطب به وثاق حاصل شد، این ظاهر حجت میشود

۱) یعنی: حجیت ظاهر مشروط است به حصول ظن فعلی به مراد گوینده نیست. و گرنه اسمش وثی در معنای مورد نظر، ظاهر نخواهد بود

اما مجاز ظن نوعی است

۲) در حالی که: اگر سخن ظاهر باشد به مجمل، مخاطب با ظن فعلی به مراد سخن پی می برد

ظهور سیاقی قائم به لفظ نیست و ظن: قائم به شنونده است نه به لفظ

اینکه لفظ به گوینده‌ای باشد که کاشف از مراد گوینده باشد و بر آن دلالت کند

ظنّ شنونده نقش در سنج خود شده باشد

پس ظن چگونه می‌تواند از هنجوت ظاهر برای لفظ بوده باشد؟

نهایتا میشود گفت ظاهر مستلزم ظن است

اعتبار عدم الظن بالمجاز

در نتیجه

در حقیقت علوم ظاهر بودن سخن کشف کردن ثانی از مراد است

یعنی کلام این شأنیت را داشته باشد که: فرجنند ظن فعلی برای شنونده حاصل نگردد

برای شنونده ظن به مراد از آن را در نگیرد

استدلال: کسی که میگوید: ظن شخصی ملاک است؛ دو حالت دارد

برای هر کسی این ظن شخصی حاصل شده است، کلام برای او حجت است

و برای هر کسی حاصل نشد، کلام برای او حجت نیست

جواب

اشکال به اولی: اما اگر بگوید ظن شخصی معیار و مناط است

زمانی کلام حجیت دارد که این ظن شخصی برای همه پیدا شود

یا کلام فی نفسه ظهور دارد یا ندارد

و معنا ندارد برای یک شخص ظن فعلی ایجاد کند برای دیگری نه

اشکال به دومی: ملاک و مناط ظن شخصی، در سیره ی عقلاء ملاک نیست

فقدان خبر واحد

پس تنها ظن نوعی در حجیت ظهور معتبر نیست

اگر غیر اینصورت: یک کلام میتوانست هم‌زمان برای یک شخص حجت و برای شخص دیگر، غیر حجت باشد

اصالة عدم القرینة

اگر ظن فعلی به وثاق لازم نباشد: برای اینکه ظاهر حجت باشد نباید ظن بخلاف داشته باشد. وجود ظن به خلاف موجب عدم حجیت ظاهر میشود

سیره عقلاء: چنین شرطی را ندارد. زیرا ملاک ظهور: شأنیت و قابلیت دلالتی لفظ است

به طوریکه هر کسی شنید: چنین ظهوری برایش پیدا بشود. کفایت میکند

در نتیجه

لذا اگر ظن به خلاف، پیدا شد، دیگر غیر زنده نیست

در جمع دو قول بالا: باید برهم سرای شنیا بخلاف: ظهوری شکل نمیگیرد؛ شکل ظهور مطلق آن، شکل معتبر شکل میگیرد

جواب مصنف

اگر منشا ظن به خلاف: بنای عقلا باشد: اگر ارزش می‌یافت. زیرا ظهور بر خلاف آن است

بنای عقلا باشد: چنین شئی برای حجیت ظهور رسایا است. اگر ظهوری برای کلام باقی نمی‌ماند تا مورد بنای عقلا باشد

اصالة عدم القرینة

مقدمه

شیخ انصاری در رسائل تحقیقا است که: اصول وجودی: به اصالت عدم قرینه بازمی‌گردند. بدین صورت: اصالت حقیقت به اصالت عدم قرینه در مجاز و اصالت عموم به اصالت عدم مخصص بازمی‌گردد

ظاهرا مقصود ایشان از ظرافت: حجیت اصالت ظهور فقط ازاین‌روست که بنای عقلا بر حجیت اصالت عدم قرینه است. بعضی عقلا جز یک بنا ندارند و آن بنای بر اصالت ظهور است

مقاله در اصالت عدم قرینه است

صاحب کفایه عکس این مطلب را بفرز دارد: اصالت عدم قرینه به اصالت ظهور بازمی‌گردد. اشکال مصنف: پس اصل عدم قرینه را بیان‌فرد؟

توضیح

حق آن است که به شیخ اعظم و به صاحب کفایه صحیح نفرمودن: در حقیقت عقلا جز اصالت ظهور، اصل دیگری ندارند. که نتوان آن را اصالت عدم قرینه خواند. چه رسد به آنکه اصالت ظهور به آن بازگردد

مصنف

به هنگام نیاز به اجرای اصالت ظهور: ناگزیر باید احتمال دهیم که گوینده حکیم خلاف ظاهر سخنش را اراده کرده است. همراه با احتمال نصب قرینه ایی که بر ما پوشیده است

بطلم قرینه و پیدا نداره هر در نظر عقلا نداره

مجل بحث: توقف جریان اصالت عدم‌قرینه. عقلا صرف احتمال را نفع میکنند

ایشان با القای احتمال خلاف هر احتمالی که باشد ظهور را همچون نص حجت می‌دانند

اصالة عدم القرینة

مخفی قبلی در کتاب قوانین

مثال: اهل زمان ما و امثال ایشان که مشافهه با کتاب عزیز و سنّت نداشته‌اند

این سخن استوار نیست، و همه محققان پس از وی بر آن خرده گرفته‌اند

این سخن مجمل و غیر واضح است

اشکال

مقصود شما از این حجیت ظهور برای غیر کسانی که قهمانند به ایشان مقصود است، چیست؟

اشکال مصنف

۱) کلام برای چنین کسی ظهور ثانی ندارد وجدان آن را تکذیب می‌کند

۲) عقلا بنائی بر اعتنای احتمال قرینه در مقام نسبت به کسانی که قهمانند به ایشان مقصود است، ندارند

جواب: بلکه عکس آن در بنای عقلا معروف است. شیخ انصاری در مقام رد این سخن: تلاقی وجود ندارد

احتمالات

اگر مقصود آن است که: گوینده حکیم بر قرینه‌ای تکیه کرده باشد که فقط کسی که قهمانیم به وی مقصود است آن را می‌داند و می‌شناسد

۳) علوم حجیت ظهور همان نفی احتمال قرینه به واسطه بنای عقلاست. این احتمال را عقل نفی نمی‌کند. زیرا از حکیم قبیح نیست و نقض غرض وی لازم نمی‌آید

جواب: بعد نلاحیه که احتمال قرینه یا ... معدلی در نص و ظاهر نیست. نه نفی احتمال آن به واسطه حکم عقل

۴) زیرا ظهور تنها در صور نوعی ظهور است. که احتمال در بنای که به حکم عقل نفی شده و وجود نداشته باشد

در غیر اینصورت: کلام صریح خواهد بود نه ظاهر

بر قرآن پذیرش: کسی که قهمانیم به وی مقصود است یا دیگران در حجیت ظهور قرار دارد

کتاب عزیز: تکالیفی که قرآن دربردارد همه مکلفها را شامل می‌شود و اختصاصی به مخاطبان حضوری ندارد. و چون عمومیت دارد لازم است همراه با قرائنی نباشد

سنت: در بیشتر موارد تکالیف عامی برای همه مکلفها را دربردارد و به قهمانیم به همگان حتی غیر مخاطبان حضوری از آن مقصود است

تکلیف پیش‌شده در آن، به واسطه قاعده اشتراک: تالوغ بر غیر پرسش‌کننده را نیز شامل می‌شود

روایی ثقه: حتی در این حالت هم: کمتر در مورد پرسش خاص یا خصوص مخاطب حاضر می باشد

حتی‌ی در این حالت هم: قاعدتا خارج که هر قرینه‌ای را که دخالت در ظهور دارد، ذکر است و در صورتی که آن را بیان نکند به نتوشش حکم می‌شود

حجیة ظواهر الکتاب

به گروهد از اخبار ظاهرا منسوب است

عدم حجیت ظواهر کتاب: یعنی: عمل به این ظواهر بدون آنکه بیان و تفسیری برایش از جانب اهل بیت وارد شده باشد، جایز نیست

ادله را قرآن بالا

۱) یعنی قرآن نیز به آیات محکم آنسان می‌تواند بدون فحص کامل، شبهه کبری کند

۲) که هرکس می‌تواند اخذ به ظواهر قرآن کند

ایشان نمیگوینند

بنابراین، وقتی می‌گوییم قرآن کریم‌نیز بندگان حجت است: تعدایی آن نیست که همه ظواهرش در حق همگان حجت است

حجیت ظواهر کتاب

۱) اگر مراد شما همین مجمالی است که ذکر شد: عدم جواز اخذ به ظاهر بدون فحص کامل

وهو مطلوب

۲) یا: هر کسی سلامیت اخذ به ظاهر را ندارد

حل آنکه به مشرن میگوید: مقصود شما از این انکار چیست؟

اگر مراد شما چنود بر خصوص موازی است که از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده: به گوینده‌ای که در موازی‌ی که بیانی از سوی ایشان وارد نشده تعرض به ظواهر قرآن و اخذ به آن مطلقا روا نباشد

چنین چیزی را از اخبارهای که برای آن ذکر کردیدند ثابت نمی‌کند

۳) و حال آنکه از ائمه علیهم السلام روایاتی در دست است

جواب مصنف

از طرفی: اگر چنود بر این روایات اهل بیت: تعدد لازم باشد: یعنی آن گرفتن ظواهر سخنان ایشان است نه ظواهر قرآن

خواهان عرضه همه روایات وارده از ایشان بر قرآن کریم است

مانند: در روایتی وقتی زراره از امام می‌پرسد: «از کجا دانستید که قسمتی از سر را باید مسح کرد؟ امام فرمودند: «ید خاطر باء» و مقصودشان «باء» در آیه «و امسحوا برؤسکم» است

مانند: امام فرمودند: «ید خاطر باء» و مقصودشان «باء» در آیه «و امسحوا برؤسکم» است

مانند: اما روایاتی که در آن از تفسیر به رأی نهی شده: پاسخش آن است که تفسیر قرآن غیر از گرفتن ظاهر آن است، و گرفتن ظاهر را تفسیر نمی‌گویند

الباب السادس الشهرة

الباب السابع السیرة

الباب الثامن القیاس

الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
- المستفات یک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- الباب الثالث الإجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - الباب السادس الشهرة
    - مقدمه
      - خلاصه کل فصل
        - شهرت در لغت
          - شهرت در لغت معنای انتشار و روشنی را دربردارد
        - شهرت در اصطلاح
          - اهل حدیث
            - آن خبری که به حد تواتر نرسد
          - اهل فقه
            - فتوایی که مفتین اش به حد اجماع نرسد
        - تقسیم شهرت
          - از نظر اکثر علما
            - شهرت عملیه
            - شهرت فتوایه
            - شهرت روایه
            - شهرت فی الروایة است
          - از منظر مصنف
            - یا شهرت فی الفتوی است
              - شهرت عملیه
                - فتوایی که مستند آن مشخص و موجود هست
              - شهرت فتوایه
                - فتوایی که مستند آن مشخص نباشد
                - یاخبری وجود نداشته
                - یا خبری وجود دارد اما معلوم نیست مستند واقع شده یا خیر
        - تذکر مهم
          - رابطه بین شهرت روایه و عملیه
            - عام و خاص من وجه است
          - شهرت روایه
            - و ممکن است در نقل های متفاوت و بسیاری نقل شده باشد، اما مشهور به ان عمل نکرده باشند
          - یعنی
            - هم شهرت روایه و هم شهرت عملیه
              - ممکن است یک خبری هم زیاد نقل شده باشد و هم مشهور به ان عمل کنند
            - شهرت عملیه
              - و ممکن است یک خبری در مجامع روایی نقل زیادی نداشته است اما مشهور به ان عمل کنند
      - شهرت در لغت
        - إنّ الشهرة لغة تتضمّن معنی ذیوع الشیء و وضوحه
          - شهرت در لغت معنای انتشار و روشنی را دربردارد
      - شهرت در اصطلاح
        - باصطلاح أهل الحدیث
          - علی کلّ خبر کثر راویه علی وجه لا یبلغ حدّ التواتر
            - شهرت به خبری گفته می‌شود که راوی آن فراوان است به گونه‌ای که به حدّ تواتر نرسد ،
          - «الخبر یقال له حینئذ: «مشهور»، کما قد یقال له: «مستفیض»
            - به چنین خبری، مشهور و گاهی مستفیض گفته می‌شود .
        - باصطلاح الفقهاء
          - علی کلّ ما[- فتوی] لا یبلغ درجة الإجماع من الأقوال فی المسألة الفقهیّة
            - فتوایی که مفتین اش به حد اجماع نرسد
          - فهی [شهرت] عندهم لکلّ قول کثُر القائل به فی مقابل القول النادر
            - بنابراین شهرت نزد فقها هر فتوایی است که ، قائل به آن فراوان است، در برابر قول نادر
            - چنان‌که فتوا دهندگان فراوان خودشان نیز مشهور خوانده می‌شوند
    - الشهرة فی الروایة
      - تعریف
        - هی عبارة عن شیوع نقل الخبر من عدّة رواة، علی وجه لا یبلغ حد التواتر
          - شهرت به خبری گفته می‌شود که راوی آن ، فراوان است به گونه‌ای که به حد تواتر نرسد
            - مثلا: یکی از اقسام مشهور، مستفیض است که مصنف میگوید: یکی از اقسام مستفیض مشهور است
      - نکته
        - و لا یُشترَط فی تسمیتها بـ«الشهرة» أن یشتهر العمل بالخبر عند الفقهاء، أیضا
          - برای آنکه روایتی مشهور باشد لازم نیست عمل به آن نزد فقها شهرت داشته باشد!
            - فقد یشتهر
              - گاهی شهرت دارد
            - و قد لا یشتهر
              - و گاهی شهرت ندارد
      - نکته مهم
        - فرق شهرت روایی با شهرت اهل حدیث ؟
          - در اصطلاح اهل حدیث شهرت روایت به اعتبار رواة آن ست یعنی راوی هایش زیاد باشد
          - اما در اینجا منظور از شهرت شیوع نقل خبر درکتب حدیثی و مجامع روایی ماست
      - کاربرد
        - در بحث تعارض به عنوان مرجح
          - آن کسانی که شهرت در مقبوله عمر بن حنظله را حمل بر شهرت فی الروایة میکنند
    - الشهرة فی الفتوی
      - بنابر تعاریف بالا
      - فالشهرة فی الاصطلاح علی قسمین
        - مقدمه
          - تعریف
            - و ذلک [شیوع فتوی] بأن یکثر المفتون علی وجه لا تبلغ الکثرة درجة الإجماع الموجب للقطع بقول المعصوم علیه السلام
              - و آن به این صورت است که فتواده‌ندگان فراوان باشند ،اما به حدّ اجماع که موجب قطع به قول معصوم شود نرسند
            - هی عبارة عن شیوع الفتوی عند الفقهاء بحکم شرعیّ
              - عبارت است از شایع بودن فتوای به یک حکم شرعی نزد فقها
          - خلاصه
            - فالمقصود بالشهرة
              - ذُیوع [شیوع] الفتوی الموجب للاعتقاد بمطابقتها للواقع من غیر أن یبلغ درجة القطع
                - مقصود از شهرت، انتشار و فراوانی فتوا است که موجب اعتقاد به مطابقت آن با واقع می‌شود
                - بی‌آنکه به حدّ قطع برسد
          - نکته
            - منظور از اعتقاد در اینجا چیست؟
              - (.اعتقاد در علم اصول هم برای علم(قطع) که خیلی هم رایج است و هم برای ظن.(شیخ انصاری در ظن هم به کار برده است
            - در این عبارت کدام مراد است؟
              - فقط معنا ظنی است؛ چون گفت: غیر ان یبلغ درجة القطع
                - قبلا گفتیم ظن واقع نما هست
            - فرق اجماع با اجتماع در شهرت
              - اجماع یعنی جمع شدن اتحاد فقها بر یک نظریه ایی که از این اتحاد یک اعتقاد قطعی پیدا میکنیم
              - اما در شهرت اجتماع فقها به حدی که اعتقاد ظنی پیدا میکنیم
                - از طرفی مخالف جدی ندارد
        - و علی قسمین
          - رابطه بین شهرت روایه و عملیه
            - عام و خاص من وجه است
          - تذکر مهم
            - شهرت روایه
              - و ممکن است در نقل های متفاوت و بسیاری نقل شده باشد، اما مشهور به ان عمل نکرده باشند
            - یعنی
              - هم شهرت روایه و هم شهرت عملیه
                - ممکن است یک خبری هم زیاد نقل شده باشد و هم مشهور به ان عمل کنند
              - شهرت عملیه
                - و ممکن است یک خبری در مجامع روایی نقل زیادی نداشته است اما مشهور به ان عمل کنند
          - شهرت عملیه
            - تعریف
              - أن یُعلم فیها [ها: شهرت فی الفتوی] أنّ مستندها خبرٌ «خاصّ موجود بین أیدینا، و تسمّی حینئذ «الشهرة العملیّة»
                - اینکه بدانیم مستند آن فتوا خبر خاصی است که در دست ما موجود است
                - وجه تسمیه
                - در این صورت آن را شهرت عملی می‌نامند
                - یعنی در اثر عمل کردن به خبر خاص است
            - کاربرد
              - البحث عمّا إذا کانت هذه الشهرة العملیّة موجبة لجبر الخبر الضعیف من جهة السند
                - و منظور همین شهرت عملیه ست زیرا این شهرت سبب جبران ضعف سند خبر ضعیف میشود
                - جبران ضعف سند
              - در باب تعادل و تراجیح به عنوان یکی از مرجحات شهرت مطرح میشود البته به دو جهت
                - و البحث أیضا عمّا إذا کانت موجبة لجبر الخبر غیر الظاهر من جهة الدلالة
                - و نیز باعث جبران خبر غیر ظاهر از جهت دلالت می‌گردد، بحث خواهد شد
                - جبران دلالت خبر غیر ظاهر
          - شهرت فتوایه
            - تعریف
              - ألّا یُعلم فیها أنّ مستندها أیّ شیء هو؟ فتکون شهرةً فی الفتوی مجرّدةً
                - فتوایی که مستند آن مشخص نباشد ، که در این صورت شهرت فقط در فتوا خواهد بود
              - کان هناک خبر علی طبق الشهرة
                - خواه خبری مطابق با آن شهرت وجود داشته باشد
                - و لکن
                - لم یستند إلیها المشهور
                - أولم یعلم استنادهم إلیه
                - یا میدانیم مشهور به استناد آن فتوی نداده اند
                - یا معلوم نیست برای ما که بر اساسش فتوی دادن یا نه
              - سواء
                - یعنی من در یک مسئله میخواهیم فتوی بدهیم
                - أم لم یکن خبر أصلا
                - و خواه اصلا خبری وجود نداشته باشد
                - و یسمّی آن تسمّی هذه بـ«الشهرة الفتوائیّة» .
                - بجاست چنین چیزی را شهرت فتوایی بنامیم
                - هی - أعنی الشهرة الفتوائیّة - موضوع البحثنا هنا الذی لأجله عقدنا هذا الباب
                - موضوع بحث ما در اینجا، که به خاطر آن این باب را ترتیب داده‌ایم، همین شهرت فتوایی است
            - کاربرد
              - بیشتر کار کرد سندی و مدرکی دارد؛ یعنی میشود به عنوان یک سند و مدرک در یک فتوی اورد
            - محل بحث
              - میتوانم بر اساس اینکه مشهور آقایان این طور فتوی دادن، من نیز به این مسئله این طور فتوی بدهم؟
                - نکته
                - منظور از مشهور، مشهور قدما،(تا شیخ طوسی) است
            - اقوال
              - فقد قیل
                - إنّ هذه الشهرة حجّةٌ علی الحکم الذی وقعت علیه الفتوی من جهة کونها شهرة
                - این شهرت بر حکمی که فتوا یا استناد به آن صادر شده حجت ست
                - در مقابل مطلق ظن از باب مقدمات انسداد
                - «فتکون من الظنون الخاصّة، کخبر الواحد ،
                - در نتیجه مانند خبر واحد از ظنون خاص می‌باشد
              - و قیل
                - لا دلیل علی حجّیتها
                - دلیلی بر حجیت آن نیست
                - این اختلاف‌نظر پس از توافق بر این است که فتوای یک یا ، چند مجتهد تا به حدّ شهرت نرسد، بر مجتهد دیگر حجت نیست
                - و تکیه کردن بر آن جایز نمی‌باشد
                - و این، معنای جایز نبودن تقلید برای کسی است که قدرت بر استنباط دارد، که فقها در آن توافق نظر دارند
              - و الحقّ
                - أنّه لا دلیل علی حجّیّة الظنّ الناشئ من الشهرة، مهما بلغ إهو: ظن] من القوّة
                - حق آن است که دلیلی بر حجیّت ظنّ حاصل از شهرت، قوّت آن هر مقدار که باشد، وجود ندارد
                - أن کان من المسلّم به أنّ الخبر الذی عمل به المشهور حجّةٌ و لو کان ضعیفا من ناحیة السند، کما سیأتی بیانه فی محلّه
                - هرچند مسلّم است خبری که مشهور به آن عمل کرده هرچند از ناحیه سند ضعیف باشد حجت می‌باشد
            - خلاصه
              - مشهور قریب به اتفاق (حدود ۹۷ تا ۹۸٪) و از جمله مصنف قائل اند که شهرت فتوایه هیچ دلیلی بر حجیت اش نیست و از ظنون غیر معتبر است
                - گفتیم اگر بخواهیم یک ظنی را از اصل اولی(اصالت عدم ظنون) خارج کنیم باید به علم و دلیل قطعی برسیم و این ها معتقدند که هیچ دلیلی نداریم
          - و علی قسمین
            - اگر در مسئله ای
              - شهرت عملیه بر وجوب باشد
              - و شهرت روایه بر استحباب باشد
              - شهرت عملیه بر وجوب باشد
              - و شهرت فتوایه بر استحباب باشد
              - خارج از درس
              - امتحان شفاهی
            - جمع بندی
              - ظاهرا رابطه شهرت روایه با دو شهرت دیگر عام و خاص من وجه است
                - اما شهرت فتوایه با شهرت عملیه تباین دارند. یعنی نمیشود در یک مسئله هم شهرت عملی و هم فتوایی داشته باشیم
            - چون یکی شهرت از حیث روایت است و یکی شهرت از حیث فتوی
              - بله
                - آیا چنین چیزی ممکن است؟
                - یعنی ممکن است فقهاء به شهرت روایه به دلیلی عمل نکرده باشند و در مقام فتوا به روایت دیگری استناد کرده باشند
              - خیر
                - آیا چنین چیزی ممکن است؟
                - چون هر دو شهرت مربوط به مقام فتوی است و معنا شهرت یعنی اکثریت معتقد بر این حرف شدن
                - مثلا
                - مثلا ۷۰ درصد گفتن وجوب در حالیکه سند فتوی معلوم است
                - و ۷۰ درصد دیگر گفتن استحباب در حالیکه سند فتوی معلوم نیست.
                - مجموع این دو از ۱۰۰٪ بیشتر میشود
  - أدلة حجّیّة الشهرة
  - الباب السابع السیرة
  - الباب الثامن القیاس
  - الباب التاسع التعادل و التراجیح

بسم الله الرحمن الرحیم
المستطاب بگ یا صاحب الزمان
الباب الاول الکتاب العزیز
الباب الثانی السنة
الباب الثالث الاجماع
الباب الرابع الدلیل العقلی
الباب الخامس حجیّة الظواهر
المقصد الثالث سیاحت الحجة
الباب السادس الشهرة
الباب السابع السیرة
الباب الثامن القیاس
الباب التاسع التعادل و التراجیح

ادلة حجیّة الشهرة

الدلیل الاول

- مقدمه
  - خلاصه کل فصل
  - شهرت در لغت
  - شهرت در اصطلاح
  - فالشهرة فی الاصطلاح علی قسمین
- مرحوم شیخ
  - استدلال شهید اول
    - اولویتها من خبر العادل
      - مقدمه
        - حجیت خبر واحد نظریتا مسلم بود
          - دلیل
            - ...یات، روایات متواتر
      - محل بحث
        - ص
          - ان ادلة حجیّة الخبر الواحد تدل علی حجیّة الشهرة بمفهوم الموافقة
            - همان ادله ای که ثابت میکند حجیت خبر واحد را، همان ادله به طریق اولی حجیت شهرت فتوایه را ثابت میکند
        - قیل
          - ک
            - نظرا الی ان الظن الحاصل من الشهرة اقوی غالبا من الظن الحاصل من خبر الواحد، حتی العادل
              - در خبر واحد بحث بر سر روات بود که معلوم نیست آنها عادل باشند
              - آن هم نه قلبه بمعنوان، بلکه قلبه عادل و ان هم نه یک قلبه بلکه مشهور قلبها.
            - اینجا بحث قلبه است
          - ن
            - خلاشهرة اولی بالحجیّة من خبر العادل
              - در واقع اینجا دو اولویت داریم یکی عادل بودن قلبها، - مشهور قلبها.
                - پس اولی نسبت از خبر واحد
              - در قیاس شخص خودش استنباط علت میکند و تسری میدهد
                - لذا قیاس باطل است
            - برای سریان حکم تبار به وجود صریح علت داریم
          - تکمله
            - اشکال قوی : اداله حجیت خبر واحد به شهرت رو هم شامل میشود
              - زمانی میتوانی این حکم را سریان دهی که علت اصلی خبر واحد را در بیاوریم
            - طبق نظر استاد بغدادی منظور شهید اول از این مورد ان قیاوی است که مربوط به قدما است و قبل از دوره شیخ طوسی می باشد
            - تا قبل از شیخ طوسی فقیها فتوا را به لسان روایات می نوشتند
            - شیخ طوسی در مبسوط اولین بار نظر خودش را متهای متن روایات بیان میکند
      - خارج از بحث
        - عنوان دقیق برای این قسمت
          - مفهوم موافق یا قیاس اولویت در ادله حجیت خبر واحد
            - اگر حجیت را از باب ظن بنوعی حجت بدانیم
            - ان هذا المفهوم برهان اولویت [کما یتم إذا احرزنا علی نحو الیقین] زمانی تام ست که احراز یقینی شود
              - مفهوم برهان اولویت متحضرا در
              - ان العلّة فی حجیّة خبر العادل فی افادته الظن
                - که علت حجیت خبر عادل آنی است که افاده ظن می کند
    - دلیل
      - لیکون ما هو اقوی ظنّاً اولی بالحجیّة
        - تا آنچه ظن، قوی تری تولید می کند اولاً بی به حجیت باشد
          - توضیح
            - اصل اولی در ظن عدم حجیت است
            - زیرا ظن عدم تامه نیست
            - لذا
              - شک در حجیت - عدم حجیت: بلکه این ثابت است
    - و الجواب
      - اثبات شده علت حجیت ظن آن باشد
        - بعد اگر نگویم ثابت هستیم، حداقل در حجیت آن مشکوک هستیم
      - و لکن هذا غیر ثابت فی وجه حجیّة خبر الواحد
        - اما معلوم نیست وجه حجیت خبر واحد چنین چیزی باشد
          - توضیح
            - اینکه افاده ظن بخواهد علت تامه برای حجیت باشد غیر ثابت ست
      - عقد در عقد هست
        - اگر عدم اعتبار ظن فعلی معلوم و ثابت نباشد
          - توضیح
            - یعنی یقین نداریم خبر واحد از باب ظن آور بودنش باشد
      - اذا لم یکن الثابت عدم اعتبار الظن الفعلی
        - در قرضی که ظن فعلی حجت باشد یقین نداریم دلیل حجیت خبر واحد ظن آور بودنش باشد
          - یعنی
            - اما اگر اعتبار حجیت خبر واحد از باب ظن نوعی دانستیم
              - لذا نمیتوانیم ظن آور بودن را معیار قرار دهیم
    - خلاصه
      - مدعا
        - همان ادله ای که ثابت میکند حجیت خبر واحد را، همان ادله به طریق اولی حجیت شهرت فتوایه را ثابت میکند
      - جواب
        - ص
          - برهان اولویت زمانی تام ست که
            - اولاً علت تامه حجیت خبر عادل افاده ظن باشد
            - ثانیاً بلاک حجیت ظن،ظن نوعی ست نه فعلی
        - ک
          - در نسبت بین خبر واحد و شهرت
            - در این حالت آنچه که ظن قوی تری تولید میکند اولی به حجیت ست
        - ن
          - در حالی که معلوم و ثابت نباشد
            - که عدم اعتبار ظن فعلی معلوم و ثابت باشد
            - پس
              - ظن علت تامه برای حجیت خبر واحد نیست
    - نکته نهایی
      - اداله حجیت خبر واحد بر حجیت خبر واحد
        - اما اداله حجیت شهرت عن حدس هست
          - لذا نمیتوانیم ادله خبر واحد برای حجیت شهرت استفاده کرد
- عموم تعلیل آیة النبأ
  - ۱
    - ان تصیبوا قوما بجهالة
      - علت است برای وجوب تبین
        - یعنی هرجا،چه در خبر و چه غیر خبر؛ شیء ای سبب امتباه قوم به جهالت بشود، حجیت ندارد
        - پس اینجایی که امکان امبات به جهالت وجود ندارد حجت دارد
        - وجوب تبین دارد
  - ۲
    - لأنّ الّذی یفهم من التعلیل أنّ الاصابة من الجهالة هی الجامعة من قبول خبر الفاسق بلا تبین
      - زیرا آنچه از این تعلیل فهمیده می‌شود آن است که مانع از پذیرش خبر فاسق بدون بررسی و تحقیق همان امتبب رساندن از روی نادانی است
  - ۳
    - فبدل اهو: این فهم از تعلیل اعلی أنّ کلّ ما یؤمن معه من الاصابة بجهالة فهو حجّة یجب الأخذ به
      - و الشهرة کذلک
        - پس آیه دلالت می کند بر آنکه هرچه با آن از آسیب رساندن به نادانی ایمن باشیم حجت است و باید آن را گرفت و شهرت این‌گونه است
        - پس شهرت فتوایه حجت است
- خلاصه
  - ص
    - برای دوری از امباه قوم به جهالت نیاز به تبین داریم که سبب ایمن شدن در برابر چهل ست
  - ک
    - پس هرجا شیء ای سبب ایمنی از امباه قوم به جهالت بشود، حجیت دارد
      - یعنی وجوب تبین ندارد
  - ن
    - پس شهرت فتوایه حجت است
      - شهرت فتوایه یک مصداق از ان شیء ایمنی بخش است
        - تطبیق عموم تعلیل در آیه به عنوین حجتی دلالت میکند
- اشکال سیاسی
  - ان هذا لیس تمسّکا بعموم التعلیل - علی تقدیر تسلیم أنّ هذه الفقرة من الآیة وارد فی سورة التعلیل
    - ان تصیبوا قوما بجهالة جایگاه تعلیلی ندارد بلکه جایگاهش مفعول ست برای تبینوا
    - برفرض که بپذیریم این قسمت از آیه در مقام تعلیل،اداله حجیت خبر واحد! است
    - این، تمسک به عمومیت تعلیل نیست
  - بل هذا الاستدلال تمسک بعموم تنقیح المناط
    - بلکه در واقع استدلال به عمومیت تنقیح تعلیل است
      - یعنی از دلالت تعلیل موجود در آیه استفاده نمیکنیم
  - و لا دلالة فی الآیة علی تنقیح التعلیل بالضرورة
    - و بدیهی است که آیه دلالتی بر تنقیح تعلیل ندارد
      - لأنّ هذه الآیة نظیرة فی الطبیب - حین یعطی الحکام لأنّه حاسم - مثلا
        - زیرا این آیه همانند نهی پزشک از خوردن بعضی از خوراکی‌هاست مثلا به خاطر آنکه ترش هستند
        - و روشن است که این تعلیل دلالت ندارد بر اینکه هرچه ترش نیست خوردنش جایز است
  - قال حرمة العمل بنبأ الفاسق بدون تبین - لأنّه یستلزم الاصابة بجهالة
    - در اینجا نیز حرمت عمل به خبر فاسق بدون بررسی به سبب آنکه مستلزم آسیب رساندن از روی نادانی است
    - لا تدل علی وجوب اخذ به هر شیء که در آن از این امر ایمن هستیم
      - دلالت نمی‌کند بر وجوب اخذ به هر شیء که در آن از این امر ایمن هستیم
      - فیه ذلک و ما لا یستلزم الاصابة بجهالة
- اشکال مبنایی
  - و الجواب
    - مرحوم شیخ
      - الدلیل الثانی
        - مفهوم شرط ست نه با شهود قیاس تعلیل
          - دلالت آیه بر حجیت خبر واحد از طریق
        - پس چطور بر حجیت خبر واحد به این آیه استناد کردید
          - و اما دلالتها علی خصوص حجیّة خبر الواحد العادل فقد استدلّوا بها من طریق آخر
            - اما دلالت آیه بر خصوص حجیت خبر واحد عادل را ما از راه دیگری استفاده کردیم
            - و هو طریق مفهوم الشرط علی ما تقدم شرحه
              - و آن، تمسک به مفهوم شرط بود که شرحش گذشت
            - لا من طریق عموم تنقیح التعلیل
              - نه تمسک به عمومیت تنقیح تعلیل
  - خلاصه مهم
    - ۱
      - یک علت سبب معلولی میشود
        - سؤال انجماست نقیض همان علت سبب اثبات معلول های دیگر میشود؟
          - جواب:
            - خیر
              - چون نمیتوانیم انحصار را ثابت کنیم
      - چون انحصارت قابل اثبات نیست،
        - پس نمیتوانیم این مفهوم را علت منحصره دیگر معلول های در نظر بگیریم
          - اولا
            - اثبات نمیشود که فقط خبر جاعل سبب امباه قوم به جهالت باشد
            - ممکن ست شی دیگری نیز سبب شود
          - ثانیا
            - اثبات نمیشود که وجوب تبین منحصرا به خاطر امباه قوم به جهالت باشد
            - یعنی ممکن ست راه های دیگری برای وجوب تبین باشد
    - ۲
      - مثال
        - خوردن انار ترش جایز نیست
          - علت ترشی
            - دلیل نمیشود که
              - عدم ترشی
          - معلول جایز نیست
            - سبب جواز خوردن غیر انار شود
        - خبر فاسق سبب آسیب میشود
          - علت خبر فاسق
            - دلیل نمیشود که
              - هر خبر، دیگری را که ایمن میدانیم صحت باشد
          - معلول آسیب دیدن
- و بعبارة اخری
  - ان اکثر ما تدل الآیة فی تعلیلها علی
    - بیشترین چیزی که آیه در تعلیل خود بر آن دلالت دارد،
      - ان الاصابة بجهالة مانعة عن تأثیر المقتضی لحجیّة الخبر
        - آن است که آسیب رساندن از روی نادانی مانع از تأثیر مقتضی برای حجیت خبر است
      - و لا تدل علی وجود المقتضی للحجیّة فی کل شیء آخر لمثل شهرت فتوایه؛ ا حیث لا یوجد فیه المانع
        - و دلالت ندارد بر اینکه هرچه مانع حجیت در آن نیست مقتضی حجیت در آن موجود است
        - یا دلالت کند بر حجیت بودن چیزی مثل شهرت که مانع حجیت در آن مفقود است
  - و اولا
    - ان فقدان المانع عن الحجیّة فی مثل الشهرة لا یستلزم وجود المقتضی فیها للحجیّة
      - نبودن مانع از حجیت در چیزی مثل شهرت مستلزم وجود مقتضی در آن برای حجیت نیست
    - و لا تدل الآیة علی أنّ کلّ ما لیس فیه مانع فالمقتضی فیه موجود
      - و آیه دلالت نمی‌کند بر اینکه هرچه در آن مانع نبود مقتضی در آن موجود است
    - خلاصه
      - اگر شهرت مانعی نداشته باشد دلیلی نمیشود که مقتضی داشته باشد
        - آیه می گوید که امبات قوم به جهالت مانع است اما اگر امبات قوم به جهالت نباشد، مقتضی موجود است؛
          - خیر
- دلالة بعض الاخبار
  - قال زرارة: سألت الباقر علیه السلام
    - زراره می‌گوید: گفتم: فدایت شوم؛ دو خبر و دو حدیث متعارض از شما نقل می‌شود، به کدامیک عمل کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: «آن را بگیر که میان یارانت فراوان، و آن را بگیر که میان یارانت شهرت دارد، و «خبر شاذ» نادر را رها کن.» گفتم: ای آقای من! هر دو مشهورند و از شما نقل شده‌اند
      - عدد ای گفتند
        - این دو تا مترادف هستند. لذا او در معنا عطف تفسیر به کار رفته
      - فرق غیر با حدیث؟!
        - نظر استاد عادلی
          - حدیث بیانی که از شما معصومین نازله به دست ما رسیده است. اما خبر در آن نو و جدید بودن مطرح نیست
            - مثلا پیامبر چیزی فرمودن شما معصومین هم همان را گفتند.
  - نکات
    - مشهوران نشان میدهد راوی هم شهرت روایی فهمیده است چون ظاهرش در مورد شهرت روایی است لذا باید یک جوری آن را برای شهرت فتوایه درست کنیم
    - آن المراد من الموصول [لفظ «ما» نه «الشهرة» که سلف است حتی قوله: «ما اشتهر مطلق المشهور بما هو مشهور
      - اینکه در عبارت «ما اشتهر» آنچه شهرت دارد» مراد از موصول مطلق مشهور از آن جهت که مشهور است، می باشد
      - لا الخبر، فیعم المشهورین بالفتوی
        - می‌باشد، نه خصوص خبر از این‌رو شهرت فتوایی را نیز شامل می‌شود.
    - لأنّ الموصول من الأسماء المبهمة التی تحتاج إلی ما یعیّن مدلولها
      - زیرا موصول از اسمهای مبهم است و نیازمند چیزی است که مدلول آن را مشخص سازد
      - و الجواب
        - اولا
          - لأنّ المعنی لمدلول الموصول هی الصلة، و هنا، و هی أصلة
            - قوله: «اشتهر» - تشمل هر شیء، اشتهر، حتی الفتوی
        - ثانیا
          - خلاصه
            - "جمله "خذ بما اشتهر بین أصحابک
            - یعنی وجوب اخذ هر چه شهرت دارد، من جمله فتوی
          - الثانی
            - لانه علی تقدیر أن یراد من الموصول خصوص الخبر
              - برفرض که مقصود از موصول خصوص خبر باشد
                - فان المفهوم من المرفوعة إناطة الحکم بالشهرة
                - از مرفوعه فهمیده می‌شود که حکم منوط به شهرت است
            - فتدل علی أنّ الشهرة بما هی شهرة توجب اعتبار المشهور
              - پس دلالت می‌کند بر اینکه شهرت از آن جهت که شهرت است
                - باعث اعتبار آنچه شهرت دارد می‌شود
            - فیدور الحکم معها حیثما دارت، فالفتوی المشتهرة أیضا معتبرة، کالخبر المشهور
              - بنابراین، حکم دایر مدار شهرت است. بنابراین، فتوای مشهور نیز مانند خبر مشهور معتبر می‌باشد
    - نکته
      - مرفوعه در درایه دو اصطلاح دارد
        - یکی به معنا اینکه: سند را بالا برد. مثلا: رفعها القاسم بن زراره.
        - یا اینکه سند را بالا ببریم و به معصوم برسانیم
      - شهرت روایی از حس نیست
        - اما شهرت فتوایی عن حدس هست
    - فبدل الموصول کما یعیّن المراد منه بالصلة، کذلک یعیّن بالقرائن الأخری المحفوفة به
      - مراد از موصول همان گونه که با صله مشخص می‌شود با قرائن دیگری که همراه آن است نیز معین می‌گردد
    - و الثانی یعیّنه: موصول ا هنا للسؤال المستفاد علیه
      - و آنچه در اینجا مراد از آن را معلوم می‌سازد پرسش پیش از آن است
    - إذ السؤال وقع عن بعض الخبر، و الجواب لا بد أن یطابق السؤال
      - زیرا پرسش از خود خبر است و ناگزیر پاسخ با پرسش مطابقت دارد
    - اما عن الوجه الأوّل
      - هذا أیضا خبر زرارة نظیر ما تو ما تو سألت أبی إخوتک «أحب أبیک؟ فأجبت: «من کان أکبر منّی فإنّه لا ینبغی أن یتوهم أحد أنّ الحکم فی هذا الجواب یعم کل من کان أکبر منک، و لو کان من غیر إخوتک.
        - در اینجا نباید کسی توهم کند که حکمی که در این پاسخ بیان شده هرکسی را که بزرگ‌تر از شماست شامل می‌شود؛ هرچند از برادران شما نباشد
    - و الجواب
      - خلاصه
        - مراد از موصول صرفا با صله مشخص نمیشود
          - بلکه قرائن دیگر مثل سؤال متقدم سبب معین شدن آن میشود
      - فبالله بعد وضوح إرادة الخبر من الموصول
        - پس از آنکه روشن شد مراد از موصول خبر است، ظاهر جمله حکمی حکم بر شهرت در خصوص خبر خواهد بود
    - و أمّا عن الوجه الثانی
      - یکون القائم من الجملة تعلیق الحکم علی الشهرة فی خصوص الخبر، فیکون المناط فی الحکم شهرة الخبر بما أنها شهرة الخبر
        - بنابراین مناط در حکم، شهرت خبر است. از آن جهت که شهرت خبر می‌باشد
      - لا الشهرة بما هی، و إن کانت منسوبة إلی شیء: أخر
        - که شهرت از آن جهت که شهرت است، هرچند منسوب به چیز دیگری باشد
          - یعنی نه شهرت مطلق یا شهرت فتوایه، رو هم در بگیرد
    - و کذلک یقدّس العمل فی مقبولة ابن حنظلة
      - سخن درباره مقبوله ابن حنظله که در باب تعادل و تراجیح ذکر خواهد شد، نیز بر همین قیاس است
    - من التصوف عن المحققین من علمائنا أنهم لا یجرّئون علی مخالفة المشهور، إلا مع دلیل قوی
      - معروف است که علمای تحقیق ما جرأت و جسارت بمخالفت با مشهور را ندارند مگر آنکه دلیلی قوی و مستندی روشن ایشان را از قول مشهور بازگرداند.
    - محل بحث
      - و مستند جلی یصرفهم عن المشهور، بل ما رأیوا یجترئون علی موافقة المشهور و تحصیل دلیل یوافقه، و لو کان الدلیل علی غیره؛ لاستشهروا آلوی بالأخذ، و أقوی فی نفسه
        - بلکه ایشان همواره بر موافقت با مشهور و بدست آوردن دلیلی که موافق آن باشد اصرار دارند
        - هرچند دلیلی که در قول دیگر دلالت می‌کند فی‌نفسه قوی‌تر و اولای به گرفتن باشد
    - نسبه
      - خلاصه
        - چرا مخالف مشهور فتوا دادن برای علما سخت ست ؟
          - هرچند دلیل دیگر قوی تر باشد
      - و ما ذلک من جهة التقلید للأکثر، و لا من جهة قولهم بحجیّة الشهرة، و إنّما منشأ ذلک إکبار المشهور من آراء العلماء، لا سیّما إذا کانوا من أهل التحقیق و النظر
        - بلکه منشأ آن بزرگ شمردن آرای مشهور علماست، به ویژه هنگامی که اهل تحقیق و نظر می‌باشند.
      - و هذه طریقة جاریة فی سائر الفنون؛ فإنّ مخالفة أکثر المحققین فی شیء کل مستبعد لا تسهل، إلّا مع حجة واضحة، و باعث قوی
        - این روش در سایر فنون نیز جاری است زیرا مخالفت با اکثر محققان در هر رشته‌ای کاری دشوار است مگر آنکه حجتی روشن و انگیزه‌ای قوی بر آن باشد
    - جواب
      - لأنّ المتصف قد یشک فی صحة رأیه مقابل المشهور، فیجوّز علی نفسه الخطأ، و یخشی أن یکون رأیه عن جهل مرکب، لا سیما إذا کان قول المشهور هو الموافق للاحتیاط
        - زیرا شخص با انصاف در درستی رأی خود شک می‌کند، و احتمال می‌دهد که خودش خطا کرده باشد
        - و می‌ترسد از آنکه رأی وی از روی جهل مرکب بوده باشد، به ویژه اگر قول مشهور با احتیاط موافق باشد
      - خلاصه
        - علت تبعیت از علما از مشهور فقط بزرگ شمردن نظرات آنان نیست
          - زیرا مخالفت با اکثر در همه علوم کار دشواری است
            - مثلا رد نظریه داروین در تکامل نسل

بسم الله الرحمن الرحیم
المستعانات بک یا صاحب الزمان
تمهید
المقدّمة
الباب الأوّل الکتاب العزیز
الباب الثانی السنّة
الباب الثالث الإجماع
الباب الرابع الدلیل العقلیّ
الباب الخامس حجّیّة الظواهر
الباب السادس الشهرة

المقصد الثالث مباحث الحجّة

الباب السابع السیرة

- «المقصود من السیرة»
  - استمرارُ عادة الناس و تَبانیهم العملیّ علی فعل شیء أو ترکه
    - استمرار عادت مردم و تبانی عملی آنها بر انجام یا ترک چیزی ست
  - نکته: سیره از مصادیق فعل است و باید ببینیم میزان دلالتش چقدر است همان طور که در مورد فعل معصوم بحث کردیم. حدش چقدر است
  - تعریف: استمرار عادت مردم و تبانی عملی آنها بر انجام یا ترک چیزی ست
- خلاصه اجمالی کل فصل
  - سیره یا یکسری شرایط اثبات میشود
    - عقلا
      - به سه شرط
        - ردعی از جانب شارع نرسد
        - امکان ردع باشد یعنی تقیه نباشد
        - سیره در مرأ و منظر باشه
    - متشرعین
      - اگر اثبات شد در زمان معصوم بوده ست
  - میزان دلالت سیره
    - بدون قرائن دیگر
      - صرفا بر مشروعیت انجام یا ترک دلالت میکند.
    - نزد اصولیین متاخر بناء عقلا نامیده میشود
- السیرة العقلائیّة
  - إمّا جمیع العقلاء و العرف العامّ من کلّ ملّة و نحلة، فیهمُ المسلمین و غیرهم
    - جمیع عقلا و عرف عام از هر ملت و مذهبی
  - توجه
    - دلیل عقل شیء و سیره عقلاء شیء آخر است
      - هیچ وقت نمیگویند: دلیل حجیت خبر واحد عقل است
      - عقلاء جمع عاقل به معنای استفاده از منبع عقل نیست
    - بر شرط سیره عقلا در محل مطرح
  - برخی سیره ها نیز هستن که مسلمین انجام میدهد اما به جهت بناء عقلا ست
- و المقصود بالناس
  - أنواع سیره
    - السیرة الإسلامیّة
    - سیرةُ المتشرّعة
      - إمّا جمیع المسلمین بما هم مسلمون، أو خصوص أهل نحلة خاصّة منهم، کالإمامیّة
        - جمیع مسلمانان از آن حیث که مسلم هستند یا خصوص اهل یک مذهب خاص
      - توجه
        - سیره متشرعه یعنی سیره نشأت گرفته از شرع است
          - منشأ معجز است و قابل خدشه نیست
          - در واقع سیره متشرعه خودش منبع است
      - تذکر
        - تذکر: سیره علما(سیره خاص الخاص) چیست؟
          - سیره علماء از مصادیق سیره متشرعه است. چون علماء اظهر افراد مشترعه هستند
        - سیرعه امامیه چیست؟
          - همان سیره متشرعه اما به خاطر عنایت به مذهب این طور تعبیر شده است
  - تفاوت های سیره عقلا و متشرعه
    - ۱
      - سیره متشرعه
        - یعنی سیره نشأت گرفته از شرع است
          - در واقع سیره متشرعه خودش منبع است
      - اما سیره عقلاء
        - نیاز به دلیل برای حجیت دارد زیرا عقلا هر ملت و مذهبی را در برمیگرد
    - رابطه عام خاص مطلق دارند
    - ۲
      - سیره عقلاء قوی تر از متشرعه است؛ زیرا
        - کثرت اش از سیره متشرعه بیشتر است
        - عمل به خبر واحد و عمل به ظهورات دین نمیشناسد
          - یعنی عامه مردم به این دو عمل میکنند.
        - اما سیره متشرعه در یک جاهایی فقط به کار میرود، که سیره عقلاء به کار نمیرود؛ یعنی در جایی که درون دینی است
- خلاصه حجیت سیره عقلا
  - حجیت بناء عقلا تنها در صورتی که کاشف یقینی نظر شارع باشد اثبات میشود
  - کشف یقینی نظر شارع
    - الف
      - در جایی که اتحاد عملی بین شارع و عقلا
        - است
          - در اینصورت
            - یا مخالفت شارع با این عمل اثبات میشود
              - فلا حجیة فیها قطعا
            - یا مخالفت شارع با این عمل اثبات نمیشود
              - حجیة قطعا
    - ب
      - در جایی که اتحاد عملی بین شارع و عقلا
        - نیست
          - لذا برای اثبات حجیت این سیره باید سراغ ادله دیگر برویم
          - نفس عدم ثبوت مخالفت شارع کافی ست برای کشف موافقت وی
            - برای اعتبار سیره عقلا
              - سیره در مرأ و منظر باشه
              - امکان ردع باشد یعنی تقیه نباشد
              - ردعی از جانب شارع نرسد
              - اصحاب
            - اثبات صغروی سیره عقلا کفایت نمیکند مگر با عدم ردع
          - نفس عدم ثبوت مخالفت شارع کافی نیست در احراز موافقت وی
            - یا میدانیم اصلا در امور شرعیه جاری نشده است
              - (به خاطر ردع امام جاری نشده (ردعهم عن اجرائها
              - (خودشان عمل نمیکردن (من عند انفسهم
            - یا احتمال میدهیم در امور شرعیه انجام میشده
              - اما به حد علم به ثبوت سیره به امور شرعیه نمیرسد
  - بعدی به خاطر وجود مانعی خود شارع اینطور عمل نمیکند
    - مانع عقلی هم برای این اتحاد وجود دارد
  - بعدی خود شارع اینطور عمل میکند
    - مانع عقلی برای این اتحاد وجود ندارد
- حجّیّة بناء العقلاء
  - إنّ بناء العقلاء لا یکون دلیلا إلّا إذا کان یُستکشف منه علی نحو الیقین موافقة الشارع و إمضاؤه لطریقة العقلاء
    - دلیل
      - لأنّ الیقین تنتهی إلیه حجّیّة کلّ حجّة
      - هر حجتی به یقین منتهی میشود
  - بنا عقلا نمیتواند دلیل بر حجیت واقع شود مگر اینکه یقینا کشف موافقت شارع با امضای او را نشان دهد
- حجیت سیره
  - کشف یقینی موافقت شارع با سیره عقلا با سه شرط امکان پذیر ست
  - اتحاد نظر بین شارع و عقلا وجود دارد
    - (اذ لا مانع من ذلک(اتحاد
    - أن ثبت من الشارع الردع عن العمل بها
      - اگر از طرف شارع منعی در عمل به سیره برسد
        - فلا حجیة فیها قطعا
    - إما ان یُنتظرُ فیها أن یکون الشارعُ متحدّ المسلک مع العقلاء،
      - فلابدّ أن یعلم اتحادَه فی المسلک - که اگر در صورت علم باشد- حجة قطعا
        - اگر منعی نرسید پس معلوم میشود شارع با عقلا هم مسلک ست
      - أن لم یثبت فیها الردعُ منه
        - دلیل
          - لذا اگر راضی به مسلک عقلا نبود خود یکی از آنها نبود
            - شارع خود یکی از عقلا بلکه رئیس آنها ست
          - و مسلک خودش را بجای مسلک آنان مطرح میکرد
            - بخصوص در این موارد
              - ک
                - خبر الواحد الثقة، و الظواهر
            - حتما این مخالفت را آشکار میکرد و عقلا را از مسلکشان منع میکرد
  - اتحاد نظر بین شارع و عقلا وجود دارد
    - لوجود مانع من اتّحاده معهم فی المسلک
      - کما فی الاستصحاب
    - با جریان سیره عقلا در عمل به این سیره مطلوم ست
      - کما فی الاستصحاب
    - ان یعلم جریان سیره العقلاء فی العمل بها فی الامور الشرعیة + یرأی و مسمع المعصوم علیه السلام
      - فنفسُ عدم ثبوت ردعه کافٍ فی استکشاف موافقته لهم
        - صرف عدم ثبوت منع برای استشکاف موافقت شارع با عقلا کافی ست
    - لأنّ ذلک الامورات شرعی ا ممّا یعنیه و یهمّه
      - چون این امر چیزیست که شارع به آن عنایت دارد و اهمیت میدهد
      - فلو لم یرتضها
        - هی یمرأی و مسمع منه - لردّعهم عنها
        - و لبلّغهم بالردع، بأیّ نحو من أنحاء التبلیغ
          - لذا اگر راضی به آن نبود در حالی که این امر در حضور شارع ست و آن را میشنود
          - حتما باید عقلا را منع میکرد و نهی خودش را به هر طریق به آنان می رسانید.
      - فیمجرّد عدم ثبوت الردع منه نعلم بموافقته
        - پس به صرف عدم ثبوت نهی از جانب شارع، موافقت او را بدست می‌آوریم
    - سیره عقلاء
    - با پیدا نشن عدم رد دلیل در زمان حاضر چطور عدم ردع در زمان پیامبر را نتیجه میگیرید؟
    - ۱
      - فإن کان الأوّل
        - لأنّه لمّا کان ممّا بُنی علی العمل به العقلاء بما فیهم المسلمون
          - چون استصحاب از چیزهایی است که عقلا- با توجه به اینکه مسلمین نیز در میان عقلا هستند.
        - لا یُعقل أن یکون ردعا فعلیّا، و حجّةً
          - زیرا بدیهی است ردع واقعی‌ای که بدست ما نرسد، معقول نیست که ردع فعلی و حجّت باشد
        - ضرورة أنّ الردع الواقعیّ غیرُ الواصل
        - و بهذا ثُبِت حجّیّة مثل الاستصحاب ببناء العقلاء
          - و از همین راه، حجیت مثل استصحاب را براساس بناء عقلا اثبات می‌کنیم
      - پس
        - فرض این است
          - که مانعی هم برای اظهار ردع و تبلیغ نهی از قبیل تقیه و امثال آن در کار نبوده است
            - در امور شریعه آن فعل را در مرأی و مسمع (جای دیدن و شنیدن) امام معصوم آن را اجرا کرده‌اند
        - پس در این صورت معلوم می‌شود که شارع استصحاب را بعنوان طریقی در امور شرعیه، امضا نموده است
    - اثبات صغروی سیره عقلا کفایت نمیکند مگر با عدم ردع
      - برای اعتبار سیره عقلا
        - سیره در مرأ و منظر باشه
        - ردعی از جانب شارع نرسد
        - امکان ردع باشد یعنی تقیه نباشد
    - إما ان لا یُنتظر فیها أن یکون الشارع متحد المسلک مع العقلاء لوجود المانع فیها
      - با ثبوت سیره عقلا در امور شرعیه معلوم نباشد یعنی در امور شرعیه بکار نمی برند
        - کما فی الرجوع الی اهل الخبرة فی اثبات اللغات
    - ۲
      - چرا کفایت نمیکند
        - لذا در غیر امور شرعیه نیز به شارع ارتباطی ندارد
        - و با مأید خود عقلا لَ سیره را در امور شرعیه اجرا نکرده‌اند
          - شاید شارع رد کرده باشد
        - أولعلّهم لم یجروها فی الأمور الشرعیّة بمن عند أنفسهم
          - فلم یکن من وظیفة الشارع أن یردع عنها فی غیر الأمور الشرعیّة، لو کان لا یرتضیها فی الشرعیّات
            - که در این صورت وظیفه شارع نیست که- اگر سیره را در شرعیات نمی‌پسندد- از اجراء آن در غیر امور شرعیه نیز منع کند
        - إذ لعله ردّعهم عن إجرائها فی الأمور الشرعیّة
          - فلم یجروها
            - زیرا چه‌بسا، او عقلا را از اجراء سیره در امور شرعیه منع کرده است ولی آنان توجه نکرده‌اند
      - براین اساس
        - برای کشف رضایت شارع و موافقتش بر اجراء سیره در شرعیات
          - امّا
            - حتما باید دلیل خاص قطعی بر این مطلب اقامه شود
              - مثل رجوع به اهل خبره در جائی که بر سر قیمت اشیاء" و مقدار آنها نزاع باشد."
                - مثل اشیاء قیمی که اگر تلف شوند و یا ... شخص تالف ضامن است
                - و یا مثل مشخص کردن کفایت در نفقه (خرجی) نزدیکان و امثال این‌ها
          - امّا
            - امّا در سیره‌هایی که دلیل خاصی بر آنها نداریم
              - مثل سیره رجوع به اهل خبره در" لغات"، اعتباری نیست و لو اینکه از راه سیره، ظن حاصل شود
                - چون ظن ما را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، کما اینکه قبلا گذشت
      - لذا برای اثبات حجیت این سیره باید سراغ ادله دیگر برویم
      - خلاصه
        - إن لم یعلم ثبوت فی الامور الشرعیه دو مصداق دارد
          - یا میدانیم اصلا در امور شرعیه جاری نشده است
            - (به خاطر ردع امام جاری نشده (ردعهم عن اجرائها
            - (خودشان عمل نمیکردن (من عند انفسهم
          - یا احتمال میدهیم در امور شرعیه انجام میشده
            - اما به حد علم به ثبوت سیره به امور شرعیه نمیرسد

الباب الثامن القیاس

الباب التاسع التعادل و التراجیح

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستغاث بک یا صاحب الزمان
- تمهید
- المقدّمة
- الباب الأوّل الکتاب العزیز
- الباب الثانی السنّة
- الباب الثالث الإجماع
- الباب الرابع الدلیل العقلیّ
- الباب الخامس حجّیّة الظواهر
- الباب السادس الشهرة
- الباب السابع السیرة
  - المقصود من السیرة
    - استمرارُ عادة الناس و تبانیهم العملیّ علی فعل شیء أو ترکه
      - استمرار عادت مردم و تبانی عملی آنها بر انجام یا ترک چیزی ست
    - نکته
      - سیره از مصادیق فعل است و باید ببینیم میزان دلالتش چقدر است همان طور که در مورد فعل معصوم بحث کردیم حدش چقدر است
    - تعریف
      - استمرار عادت مردم و تبانی عملی آنها بر انجام یا ترک چیزی ست
  - خلاصه اجمالی کل فصل
    - سیره با یکسری شرایط اثبات میشود
      - عقلا
        - به سه شرط
          - سیره در مرأ و منظر باشه
          - ردعی از جانب شارع نرسد
          - امکان ردع باشد یعنی تقیه نباشد
      - مشرعین
        - اگر اثبات شد در زمان معصوم بوده ست
    - میزان دلالت سیره
      - بدون قرائن دیگر
        - صرفا بر مشروعیت انجام یا ترک دلالت میکند
  - و المقصود بالثانی حجیت سیره
  - حجّیّة سیرة المتشرّعة
    - اثبات صغروی سیره متشرعه = با حجیت ست
    - مقدمه
      - سیره متشرعه از مسلمین بر انجام یا ترک چیزی در حقیقت از انواع اجماع است
        - بلکه بالاتر بن نوع اجماع است، زیرا اجماعی عملی از علما و غیر علما است
        - و حال آنکه اجماع در فتوی، اجماع قولی و از جانب خصوص علما است
    - بحث عرف در الفوحز و الاساس برسد شود
    - سیره متشرعه
      - ۱ یعلم فیه انه اذ تبانی آکان جاریا فی عصر المعصومین علیهم السلام حتی یکون المعصوم
        - گاهی علم داریم به اینکه این سیره در عصر معصومین علیهم السلام نیز جاری بوده است
        - احد العاملین بها
          - یعنی معصوم خودش هم در این عمل شریک است
        - أو یکون مقرّرا لها
          - یا اینکه اگر انجام نمیدهد -چون با شأنیت علم معصوم ناسازگار است - مقرّر آن تبانی است
      - نتیجه
        - صرفا اثبات صغروی سیره = حجیت ست
        - و لذا خودش دلیل بر حکم محسوب می‌گردد
          - مثل اجماع قولی که بموجب حدیس قطعی به رأی معصوم می‌شود
        - و گاهی این امر معلوم نیست
          - شکی نیست که حجیت قطعی بر موافقت شارع است
          - نتیجه
            - دیگر جایی برای اعتماد برآن در استکشاف موافقت معصوم بنحو قطعی و یقینی- چنانکه در اجماع گفتیم- وجود ندارد
            - و سیره هم نوعی از اجماع است، بلکه سیره از این حیث از اجماع قولی پائین‌تر است، و سرّش خواهد آمد.
      - ۲ الّا یَعلم(یعنی شاک یا جاهلیم) ذلک تبانی مسلمین در عصر معصوم
        - این قسم دوم اصلاً سیره متشرعه نیست زیرا توسط فقیه انجام شده
      - ۳ أو یُعلم حصولها بعد عصورها
        - و یا علم داریم که سیره بعد از عصر ائمه علیهم السّلام بوده است
    - تبانی عملی مسلمین
      - دلیل
        - چون سیره عقلا وقتی حجّت است که از دلیل دیگری امضای شارع نسبت به آن ثابت شود و لو از طریق عدم ثبوت منع از جانب شارع باشد، همان گونه که قبلا گفته شد.
      - موید عدم اعتماد به این گونه سیرها
        - شیخ اعظم انصاری (ره) در کتاب بیع و مبحث معاطاة می‌فرماید
          - و امّا درباره وجود سیره و استمرار آن بر مسئله توریث- یعنی به ارث گذاشتن آنچه بنحو معاطاة فروخته می‌شود برای پس از مرگ
            - این سیره مانند سایر سیره‌های مردم که ناشی از مسامحة و کمی مبالات در دین است، در عبادات و معاملات مردم، فراوان است، همان‌طور که این امر مخفی نیست
            - و روشن است که مقصود ایشان از سیره، همین‌گونه دوم است
        - نتیجه عبارات شیخ انصاری
          - به این سیره ای که معلوم نیس در زمان معصوم نشئت گرفته یا میدانیم در زمان بعد معصوم نشئت گرفته، نمیتوانیم تمسک کنیم
      - و سرّ عدم اعتماد
        - سیره ی عقلا
        - صرف تبانی مسلمین
        - مراحل پیدایش سیره
          - ما می‌دانیم نحوه پیدایش عادات بشر و تأثیر آنها بر عواطف مردم چگونه است
            - ۱
              - ص
                - مثلاً بعضی از افراد متنفذ یا ماجراجو گاهی کاری انجام می‌دهند)
                - و یا در پی انفعالات نفسانی مثل علاقه به پیروزی بر خصم و یا برای اظهار عظمت خودش و یا دینش
                - و این کار یا براساس یک عادت غیر اسلامی و یا لهوی است و یا در اثر تأثیرات خارجی مثل تقلید از بیگانگان است
              - ک
                - بدنبال این فرد، شخص دیگری نیز از او تقلید می‌کند
                - بدون آنکه کسی آنها را منع کند و این یا بخاطر غفلت است یا تسامح، یا ترس یا غلبه کسانی که مرتکب آن عمل می‌شوند.
              - ن
                - و این کار ادامه پیدا می‌کند
                - و در نتیجه بتدریج بین مردم شایع می‌شود
            - ۲
              - و وقتی بر این عمل مدتی طولانی بگذرد بگونه‌ای که نسلها یکی پس از دیگری با آن سیره روبرو شوند
                - کم‌کم تبدیل به سیره مسلمین می‌شود و تاریخ گذشته این عادت، فراموش می‌شود
            - ۳
              - و وقتی این سیره مستقر شود، دیگر خروج از آن، به منزله خروج علیه عادات جا افتاده‌ای می‌شود که در نزد توده مردم از قداست و احترام برخوردارند
                - و لذا مخالفت با آنها از منکرات زشت شمرده می‌شود
        - نتیجه
          - و در این صورت چنین بنظر می‌رسد که آن عادت، عادتی شرعی و سیره‌ای اسلامی است. و مخالف با آن، مخالف قانون اسلام و خارج از شرع است
            - و می‌توان سیره بوسیدن دست، ایستادن باحترام کسی که وارد می‌شود، و جشن گرفتن ... در عید نوروز، و آراستن مساجد و مغابر و امثال این‌ها از عادات اجتماعی جدید را از همین قبیل شمرد.
            - و هرکس که قریب این سیره‌ها و امثال آنها را (بخورد. نمی‌تواند به آنچه شیخ انصاری (ره بدان رسیده، برسد یعنی نمی‌تواند ادراک کند که سرّ پیدایش عادات مردم در طول زمان چه بوده است
      - سیره های امروزی در جوامع
        - در سلوک و جامعه و معاملات و ظواهر زندگی و پوشیدنیهایشان عاداتی دارند که گاهی با عادات نسل دیگر کاملا اختلاف دارد
          - این اختلاف در یک ملت و در یک منطقه واحد است، چه رسد به اختلافات بین برخی ملتها یا ملتهای دیگر و بعضی مناطق با مناطق دیگر
        - و تبدّل در عادات غالبا بتدریج و در طول زمان حاصل می‌شود بگونه‌ای که گاه خود کسانی که تبدیل بدست آنان صورت می‌پذیرد، آن را حس نمی‌کنند
          - و به همین خاطر ما اطمینانی به سیره‌های موجود در عصر خودمان نداریم که آیا این‌ها در اعصار اولیه اسلام هم موجود بوده‌اند یا نه
        - نتیجه نهایی
          - و با وجود شک در این مسئله، مناسب‌تر آن است که این سیره‌ها را حجت ندانیم
            - چون صرف شک در حجیّت چیزی، برای سستی حجیّت آن کافی است، زیرا حجّت جز براساس علم، استوار نیست
- المقصد الثالث مباحث الحجّة
  - مقدمه
    - در بحث تقریر فعل معصوم در باب ثانی(سنت) مصنف فرمود
      - وجه الفعل امام علیه السلام برای ما مجمل است
        - یعنی صرف فعل یا ترک امام برای ما روشن نمیکند که امام قصد استحباب کرده، کراهت کرده
      - فعل گویایی اش بر مشروعیت فعل است اگر فعل بر انجام باشد
        - یا مشروعیت ترک است اگر بر فعل ترک باشد
    - اینجا هم مثل تقریر است(چون برای اثبات سیره اتصال به زمان معصوم ع میخواستیم؛ یعنی این فعل در مرأ و مسمع معصوم ع انجام شده باشد- عدم ردع معصوم ع) لذا میگوییم اگر
      - سیره بر فعل باشد ¬ مشروعیت را میفهمیم
      - سیره بر ترک باشد ¬ عدم وجوب را میفهمیم
        - خود صرف سیره همین قدر دلالت دارد. اما اگر قرائنی داشته باشیم قضیه متفاوت میشود
  - میزان دلالت
    - مدی دلالة السیرة
      - تذکر
        - لانّه إذ شأنُ إدلّ ذلک أمداومت و استمرارُ اعلی استحسانه عندهم علی الأقلّ
          - ولی ممکن است گفته شود که شاید منشأ این استحسان این است که این فعل برای مردم عادت شده است
        - و لکن یمکن أن یقال: إنّ الاستحسان له زمنا یَنشأ من کونه أصبح عادة لهم، و العادات من شأنها أمّا أن یکون فاعلها ممدوحا مرغوبا فیه لدی الجمهور، و تارکها مذموما عندهم.
          - و عادات بگونه‌ای هستند که فاعل آنها در نظر مردم مدح می‌شود و مردم به او تمایل پیدا می‌کنند، و کسی که عادات را ترک کند، در نزد مردم مذمت می‌شود
        - فلا یُوثق- إذن- فیما جرت علیه السیرة بأنّ المدح للفاعل و الذمّ للتارک کانا من ناحیة شرعیّة.
          - پس- بنابراین- در سیره‌ها اطمینانی نیست که مدح فاعل و ذمّ تارک، از جهت شرعی باشد
    - إنّ السیرة عند ما تکون حجةً
      - سیره در صورتی که حجت باشد
        - فاقصی ما تقتضیه أن تدلّ علی مشروعیّة الفعل و عدم حرمته فی صورة السیرة علی الفعل
          - نهایت آنچه اقتضا دارد اینست که بر مشروعیت فعل و ، عدم حرمت آن- در صورتی که سیره بر فعل باشد- دلالت کند
        - أو تدلّ علی مشروعیّة الترک و عدم وجوب الفعل فی صورة السیرة علی الترک
          - و یا بر مشروعیت ترک و عدم وجوب فعل- در صورتی که سیره بر ترک باشد- دلالت نماید
        - أمّا: استفادة الوجوب من سیرة الفعل، و الحرمة من سیرة الترک فامرٌ لا تقتضیه نفسُ السیرة
          - و امّا استفاده حکم وجوب از سیره بر فعل، و یا حکم حرمت از سیره بر ترک، چیزی است که خود سیره ذاتا آن را اقتضا نمی‌کند
        - بل کذلک لا تقتضی نفس السیرة الاستحباب، و الکراهة؛ لانّ العمل فی حدّ ذاته مجملٌ
          - بلکه استحباب و کراهت نیز از آن استفاده نمی‌شود زیرا عمل فی حد ذاته مجمل است
    - خلاصه
      - لا دلالة علی أکثر من مشروعیّة الفعل، أو الترک
        - و دلالتی بر بیشتر از مشروعیت فعل یا ترک ندارد
    - مثل آب ریختن پشت اربّج در هنگام وضو
    - نعم، المداومة و الاستمرار علی العمل من قبل جمیع الناس المتشرّعین قد یُستظهرُ منها استحبابُه
      - آری، از مداومت و استمرار عمل از جانب همه مردم متشرع گاهی استحباب آن استظهار می‌شود، چون این مداومت لااقل بر استحسان فعل در نظر مردم دلالت دارد
    - و الفرض أنّ السیرة بما هی سیرة
      - غرض آنکه از سیره، از آن حیث که سیره است
        - لا یُستکشف منها وجوبُ الفعل
          - کشف وجوب با حرمت نمیکند بعدم قائل
          - و لا استحبابه فی سیرة الفعل
            - وجوب فعل یا استحباب فعل را- در صورتی ، که سیره بر فعل باشد- نمی‌توان کشف کرد
        - و لا یستکشف منها حرمة الفعل
          - و لا کراهته فی سیرة الترک
            - و در سیره بر ترک نیز حرمت یا کراهت فعل استکشاف نمی‌شود
    - خلاصه
      - سیره نیز همانند تقریر فعل معصوم از آن حیث که سیره هست یعنی بدون قرائن دیگر
        - بر حرمت یا وجوب استحباب یا کراهت دلالت نمیکند
          - بلکه صرفا بر مشروعیت انجام یا ترک دلالت میکند
      - بر سیره و عادات میان مردم نمیتوان اطمینان کرد
      - در جایی سیره مشروعیت پیدا میکند که عمل به آن واجب ست
    - در نتیجه
      - از طرفی
        - نعم، هناک بعض الأمور یکون لازمَ مشروعیّتها وجوبها، و إلّا لم تکن مشروعة
          - آری بعضی امور هستند که لازمه مشروعیّتشان، وجوب آنهاست و الّا (اگر واجب نبودند) اصلا مشروع نمی‌شدند
        - و ذلک مثل الأمارة، کخبر الواحد، و الظواهر؛ فإنّ السیرة علی العمل بالأمارة إنّما دلّت علی مشروعیّة العمل بها، فإنّ لازمها أمّا: سیرة أن یکون العمل أ واجبا.
          - مثل امارات نظیر خبر واحد و ظواهر. یعنی سیره عمل به امارات، چون دال بر مشروعیت این عمل است، لازمه‌اش اینست که این عمل واجب باشد
      - زیرا
        - لانّه لا یُشرّع العملُ بها، و لا یصلح إلّا إذا کانت حجةً
          - زیرا عمل به امارات مشروع و صحیح نیست مگر اینکه حجّت منصوبه من قبل الشارع لتبلیغ الأحکام و استکشافها
        - و إذا کانت حجةً أمّا سیره این عمل حجت شد أ وجَبَ العملُ بها قطعا لوجوب تحصیل الأحکام و تعلّمها
          - و اگر اماره حجت باشد، قطعا واجب و لازم است بدان عمل شود چرا که تحصیل احکام و فراگیری آنها واجب است.
      - پس
        - فینتج من ذلک أنّه لا یمکن فرض مشروعیّة العمل بالأمارة، مع فرض عدم وجوب
          - پس نتیجه می‌گیریم که فرض مشروعیت عمل به اماره با فرض عدم وجوب عمل به اماره امکان ندارد
- الباب الثامن القیاس
- الباب التاسع التعادل و التراجیح